به نام ایزد یکتا

سفرنامه اولیاء چلبی به ایران عصر صفوی

(چهار سفر اولیاء چلبی سیاح عثمانی به ایران
در دوره شاه صفی و شاه عباس دوم صفوی)
۱۰۷۷-۱۰۵۶هـق/ ۱۶۶۷-۱۶۴۶م

ترجمه و پژوهش:
علی ابوالقاسمی. دکتر مهدی وزینی افضل

سرشناسنامه: ابوالقاسمی، علی، ۱۳۶۳؛
عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه اولیاء چلبی به ایران (چهار سفرنامه اولیاء چلبی سیاح عثمانی به ایران در دوره شاه صفی و شاه عباس دوم ۱۰۷۷-۱۰۵۶ هـق/ ۱۶۶۷- ۱۶۴۶م). ترجمه و پژوهش: علی ابوالقاسمی، مهدی وزینی افضل.
مشخصات نشر : جیرفت: دانشگاه جیرفت، انتشارات، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری : ۳۱۰ ص.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۷۵۸۰-۶
عنوان دیگر : چهار سفرنامه اولیاء چلبی سیاح عثمانی به ایران در دوره شاه صفی و شاه عباس دوم ۱۰۷۷-۱۰۵۶ هـق/ ۱۶۶۷- ۱۶۴۶م
موضوع : چلبی، اولیاء – سفرها – ایران - خاطرات
موضوع : سفرنامه های عثمانی –قرن ۱۷م
شناسه افزوده : وزینی افضل، مهدی، ۱۳۶۴.
رده بندی کنگره : DSR ۱۱۸۳
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۱۰۴۲
شماره کتابشناسی ملی : ۷۴۳۹۲۹۳

انتشارات دانشگاه جیرفت

شابک: ۶-۹۷۸-۹۷۷۵۸۰-۶۲۲
ISBN: 978-622-977580-6

سفرنامه اولیاء چلبی به ایران

(چهار سفرنامه اولیاء چلبی سیاح عثمانی به ایران در دوره شاه صفی و شاه عباس دوم)

ناشر: دانشگاه جیرفت
مترجمین: علی ابوالقاسمی. دکتر مهدی وزینی افضل
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نگار اصفهان
صفحه آرا: محمدجعفر فلاح

نوبت چاپ: اول. بهار ۱۴۰۰
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۶۵۰۰۰۰ ریال

نشانی: جیرفت. کیلومتر ۸ جاده بندرعباس. دانشگاه جیرفت
تلفن: ۰۳۴-۴۳۳۴۷۰۶۱ نمابر: ۰۳۴-۴۳۳۴۷۰۶۵

تقدیم به وطنم

که سرخی خاکش

از بسا خون آزادی خواهان است

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه ۱
زندگینامه اولیاء چلبی ۲
سفرهای اولیاء چلبی ۳
موضوعات جلد اول سفرنامه اولیاء چلبی ۴
موضوعات جلد دوم سفرنامه اولیاء چلبی ۴
موضوعات جلد سوم سفرنامه اولیاء چلبی ۵
موضوعات جلد چهارم سفرنامه اولیاء چلبی ۵
موضوعات جلد پنجم تا دهم سفرنامه اولیاء چلبی ۶
سفر اول اولیاء چلبی به ایران ۷
سفر دوم اولیاء چلبی به ایران ۸
سفر سوم اولیاء چلبی به ایران ۹
پیشینه ترجمه سیاحتنامه ۹
نسخه‌های سفرنامه ۱۰
واقعیت یا تخیل در گزارش‌های اولیاء چلبی ۱۱

نخستین سفر اولیاء چلبی به ایران در سال ۱۰۵۷- ۱۰۵۶ هـ‍ق/۱۶۴۷-۱۶۴۶م

مدخل ۱۷
روستای گنبد طهمورث ۱۸
قلعه ماکو ۱۸
موقعیت قلعه ماکو ۱۹
روستای ایلیجه لر ۲۰
روستای ییلاجیق ۲۱

روستای باروتخانه ۲۱
روستای دوشی قایا ۲۲
روستای چاغله غورنه ۲۲
قلعه قرشی ۲۲
روستای مصیرکند ۲۴
روستای رخ خان ۲۵
منزل اوچ کلیسا ۲۵
عجایب و غرایب اوچ کلیسا ۲۶
روستای سکون ۲۷
منزل کنار رود زنگی چای ۲۸
روستای سدرک ۲۸
گرماب سدرک ۲۹
زاویه احمدبیگ ۲۹
توصیف شهر قره باغلار ۳۰
اوصاف قلعه نخجوان نقش جهان ۳۱
منزل کسیک گنبد ۳۷
کناره رود ارس ۳۸
اوصاف شهر قره باغلار کوچک ۳۸
روستای کرکنه ۳۹
قصبه زنوز ۴۰
توصیف قلعه تسوی ۴۰
اوصاف شهر مرند باغ ارم مانند ۴۰
روستای کهریز (کهرین) ۴۱
روستای سهلان ۴۲
ورود به تبریز ۴۲
اوصاف شهر عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز ۴۵

اوصاف قلعه تبریز ۴۶
اوصاف مساجد تبریز ۴۸
مدارس تبریز ۵۱
دارالقراءهای قرآن ۵۱
دارالحدیث ۵۱
مکتبخانه کودکان ابجدخان ۵۱
تکیه‌های دراویش ۵۲
چشمه‌ها و آبهای روان ۵۲
سقاخانه‌ها ۵۲
محلات تبریز ۵۲
قصرهای اعیان و اشراف ۵۳
کاروانسراهای تبریز ۵۳
مهمانسراهای بزرگان ۵۳
مهمانسراهای فقرا ۵۳
بازارها و بازارچه‌ها ۵۴
اوصاف رخسار اهالی ۵۴
اوصاف بزرگان و اعیان ۵۴
در توصیف اطباء ۵۴
صلحا و مشایخ ۵۵
در توصیف مصنفین و شعرای این شهر ۵۵
پوشاک و لباس اهالی ۵۵
زبان اهالی شهر تبریز ۵۶
بناهای عبرت نمای این شهر ۵۶
آب و هوای این شهر ۵۶
در بیان آبهای زلال شهر ۵۷
در بیان چاه‌های شهر تبریز ۵۷

در توصیف اقلیم شهر ۵۷
حمام‌های عمومی شهر ۵۷
حمام‌های مخصوص اعیان ۵۸
در بیان حبوبات و محصولات شهر تبریز ۵۸
صنایع تبریز ۵۸
خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های شهر تبریز ۵۸
میوه‌جات تبریز ۵۹
نوشیدنی‌های تبریز ۵۹
عمارت‌های تبریز ۵۹
تفریحات و تفرجگاه‌های مردم تبریز ۵۹
گشت و گذار به همراه حاکم در نواحی تبریز ۶۲
من بدایع المناظرات ۶۴
ویژگی‌های شهر تبریز دلاویز ۶۶
اخلاق مذموم ایرانیان ۶۸
زیارتگاه اولیا و بزرگان ۶۹
اوصاف شام غازان ۷۱
اوصاف قلعه قمله ۷۲
اوصاف شهر مراغه ۷۵
اوصاف قلعه و شهر قدیم اوجان ۷۶
اوصاف قلعه کهروان/ کهران ۷۷
اوصاف پایتخت قدیم ایران، شهر اردبیل ۷۹
اوصاف دریاچه اردبیل ۸۰
اوصاف معادن سنگ سبلان ۸۱
یک سنگ عجیب ۸۱
زیارتگاه بزرگان اردبیل ۸۳
روستای آرامشاه ۸۴

روستای یارعلی ۸۴
میرزا عماد ۸۴
بازگشت به تبریز ۸۴
حرکت از تبریز به ایروان ۸۵
روستای حاجی حرامی ۸۵
روستای صوفیان ۸۶
روستای مزیدخان ۸۶
روستای کره مش ۸۶
روستای وشله ۸۷
اوصاف شهر و قلعه خوی دلجوی ۸۷
بهستان ۸۸
چورس ۸۸
روستای مللی ۹۰
چمنزار توت آلوسی ۹۰
قفاج/ قاغاج ۹۰
روستای افشار کندی ۹۰
شورگل ۹۱
شرابخانه ۹۱
روستای سیف‌الدین ۹۱
روستای تلّ فراق ۹۱
ورود به شهر ایروانِ آذربایجان ۹۲
ذکر بنای شهر ایروان ۹۲
قلعه ایروان ۹۶
روستای خواجه باغی ۹۷
دمیرجی حسن ۹۷
شهر گنجه ۹۷

زیارتگاه شهدای عثمانی ۹۸
اوصاف قلعه و شهر عظیم ارش ۹۹
اوصاف قلعه شکی ۱۰۱
احوالات قبیله ایت تیل ۱۰۲
اوصاف قبیه قیتاق ۱۰۳
زبان و اصطلاحات قیتاق‌ها یکی از شعبات قوم مغول ۱۰۴
اوصاف شهر نیاز آباد ۱۰۵
زیارتگاه اوشار بابا (افشار بابا) ۱۰۵
کوه ییلبیز ۱۰۶
روستای گوگسو ۱۰۷
اوصاف قلعه شماخی ۱۰۷
زیارتگاه پیر درکوه ۱۱۰
ضیافت حاکم باکو ۱۱۳
اوصاف قلعه باکو ۱۱۳
عزیمت از قلعه باکو به گرجستان ۱۱۶
ناحیه مسکر ۱۱۷
اوصاف شابوران ۱۱۹
اوصاف بندر باب، سد اسکندر ذوالقرنین و قلعه دمیر قاپو ۱۲۰
اوصاف قلعه دربند دمیرقاپو ۱۲۱
عمارت‌های درون قلعه ۱۲۴
زیارتگاه دربند ۱۲۶
عزیمت از دربند به گرجستان ۱۲۶
گرجستان ۱۲۸
اوصاف تفلیس ۱۲۹
توصیف قلعه تفلیس ۱۳۱
زیارتگاه‌ها ۱۳۳

اوصاف قلعه قدیم آزغور ۱۳۳
زبان گرجیان شوشاد ۱۳۴
نسل ملوک گرجستان ۱۳۴
آخسقه ۱۳۵

سفر دوم اولیاء چلبی به ایران در سال ۱۰۵۷هـ‌ق/۱۶۴۷م

عزیمت مجدد به ایروان در سال ۱۰۵۷هـق/ ۱۶۴۷م ۱۳۹

سفر سوم اولیاء چلبی به ایران در سال ۱۰۶۵-۱۰۶۶هـ‌ق/۱۶۵۵-۱۶۵۶م

مدخل ۱۴۳
اوصاف قلعه قطور ۱۴۴
موقعیت قلعه قطور ۱۴۶
محمد دره ۱۴۶
اوصاف قلعه آلباق ۱۴۷
روستای حناصون ۱۴۸
قلعه قارنی یاریق ۱۴۸
منزل خوپاش ۱۴۸
قلعه بردوک ۱۴۹
موقعیت قلعه بردوک ۱۴۹
روستای حسینه ۱۵۱
روستای حریر ۱۵۱
قلعه غازی قیران ۱۵۱
موقعیت قلعه غازی قیران ۱۵۲
دره قوپاخ ۱۵۲
روستای چولان سلطان ۱۵۳
روستای سلطان افشار ۱۵۳
روستای پیره دوس ۱۵۴

روستای انزلی سلطان ۱۵۴
روستای جبنه ۱۵۵
روستای حریر سلطانی ۱۵۵
روستای خرمن شاهی ۱۵۶
اوصاف توپراق قلعه ارومیه (توپراق حصار غازان) ۱۵۶
صورت عهدنامه ۱۵۹
در بیان احوال قلعه ارومیه ۱۶۱
اوصاف شهر ارومیه ۱۶۲
ستایش نوشیدنی‌های ارومیه ۱۶۴
ستایش دریاچه ارومیه ۱۶۵
مقابر و مشایخ اولیاء الله در ارومیه ۱۶۶
مناقب شیخ حضرت قوچ آغاسلطان ۱۶۶
نتیجه هتک حرمت به نعش قوچ آغاسلطان ۱۶۷
روستای جولان ۱۶۹
قلعه دومدوم ۱۶۹
ستایش شهر اشنویه ۱۷۰
روستای قوچ آغابابا ۱۷۱
قلعه دنبلی ۱۷۲
موقعیت قلعه دنبلی ۱۷۲
زیارتگاه‌های دنبلی ۱۷۴
روستای سوندوک خان ۱۷۴
قصبه علی یار ۱۷۴
روستای میرزاخان ۱۷۴
شهر ارومیه ۱۷۵
راهی شدن از ارومیه و رفتن به تبریز و اصفهان نصف جهان ۱۷۷
روستای امام رضا ۱۷۷

زیارتگاه مقام امام رضا ۱۷۸
روستای شاهسون ۱۷۸
روستای بیجور ۱۷۹
روستای یزدان ۱۷۹
اوصاف قلعه سلماس یعنی شهر قدیم دلماس ۱۷۹
روستای کج آباد ۱۸۱
روستای سراو ۱۸۱
اوصاف قلعه تسوی (تسوج) ۱۸۱
قومله ۱۸۲
روستای مزیدخان ۱۸۲
روستای سوجه‌جان ۱۸۳
روستای بندماهی ۱۸۳
روستای شبتری ۱۸۳
ورود به شهر تبریز ۱۸۳
حرکت از تبریز و آذربایجان ۱۸۷
ناحیه مهرانرود ۱۸۷
روستای سعید آباد ۱۸۷
روستای جولان دورق ۱۸۸
اوصاف شهر ذوالقدریه یعنی قلعه سلطانیه ۱۸۹
روستای علمدن ۱۸۹
سیادهن ۱۸۹
روستای کج آباد ۱۸۹
قلعه قره‌قان (خرقان) ۱۹۰
اوصاف شهر مراغه ۱۹۰
روستای طورناچایری ۱۹۰
روستای شاه بندر ۱۹۱

اوصاف شهر اردبیل (هرزبیل) ۱۹۱
اوصاف شهر سراو ۱۹۲
زیارتگاه شهداء و وزرای آل عثمان ۱۹۲
اوصاف پایتخت قدیم ایران شهر اردبیل عظیم ۱۹۳
اوصاف قصبه موصله ۱۹۴
اوصاف شهراوند یعنی قلعه سهند ۱۹۴
نهاوند ۱۹۵
رباط شهر ۱۹۶
روستای سیدلر ۱۹۸
اوصاف قلعه کنگور ۱۹۸
اوصاف قلعه سرخ بید ۱۹۹
قلعه کوه بیستون ۱۹۹
اوصاف کوه بیستون ۲۰۰
اوصاف شهر همدان ۲۰۱
کلیات شهر همدان ۲۰۶
فتوحات قدیم همدان ۲۰۷
زیارتگاه‌های همدان ۲۰۹
روستای اوه ۲۱۰
کرمانشاه ۲۱۰
اوصاف قلعه درگزین ۲۱۱
اشکال رباط بیرونی ۲۱۲
در بیان روز عاشورا و خواندن مقتل امام حسین (رضی الله عنه) ۲۱۳
تتمه شهر درگزین ۲۱۵
تاریخ و فتوحات شهر درگزین ۲۱۵
قلعه پیله‌ور ۲۱۶
قلعه دناور ۲۱۶

ستایش دیار کوه بات یعنی قلعه جم ۲۱۷
قلعه دست پول ۲۱۷
آثار قصر شیرین ۲۱۷
اوصاف شهر قزوین ۲۱۸
توصیف قلعه قزوین ۲۲۲
سقاخانه‌ها ۲۲۲
بازار ۲۲۲
علما، طبیبان و جراحان ۲۲۳
البسه و پوشاک ۲۲۳
اسامی مردان و زنان ۲۲۳
محصولات، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های شهر قزوین ۲۲۴
تفرجگاهها ۲۲۴
باغات ۲۲۴
زبان مردم قزوین ۲۲۴
عجایب شهر قزوین ۲۲۵
تتمه شهر قزوین ۲۲۵
زیارتگاه‌های شهر قزوین ۲۲۶
ستایش شهر الموت قلعه موت ۲۲۷
توصیف رباط بیرونی ۲۲۷
توصیف شهر قدیم معظم و دارالعالمان دیلم ۲۲۷
قلعه خسرو پرویز (قصراللصوص) ۲۲۸
توصیف بلده بی‌داد قلعه اسد آباد ۲۲۹
اوصاف بلده خوبان قلعه باغ جنان ۲۲۹
اوصاف قلعه مهربان ۲۳۰
اوصاف شهر عتیق سنه ۲۳۰
بیرون شهر سنه ۲۳۱

توصیف شهر قم..... ۲۳۲
اوصاف شهر کاشان ۲۳۳
توصیف قلعه فین کاشان..... ۲۳۴
ابیات برغوثیه ۲۳۵
اوصاف زیارتگاه ملوک و سلف سلاطین ۲۳۶
اوصاف شهر گلپایگان ۲۳۶
اوصاف شهر ساوه ۲۳۸
نرخ و اوزان شهر ۲۳۹
اوصاف شهر شهیر ری..... ۲۴۰
زیارگاه‌های شهر ری ۲۴۱
قلعه دماوند..... ۲۴۲
اوصاف قلعه دماوند ۲۴۲
کوه دماوند ۲۴۲
ییلاق‌های کوه دماوند..... ۲۴۳
اوصاف کوه عقره ۲۴۳
منزل شاه کوپرو ۲۴۴
روستای فجارخان ۲۴۴
اوصاف قلعه درتنگ ۲۴۵
اوصاف قلعه درنه..... ۲۴۶

سفر چهارم اولیاء چلبی به ایران در سال ۱۰۷۷-۱۰۷۶هـ‌ق/۱۶۶۶-۱۶۶۵م

در بیان قلاع و شهرهای اطراف دربند ۲۵۱
اوصاف قلعه باکو ۲۵۲
اعلام ۲۵۵
کتابنامه ۲۸۷

مقدمه

یکی از مهمترین سفرنامه‌هایی که در نیمه دوم قرن یازدهم هجری/ قرن هفدهم میلادی، در جهان اسلام نوشته شده، سیاحتنامۀ اولیاء چلبی (۱۰۹۳-۱۰۲۰هـق/۱۶۸۲-۱۶۱۱م)، سیاح اهل عثمانی و ملقب به ابن بطوطه ترک‌ها (بروسه‌لی، ۱۳۴۲، ج ۳: ۱۵) است. اولیاء در طی بیش از چهل سال مسافرت در سرزمین‌های قلمرو دولت عثمانی و برخی مناطق خارج از سلطه آن، مشاهدات خود را در سیاحتنامه‌ای ده جلدی ثبت و ضبط کرده است. برخی محققان آن را با سفرنامه شاردن مقایسه کرده و برخی آن را مفصل‌ترین سفرنامۀ تاریخ اسلام و بلکه جهان دانسته‌اند که مانند دایره المعارفی به موضوعات مختلف پرداخته و اطلاعات ارزشمندی به دست می‌دهد.

اولیاء در تحریر مشاهداتش به توصیف عمومی شهرها، تحلیل معنی اسم شهرها، روایت تاریخچه شهرها، عادات و عرف سکنه و اهالی شهرها، زیارتگاه‌ها، محصولات، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، مشاهدات عجیب و غریبش و زبان و مذهب اهالی شهرها پرداخته است. فون هامر پورگشتال مورخ اتریشی، نخستین مورخی است که در تالیف کتاب «*تاریخ امپراطوری*

عثمانی» از سفرنامه چلبی یاد و از آن در تالیف آثارش استفاده کرده است (پورگشتال، ۱۳۸۷: ج ۳: ۲۰۶۹).

زندگینامه اولیاء چلبی

تنها اثر قدیمی که در مورد حیات اولیاء چلبی اطلاعاتی به ما ارائه می‌کند، سیاحتنامه اوست. به جز این اثر، متأسفانه در خصوص زندگی و حیات او منبع مهم دیگری در دست نیست. اولیاء به گفته خود در ۱۰ محرم ۱۰۲۰ هـ‌ق/ ۲۵ مارس ۱۶۱۱م، در محلهٔ اون قاپی شهر استانبول به دنیا آمد (عربخانی، ۱۳۹۴: ۶۶)، نامش اولیاء و نام پدرش درویش محمد ظلی بوده است (چلبی، ۱۳۱۴: ج۱: ۳۰ و ۲۲۸ و ۲۴۴ و ۴۲۴؛ ج۶، ۲۲۶ و ۲۶۷). پدرش رییس صنف طلاسازان (قیومجی باشی) استانبول و طلاساز قصر توپقاپی بوده است (اولیاء، ۱۳۱۴: ج۱، ۲۵۸). مادرش نیز اصالتاً اهل ابازه بود که توسط سلطان احمد اول به کاخ سلطنتی آورده شد و بعدها به پاس خدمات رییس طلاسازان دربار، به عنوان هدیه به درویش محمدظلی بخشیده شد (شاو،۱۳۷۰: ۴۹۲). جدّ اعلای اولیاء به خواجه احمد یسوی، صوفی مشهور ترک می‌رسد.

اولیاء در میان اجدادش از یاووز اِر یاد می‌کند که در کوتاهیه ساکن بوده و در فتح استانبول در زمان سلطان محمد فاتح مشارکت داشته است. بعد از فتح استانبول، اجداد اولیاء به استانبول مهاجرت کردند. اولیاء در استانبول به دنیا آمد و در مدارس استانبول درس خواند، زبانهای عربی و فارسی، موسیقی، نجو و تجوید فرا گرفت و به حفظ و قرائت قرآن و خط پرداخت و در فنون ظریفه مهارت پیدا کرد (چلبی، ۱۳۱۴: ج۱: ۲۴۵). چنانکه نقش و نگار و طلاکاری برخی از کاخهای آن روزگار مربوط به اوست (شاو،۱۳۷۰: ۲۵۳). اعضای خاندان او، چهره‌های برجسته‌ای در دولت

عثمانی بودند. از جمله آنها ملک احمدپاشا دایی اولیاء می‌باشد که نقش مهمی در تحقق سفرهای چلبی داشته است. اولیاء در بسیاری از سفرها همراه دایی خود بود و در سایهٔ این نزدیکی، بسیاری از شهرها و مناطق را سیاحت نمود. از این روست که از خود با عنوان «ملک احمد پاشالی» یعنی منتسب به ملک احمدپاشا یاد می‌کند (عربخانی، ۱۳۹۴: ۶۸). با توجه به نفوذ خاندان اولیاء، وی نیز خیلی زود به دربار عثمانی راه یافت. اولیاء در سال ۱۰۴۰ هـ‌ق/۱۶۳۰م و بعد از تلاوت قرآن در مسجد ایاصوفیه، به خدمت سلطان مراد چهارم (حک: ۱۰۴۹-۱۰۳۲هـ‌ق/ ۱۶۲۳-۱۶۴۰م) رسید (چلبی، ۱۳۱۴: ج۱: ۲۴۴). بعد از این ماجرا مورد عنایت سلطان قرار گرفت و به خدمت در نظام عثمانی مفتخر گردید (چلبی، ۱۳۱۴، ج۱: ۲۵۸). اولیاء از سال ۱۰۵۰ هـ‌ق/۱۶۴۰م، رو به سیاحت آورد و در طی بیش از چهل سال مناطق بسیاری چون آناطولی، عراق، شام، قفقاز، مصر، سودان، صحرای عرب تا شمال حبشه، بالکان، آلبانی، رومانی، مجارستان، وین، هلند، بوسنی و هرزگوین، جنوب روسیه و بخش‌هایی از ایران را از نزدیک مشاهده نمود. وی سرانجام در سال ۱۰۹۱هـ‌ق/ ۱۶۸۰م به استانبول مراجعت کرد و سه سال آخر عمر خود را به جمع آوری یاداشت‌ها و مشاهدات خود پرداخت (شاو، ۱۳۷۰: ج۱: ۴۹۴). تاریخ درگذشت و محل دفن اولیاء چلبی به طور دقیق معلوم نیست. احتمالا وی در سال ۱۰۹۳هـ‌ق/۱۶۸۲م از دنیا رفته باشد (بروسه‌لی، ۱۳۴۲، ج ۳: ۱۵)

سفرهای اولیاء چلبی

اولیاء در سال ۱۰۴۰هـ‌ق/ ۱۶۳۱م، و در بیست سالگی رویایی می‌بیند که نزد پیغمبر و صحابه و امامان نشسته، هنگامی که قصد بوسیدن دست آن حضرت را داشته، به جای «شفاعت» یا رسول اللّه، می‌گوید «سیاحت» یا

رسول اللّه. تعبیر آن را از چند عالم و عارف پرسیده و هریک وعده سعادت در دنیا و آخرت را به وی می‌دهند و می‌گویند که تعبیرش این است که اولیاء اهل سیاحت و گشت و گزار می‌شود (چلبی، ۱۳۱۴، ج۱: ۳۰). بعدها این رویا به حقیقت می‌پیوندد. اولیاء قریب به چهل سال به سیاحت پرداخت و حاصل آن را در ده جلد به رشته تحریر درآورد. فهرست کلی سفرنامه اولیاء بدینگونه است:

موضوعات جلد اول سفرنامه اولیاء چلبی

به گفته خود اولیاء، وی از همان آغاز نوجوانی و جوانی به خاطر نشست و برخاست با درباریان و صوفیان، مطالب بسیاری درباره بلاد مختلف شنیده و علاقه بسیاری به زیارت حج و سیاحت اقالیم اربعه داشته است. لذا همواره به سیر و تماشای قصبات، محلات و باغات استانبول می‌پرداخته است (چلبی، ۱۳۱۴، ج۱: ۲۸-۲۹). جلد اول سفرنامه‌اش نیز اختصاص به استانبول دارد. وی در این جلد به توصیف محلات، مناطق، مساجد، بازارها، حمام‌ها، کاروانسراها، مدارس، دارالحدیث‌ها، تکایا، بیمارستان‌ها، علما، و. . . استانبول و احوالات پادشاهان عثمانی از اوایل شکل‌گیری عثمانی تا اوایل زمان سلطان محمدخان چهارم (۱۰۹۱-۱۰۵۸هـق/ ۱۶۸۰-۱۶۴۸م) پرداخته است.

موضوعات جلد دوم سفرنامه اولیاء چلبی

جلد دوم وقایع سالهای ۱۰۵۸-۱۰۵۰هـق/ ۱۶۴۸-۱۶۴۰م، را در بر می‌گیرد. اولیاء در روز جمعه اول محرم سال ۱۰۵۰هـق/ ۲۳ آپریل ۱۶۴۰م، و بدون اجازه پدر به بورسه سفر کرد (چلبی، ۱۳۱۴، ج۲: ۴) بعد از بازگشت به استانبول، اجازه پدر را دریافت کرد و به همراه عمر پاشا والی جدید طرابوزان به آنجا سفر کرد (چلبی، ۱۳۱۴، ج۲: ۶۹). وی سراسر

سواحل دریای سیاه را سفر نمود و در لشکرکشی سلطان ابراهیم به سال ۱۰۵۰هـق/ ۱۶۴۰م، به آزوق شرکت کرد (چلبی، ۱۳۱۴، ج۲: ۱۱۳). به گفته پورگشتال و شاو، وی احتمالا در این نبرد موذن اردوی سلطان ابراهیم بوده است (پورگشتال، ۱۳۸۷، ج۳: ۲۰۶۹؛ شاو، ۱۳۷۰، ج۱: ۴۹۲). بعد از آن، وی در نبردهای کرت و مالت شرکت کرد. اولیاء در سال ۱۰۵۶هـق/ ۱۶۴۶م و با انتصاب عمویش دفترزاده محمدپاشا به حکومت ارزروم به عنوان مامور تحصیل مالیات، همراه وی عازم ارزروم شد (شاو، ۱۳۷۰: ج۱: ۴۹۲). در ادامه همین سفر است که وی برای نخستین بار به ایران سفر کرد.

موضوعات جلد سوم سفرنامه اولیاء چلبی

جلد سوم مربوط به سفرهای اولیاء چلبی در طی سالهای ۱۰۶۳-۱۰۵۸هـق/ ۱۶۵۲-۱۶۴۸م، می‌باشد. وی بعد از انتصاب مرتضی پاشا به ولایت شام (حک: ۱۰۵۹-۱۰۵۸هـق/ ۱۶۴۸-۱۶۴۹م) به عنوان تحصیلدار مالیاتی و پیک با وی همراه شد و پس از عزل مرتضی پاشا، به استانبول بازگشت. بعد از چندی دایی اش ملک احمدپاشا به صدراعظمی (۱۰۶۱-۱۰۶۰هـق/ ۱۶۵۱-۱۶۵۰م) امپراطوری عثمانی رسید. اما بعد از یک سال ملک احمدپاشا از صدراعظمی عزل و به عنوان والی سیلیستره و سپس روملی انتخاب شد. اولیاء از اواخر سال ۱۰۶۱ الی ۱۰۶۳هـق/ ۱۶۵۲-۱۶۵۰م، همراه وی شد. در سال ۱۰۶۳هـق/۱۶۵۲م، ملک احمدپاشا از حکومت روملی عزل گردید. اولیاء نیز به همراه وی به استانبول بازگشت.

موضوعات جلد چهارم سفرنامه اولیاء چلبی

جلد چهارم، گزارش سفر به شرق ترکیه و سپس سفر مجدد وی به ایران است. ملک احمدپاشا در سال ۱۰۶۵هـق/ ۱۶۵۴م، به عنوان والی ایالت وان

انتخاب گردید. لذا اولیاء نیز همراه وی عازم وان گردید و از ملطیه، دیاربکر، جزیره، ماردین، سنجار، میافارقین، بتلیس، اخلاط، عادلجواز، ارجیش، بارگیری و وان دیدن کرد. او در سوم ذی القعده سال ۱۰۶۵هـق/ ۴ سپتامبر ۱۶۵۵م، از وان به سمت ایران حرکت کرد و از مناطق ارومیه، اشنویه، سلماس، تبریز، مراغه، کهروان، اردبیل، سراب، نهاوند، کنگاور، همدان، کرمانشاه، درگزین، قزوین، الموت، قم، ری، دماوند، کاشان و ساوه دیدن کرد.

موضوعات جلد پنجم تا دهم سفرنامه اولیاء چلبی

جلد پنجم شامل ادامه سفرهای اولیاء چلبی در سال ۱۰۶۶هـق/ ۱۶۵۶م و بعد از سفر به ایران است. او به سمت عراق حرکت کرد و بعد از بازدید از موصل و وان، به استانبول بازگشت. چلبی سپس در سفر به مناطق اوزی، وارنا، در لشکرکشی لهستان، اوکراین و بوسنی شرکت جست. همچنین در جلد پنجم کتابش، اطلاعاتی در خصوص همراهی‌اش با سلطان محمد چهارم در سفر به آناتولی، حوادث مربوط به حسن پاشا اباضه، شورش افلاق بر ضد عثمانی، رهبر جلالی و ... ارائه می‌دهد.

در جلد ششم، چلبی بیشتر به توصیف صربستان، مجارستان، بلغارستان و رومانی امروزی پرداخته است. موضوع جلد هفتم، ادامه سفر اروپایی چلبی در فاصله سالهای ۱۰۷۷-۱۰۷۴هـق/ ۱۶۶۲-۱۶۶۶م است که از مناطقی همچون بلگراد، وین، بودین و سپس ولایات افلاق و بوغدان در رومانی امروزی، کریمه، داغستان و قفقاز شمالی دیدن کرد و شرح رویدادهایش را در این جلد توصیف نمود. اولیاء در سال ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷هـق/ ۱۶۶۶ و ۱۶۶۷م، از طریق قفقاز سفری کوتاه به دربند، باکو و گیلان داشته است.

جلد هشتم، شرح سفر اولیاء چلبی به کریمه، رومانی، آلبانی و دیگر بلاد اروپایی در سالهای ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹هـق/ ۱۶۶۸ و ۱۶۶۹م می‌باشد. جلد نهم شرح سفر به مکه در سالهای ۱۰۸۲-۱۰۸۱هـق/ ۱۶۷۲-۱۶۷۱م می‌باشد. وی در این جلد به توصیف شهرهای واقع در مسیر طولانی استانبول تا مـکه و مـدینه پرداخته است. در پایان در جلد دهم، چلبی به توصیف مصر و مناطق مجاور آن شامل سواحل نیل، سودان و حبشه پرداخته است. این سفر طولاتی از سال ۱۰۸۳ تا ۱۰۹۱هـق/ ۱۶۷۳ تا ۱۶۸۰م، به درازا کشیده است.

سفر اول اولیاء چلبی به ایران

چلبی سه سفر به ایران داشته است. وی در جلدهای دوم، چهارم و هفتم به شرح سفرهای خود به ایران پرداخته است. نخستین سفر وی به ایران، در دوره سلطنت شاه صفی و عباس دوم صفوی و از اواسط سال ۱۰۵۶هـق/ ۱۶۴۶م الی اوایل سال ۱۰۵۷هـق/ ۱۶۴۷م، بوده است. علت عزیمت وی به ایران، آنچنان که خود توصیف می‌کند، بدینگونه بوده است که حاکم قلعهٔ شـوشیک، از تـوابع ارزروم در مجاورت مرزهای ایران، بـرخی نواحی تابع ایروان در قلمرو صـفوی را عـرضهٔ تاخت و تاز و غارت خود قرار داد. حاکم ایروان با ارسال نامه و ایلچی به حـضور والی ارزروم، شـکایت خود را از این اتفاقات اعلام نمود (اولیا، ۱۳۱۴، ج۲: ۲۱۹). والی ارزروم نیز نیروهایی را برای سرکوب حاکم شوشیک اعزام کرد. اما بعد از تصرف قلعه، حاکم قلعه به ماکو فرار نمود. والی ارزروم نیز اولیاء را به همراه هیاتی مامور بازگرداندن حاکم شورشی شوشیک کرد و آنها را به طرف قلعه ماکو اعزام نمود. بعد از حل مساله، این بار اولیاء به عنوان مامور گمرک و برای ایجاد و گسترش روابط اقتصادی و تجاری، ماموریت پیدا کرد به ایروان و تبریز سفرکند. وی

در این سفر، به شهرها و روستاهای آذربایجان، شروان و قراباغ رفت که شرح آنها در متن سفرنامه موجود است. اولیاء یک هفته بعد از بازگشت به عثمانی در اوایل سال ۱۰۵۷هـق/ ۱۶۴۷م، به درخواست حاکم وان و از طرف محمد پاشا دفترزاده، بیگلربیگی ارزروم، برای پیگیری برخی امور مجدداً به ایروان سفر کرد و بعد از حل و فصل موضوع به ارزروم باز گردید که البته برخی نویسندگان عثمانی آن را سفری جداگانه در نظر می‌گیرند.

سفر دوم اولیاء چلبی به ایران

این مسافرت از اواخر سال ۱۰۶۵ الی اواسط ۱۰۶۶هـق/ ۱۶۵۶-۱۶۵۵م، به طول انجامیده است. علت این سفر بدین قرار بوده که بـه دنبال تجاوزات عشایر پنیانیشی به حوالی ارومیه و اقدام به قتل و غارت در نواحی مـرزی تحت حاکمیت ایران، حاکم ارومیه به آنها یورش برد و هزاران رأس از احشام آنها را غصب کرد و با خود به ارومیه آورد. همچنین برادر مرتضی پاشا بیگلربیگی بغداد توسط خان دنبلی دستگیر و محبوس گردید. ملک احمدپاشا والی وان، اولیاء را مامور رسیدگی به این امور کرده و ضمن نوشتن مکتوبی به حاکم ارومیه مبنی بر آزاد کردن مرتضی پاشا از اولیا خواست که شرایط آزاد کردن او را از گنجعلی‌خان بخواهد (چلبی، ۱۳۱۴، ج۲: ۲۶۹) هـمچنین بیک عشایر پنیانیشی را همراه او کرد تا در ارومیه پیگیر شکایات خود باشد (چلبی، ۱۳۱۴: ج۲: ۲۷۰). اولیاء همچنین وظیفه داشته بعد از آن به نزد خان تبریز رفته، هدایا و مکتوبی تقدیم وی نماید. ملک احـمدپاشـا همچنین سفیر دیگری به نام ساری علی آقا را همراه با نامه‌هایی مأمور عزیمت به دربار شاه عباس دوم در اصفهان نمود (چلبی، ۱۳۱۴، ج۲: ۲۷۰). اولیاء بعد از انجام ماموریت خود در ارومیه و تبریز، به سیاحت در شهرهای اردبیل، نهاوند، کنگاور، همدان، درگزین، دینور،

قصرشیرین، قزوین، قم، کاشان، ساوه، دماوند و ری پرداخت و از طریق درتنگ و درنه به بغداد رفت.

سفر سوم اولیاء چلبی به ایران

سومین سفر اولیاء به ایران در سال ۱۰۷۷هـق/ ۱۶۶۷م اتفاق افتاده است. این سفر بسیار کوتاه بود و اولیاء در ادامه سفرهایی که در مناطق بالکان و اطراف دریای سیاه چون کریمه و قفقاز شمالی داشت، سفری کوتاه به داغستان، دربند، باکو و گیلان انجام داد.

پیشینه ترجمه سیاحتنامه

علی رغم آنکه سفرنامه اولیاء به بسیاری از زبان‌های دنیا ترجمه شده است، اما تاکنون متن کامل سفرهای اولیاء به ایران ترجمه نشده و تنها خلاصه‌ای از سفر اول او که مربوط به تبریز و شهرهای اطراف آن است توسط حسین نخجوانی به فارسی در مقاله‌ای تحت عنوان «*ترجمه و تلخیص سیاحتنامه اولیاء چلبی*» ترجمه شده که آنهم گزارشی دقیق نیست (نخجوانی، ۱۳۳۸). همچنین کتابی تحت عنوان «*کرد در تاریخ همسایگان*» توسط فاروق کیخسروی از ترکی استانبولی به فارسی ترجمه گردیده (کیخسروی، ۱۳۶۴) که در آن به سفرهای اولیاء چلبی به مناطق کردنشین ترکیه پرداخته شده است. اما اطلاعاتی در مورد مناطق ایران ندارد.

جدای از فقدان ترجمه، متاسفانه مقالات و پژوهش‌هایی که به بررسی سیاحتنامه پرداخته باشند، بسیار ناچیزند. بهترین آثاری که در خصوص شناخت آثار اولیاء چلبی در ایران به رشته تحریر درآمده است، عبارتند از مقاله رسول عربخانی با عنوان «*ملاحظاتی درباره‌ی گزارش اولیاء چلبی از ایران*» که در مجله پژوهش‌های ایرانشناسی چاپ گردیده است (عربخانی، ۱۳۹۴). مقاله دیگری در این مورد، با عنوان «*گزارش سفر اولیاء چلبی به*

حرمین شریفین» تالیف الصفصافی احمد المرسی به چاپ رسیده است که توسط رسول جعفریان از عربی به فارسی ترجمه گردیده است (الصفصافی، ۱۳۸۴). همچنین دو مقاله توسط منیژه صدری یکی با عنوان *«ایران و ایرانی در سفرنامه‌ی ابن بطوطه و اولیای چلبی»* و مقاله دیگری با عنوان *«زن در سفرنامه اولیاء چلبی»* اثری از نورالدین قمیجی، به فارسی ترجمه شده است (قمیجی، ۱۳۸۸).

مقاله *«چند اصطلاح کردی در متن ترکی سیاحتنامه اولیاء چلبی»* که توسط مصطفی دهقان در مجله زبانشناسی چاپ گردیده است (دهقان، ۱۳۸۵) اشاراتی به سفرنامه چلبی به ایران دارد. البته بخش‌های مربوط به ایران و قفقاز توسط دکتر جوادی به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است. لذا با توجه به اهمیت و البته فقدان ترجمه کامل کتاب، مترجمین به دلیل وسعت و حجم کتاب، تنها قسمت‌های مربوط به ایران را ترجمه و به همین منظور عنوان کتاب «سفرنامه اولیاء چلبی به ایران عصر صفوی» انتخاب شده است.

نسخه‌های سفرنامه

مهم‌ترین نسخه‌های خطیِ باقی مانده از سفرنامه چلبی، نسخه کتابخانه توپقاپی، نسخه کتابخانه پرتو پاشا[1]و نسخه کتابخانه بشیراغا[2]است. البته نسخه‌های دیگری نیز موجود است از جمله نسخه‌های ناقص کتابخانه توپقاپی، نسخه کتابخانه حمیدیه، کتابخانه ییلدیز، کتابخانه خالص افندی، نسخه لندن و وین که نواقصی دارند. برای نخستین بار نجیب عاصم و با حمایت احمد جودت، شش جلد از سفرنامه را در فاصله سالهای ۱۳۱۴-

۱. بعدها به کتابخانه ملت استانبول منتقل شد.
۲. بعدها به کتابخانه سلیمانیه استانبول انتقال داده شد.

۱۳۱۸ش/ ۱۹۳۹-۱۹۳۵م، تصحیح و چاپ نمودند.[۱] نجیب عاصم در این تصحیح، نسخه کتابخانه پرتو پاشا را اصل قرار داده است. اگرچه نیم نگاهی نیز به نسخه‌های کتابخانه بشیراغا و توپقاپی داشته اما فرصت استفاده تنقیدی از آنها را پیدا نکرده است. ازاین رو اغلاط بسیاری دارد و موفق به خواندن تمام، کمال و بی‌نقص سفرنامه نشده است. در پایان، جلدهای هفتم تا دهم سفرنامه بعد از اتمام جنگ جهانی و در سال ۱۳۰۶ش/ ۱۹۲۸میلادی توسط تاریخ انجمن ترک تصحیح و چاپ گردید.

واقعیت یا تخیل در گزارش‌های اولیاء چلبی

یکی از سوالاتی که بسیاری بعد از خواندن سفرنامه اولیاء از خود می‌پرسند این است که آیا آنچه را که وی نوشته، بر اساس واقعیت بوده یا حاصل خیال پردازی اوست؟ بسیاری اولیاء را متهم می‌کنند که برخی از سفرهایش خیالی است و او هرگز در آنها شرکتی نداشته است. در نگاه اول به نظر می‌رسد این ایراد در مورد سفرهایش به ایران وارد باشد زیرا برخی از نوشته‌های اولیاء آراسته به خرافات، کپی مطالب کُتُب دیگران، اخبار غیبی، رؤیاهای شگفت انگیز، ستایش از خود، نقل عجایب و غرایب و. . است. همچنین اطلاعات غلطی که نه تنها در هیچ منبع دیگری موجود نیست بلکه کاملاً متفاوت از آنهاست یا مسیر سفرهایش اشتباهی و جابه جا است. به عنوان مثال می‌نویسد بعد از آبگرم خرقان به شهر مراغه رسیدم، یا از سهند حرکت کرده به نهاوند می‌رسد، از کوه بیستون به یکباره به شهر همدان می‌رسد، از کرمانشاه به یه یکباره به درگزین می‌رود، از قصرشیرین به قزوین می‌رسد، از دیلم به قصراللصوص می‌رود، از سنندج به قم می‌رسد،

۱. اولیاء چلپی (۱۰۹۳-۱۰۲۱ق)، سیاحتنامه سی، اولیاچلپی محمدظلی بن درویش، طابعی احمد جودت، معارف نظارت جلیله سنک رخصتله ایلک طبعی، چاپ اول در سعاده اقدام مطبعه سی ۱۳۱۴ق.

یا از کوه‌های سبلان گذشته بعد از گذر از دامنه کوه‌های عمادیه به قصبه موصله می‌رسد، یا از از موصله گذر کرده به قلعه سهند می‌رود و چندین مورد دیگر.

چلبی همچنین در توصیفاتش از شهرهای ایران، به شدت از آثار «*نزهه القلوب*» حمدالله مستوفی و «*آثار البلاد*» ابوبکر قزوینی کپی برداری و الگوبرداری نموده است. کپی برداری مانند اطلاعاتی که در خصوص بخش‌های مراغه و تبریز ارائه می‌کند، الگوبرداری نیز بدینگونه که در نوشتن گزارش‌ها فقط مصداق‌ها را تغییر داده است مثلاً به مانند مستوفی در مورد همه شهرها از جملات کوتاه و جملات کلیشه‌ای مانند اینکه در ابتدا فلانی ساخته، بعدها خراب شده، یکی از خلفای بنی عباس آن را تجدید عمارت کرده، مغولها آن را خراب کردند و ... استفاده کرده است. همه اینها عاملی برای تردید در کلیات کتاب است.

تنها احتمالی که می‌توان از اشتباهات نوشته‌های اولیاء چلبی برداشت کرد، این است که اولیاء با توجه به اینکه سفرنامه را در اواخر عمرش به رشته تحریر درآورده، به دلایلی چون انبوه نوشته‌ها، گذر زمان، پارگی، پوسیدگی یا مفقود شدن نوشته‌ها، فراموشی، کهولت سن و. . . دقت چندانی در نوشتن انجام نداده است. شاو نیز در دفاع از نوشته‌های اولیاء می‌گوید با مقایسه دقیق جزییاتی که در سیاحت‌نامه توصیف می‌شود و بسیاری منابع دیگر که فقط در آرشیوهای دولتی عثمانی یافت می‌گردد، دقت و صحت اثر اولیاء تا حدودی تایید شده است. دقت و صحتی که تنها از حضور و مشارکت شخص نویسنده در سفرها و وقایع حکایت می‌کند (شاو، ۱۳۷۰، ج۱: ۴۹۴). همچنین بارتولد نیز علی رغم تمام ایراداتی که بر سفرنامه اولیاء وارد دانسته در این خصوص می‌نویسد: «سیاحتنامه اولیا چلبی، علی رغم

مطالب ساختگیش از نظر کمیت و کیفیت مطالب، از بزرگترین آثار جغرافیایی متقدم عرب، پیشی جسته است» (بارتولد، ۱۳۳۷: ۱۴۳).

ذکر این نکته نیز ضروری است که سفرنامه اولیاء چلبی حتی اگر تماماً جعلیات و ساخته تخیلات نویسنده آن باشد، مطالعه آن برای پژوهشگران ایرانی جالب خواهد بود زیرا مطالعه این یادداشت‌ها می‌تواند فضای ذهنی و دیدگاه‌های ماموران رسمی دربار عثمانی در خصوص ایران، زبان فارسی، مذهب رسمی کشور، قزلباشان، باورها و اعتقادات و همچنین فضای فرهنگی و سیاسی حاکم بر امپراطوری عثمانی را ترسیم کند. نظرات اولیاء چلبی را می‌توان الگویی برای فهم دیدگاه عثمانی‌ها از جامعه و سیاست ایران اواخر صفوی، مصادف با عصر شاه صفی و شاه عباس دوم، تلقی کرد (عربخانی، ۱۳۹۴: ۶۵).



نخستین سفر اولیاء چلبی به ایران در سال ۱۰۵۷- ۱۰۵۶ هـ.ق/۱۶۴۷-۱۶۴۶م



مدخل[1]

اولیاء چلبی پیش از شرح اولین سفر خود به مناطق تحت حاکمیت صفوی، به اسباب و دلایل عزیمتش به ایران اشاره کرده است. بیک قلعهٔ شوشیک[2] از توابع ارزروم در مجاورت مرزهای ایران، در اقدامی مغایر با معاهدهٔ صلح موسوم به قصر شیرین، که تنها هفت سال از عمر آن می‌گذشت، برخی نواحی تابع ایروان در قلمرو صفوی را عرضهٔ تاخت و تاز و غارت خود ساخت. در پی این حوادث، خان ایروان از سوی حاکم تبریز، با ارسال نامه و ایلچی به حضور والی ارزروم، شکایت خود را از این اتفاقات اعلام نمود. در پی این شکایات، جلسه‌ای در ارزروم تشکیل شد و در نهایت تصمیم به لشکرکشی و تأدیب حاکم یاغی گرفته شد. بعد از تصرف قلعه شوشیک، خان قلعه به ماکو فرار کرد. بنابراین تنی چند از پاشاهای عثمانی مانند باقی پاشا، کتغاچ پاشا، دلی دلاور پاشا و محمدبیگ حاکم ملازگرد، به همراه سه هزار سرباز به سمت ماکو حرکت کردند. اولیاء چلبی نیز به همراه آنها عازم گردید. مطالبی که در این بخش می‌آید، گزارش اولیاء چلبی از این سفر است.

---

۱. قسمت مدخل به منظور درک بهتر، به وسیله مترجمین اضافه شده است.

۲. قلعه شوشیک در ایالت ارزروم و در نزدیکی مرزهای ایران قرار داشته است (مترجمین).

روستای گنبد طهمورث

ابتدا از کنار دره منوال به طرف شرق حرکت کرده پس از طی هشت ساعت راه در میان کوه‌ها و سنگلاخ‌ها به روستای گنبد طهمورث رسیدیم. طهمورث خان یکی از سرداران ایرانی بوده که در جنگ چغال اوغلی در این محل کشته شده و او را داخل گنبدی دفن کرده‌اند. این روستا دویست خانوار ارمنی دارد که هم به ایران و هم به حاکم شوشیک خراج می‌پردازند. از این روستا به طرف شرق ادامه مسیر داده پس از طی هفت ساعت راه در میان جنگلها از شاه گدیگی گذر کردیم. سپس سه ساعت در یک دشت لاله‌زار طی طریق کرده، به قلعه ماکو رسیدیم.

قلعه ماکو

اگرچه دیگر اثری از بنای اصلی قلعه باقی نمانده، اما می‌گویند که از ساخته‌های انوشیروان بوده است. این قلعه بعد از مطیع شدن اکراد به عثمانی‌ها در زمان سلطان سلیمان، به رییس طایفه محمودی پیشکش شد. اما اخیراً ایرانی‌ها با حیله و با استفاده از فرصت مجدداً بر قلعه استیلا پیدا کرده‌اند. در حالیکه بعد از فتح بغداد توسط سلطان مراد و براساس مفاد قراردادی که قرامصطفی پاشا صدراعظم عثمانی و ملک احمدپاشا[1]والی وقت دیاربکر با ایرانی‌ها در حوالی درتنگ و درنه منعقد کردند، قرار بر آن شد که عثمانی‌ها قلعه ظالم احمد در شهرزور و ایرانی‌ها نیز قلعه قطور در نزدیکی وان را تخریب نمایند. همچنین عثمانی‌ها قلعه ماکو را نیز تخریب کرده حاکمش را به حکومت ملازگرد برگزیدند. اما ایرانی‌ها در زمان شورش حاکم قلعه شوشیک فرصت جسته در یک شب سربازان مازندرانی را به

۱. ملک احمدپاشا دایی اولیاء چلبی بود. وی که اصالتاً اهل منطقه آبازه بود والی ولایات دیاربکر، بغداد، شام، روملی، وان، بوسنی و همچنین یک سال صدراعظم سلطان محمد چهارم بود (مترجمین).

تصرف قلعه ماکو فرستادند. آنها قلعه را تصرف کردند و استحکاماتی در آن ایجاد نمودند.

موقعیت قلعه ماکو

قلعه ماکو در کنار رودخانه قرار گرفته است. شکل قلعه مانند قارچ یا اتوی سنگی[۱] از پایین باریک و از بالا بسیار بزرگ و سر به آسمان کشیده شده است. قلعه بی‌مانندی که از هیچ طرف تصرف آن ممکن نیست. خانه‌هایشان روی صخره‌ها و روی همدیگر ساخته شده‌اند. برای رسیدن به قسمت‌های پایین، از پل چوبی استفاده می‌کنند. قلعه تنها یک دروازه دارد. آنها برای رسیدن به محله‌های بالا مثل راه مناره، پله‌های سنگی درست کرده‌اند که از آن بالا می‌روند. داخل قلعه حدود هفتصد باب خانه وجود دارد. اما چندان معمور و آباد نیست. اگر معمور گردد، قلعه‌ای بی‌مثال شود.

ماکو سلطان‌نشین است و جزء خان نشین ایروان محسوب می‌شود. در این قلعه دو هزار تفنگچی مازندرانی وجود دارد. هر شب پل چوبی را از روی رودخانه بر می‌دارند و قلعه شبیه جزیره‌ای می‌گردد. از طریق دلو، آب و با طناب صد ذرعی تا بالاترین نقطه قلعه آب می‌برند. بعد از رسیدن ما حاکم قلعه به همراه هزار سرباز از بالای قلعه به پایین آمده و ضیافت بزرگی برای ما برپا نمود. بعد از پذیرایی سردار ما باقی پاشا، تقاضای استرداد حاکم قلعه شوشیک را نمود و متعهد شد که صدمه‌ای به او نرسانند. باقی پاشا او را تحویل گرفته به نزد سیدی احمدپاشا فرستاد. سیدی احمدپاشا نیز بعد از هفت روز به قلعه خنس رفته او را به محمدپاشا والی ارزروم سپرد. بسیاری از امراء، سرداران و احمدآقا آونیکی از والی خواهش کردند که او را به قتل

۱. در قدیم سنگهای مرمری را به عنوان اتو استفاده می‌کردند (مترجمین).

نرساند. در نتیجه او را به قتل نرسانده و حبسش نمودند. اما چهل هزار گوسفند، چهل اسب، هفده قطار قاطر، بیست غلام گرجی و پنجاه کیسه از او گرفته، از حبس نیز نجات پیدا کرد. قلعه‌اش را نیز به محمدبیگ حاکم ملازگرد سپردند.

روستای ایلیجه لر[۱]

ما از ماکو حرکت کرده بعد از طی هفت ساعت راه، به روستای ایلیجه لر (آلاجالار) رسیدیم. این روستا در کنار رودخانه ارس تحت نظر حاکم بایزید واقع شده و سیصد خانوار ارمنی و مسلمان دارد. در اینجا باقی پاشا برای قاسم‌خان ایلچی حاکم ایروان، سیفعلی خان ایلچی حاکم تبریز و تقی‌خان ایلچی حاکم نخجوان مهمانی بزرگی ترتیب داد. بعد از مهمانی، چند نامه به همراه هدایایی چون دو راس اسب کحیلان،[۲] تسبیح مرجان، تیر و کمان، چندین رقم سنگ خارا ساخت جنوا و ونیز پیشکش نموده و به آنان گفت ما عثمانی‌ها هیچ کاری مغایر با صلح انجام نمی‌دهیم. ایل و توابع و قلمرو مصطفی بیگ رییس قلعه شوشیک را غارت کرده و قلعه‌اش را به فرد دیگری دادیم و به خاطر شکایت برادرمان حاکم ایروان حقش را کف دستش گذاشتیم. حالا شما نیز کاری مغایر با صلح انجام ندهید و سربازانی که در قلعه ماکو هستند را براساس قوانین صلح برداشته و قلعه را خراب نمایید وگرنه با سرداران باعظمت و با سپاهیان دریا مثالمان، ایروان و نخجوان را غارت و تخریب می‌کنیم. سفیران سر بر زمین نهاده و اطاعت امر کردند. سپس به هر یک لباس خزی از سمور ایرانی پوشانیدند. ولی آغا گیلارجی نماینده عثمانی با قاسم‌خان به طرف ایروان و حسن آغا آلاجه

۱. شاید آلاجالار (مترجمین).
۲. اسب بزرگ و خوشرفتار (مترجمین).

آتلی با تقی‌خان به مقصد نخجوان حرکت کردند. به بنده نیز با توجه به اینکه کاتب و مامور برقراری روابط تجاری بودم، مکتوبات و نامه‌هایی مبنی بر ارتباطات تجاری به همراه یک کیسه پول خرج راه و یک دست لباس فاخر عطا نمودند. همچنین تحفه و هدایایی چون اسب زین شده با جواهر، اسب کحیلان، دستمال لطیف سلطانی، تسبیح مروارید و یک جفت قاب ترکش برای حاکم تبریز به سیفعلی خان ایلچی تبریز عطا کردند. باقی پاشا افندی من را به خدا سپرده و برای طیب خاطر حقیر، توصیه‌های لازم را به حسن آغا ایلچی نمود. به هنگام حرکت غیر از یازده نفر خدام و نوکران حقیر، چندین نفر دیگر از اتباع عثمانی به ما پیوسته جمعاً چهل و پنج نفر شدیم. بعد از برگزاری آداب خاص، از باقی پاشا و سایر همراهان که در آنجا بودند وداع نموده به جانب ایروان و نخجوان حرکت نمودیم.

روستای ییلاجیق

آن روز پس از طی هشت ساعت راه در کنار رود ارس، به روستای ییلاجیق رسیدیم. این روستا در حاکمیت خان قلعه آونیک[1] قرار دارد. نیمی از اهالی ارمنی و نیمی دیگر مسلمان هستند. مسلمانانش از اکراد محمودی هستند. یک مسجد نیز دارند.

روستای باروتخانه

از ییلاجیق در ساحل ارس به طرف جنوب شرق ادامه مسیر داده به روستای باروتخانه رسیدیم. این روستا در کنار دره‌ای با سیصد خانه که دارای گیاهان و نباتات است قرار دارد و تحت حاکمیت حاکم شوشیک

۱. قلعه آونیک امروزه در روستای گزل حصار در شهرستان کوپروکوی استان ارزروم قرار دارد (مترجمین).

است. در اراضی این روستا، سنگ شوره به عمل می‌آید[۱] به همین خاطر بدینجا باروتخانه می‌گویند. روستای آبادی بود.

روستای دوشی قایا

از باروتخانه نیز نه ساعت به طرف شرق رفته به روستای دوشی قایا رسیدیم. روستایی مخروبه بود. بعد از گذر از آنجا در دره آوخ در کنار چمنزار و آبی شیرین توقف کرده خیمه‌ها را برپا داشتیم. بسیار بر ما خوش گذشت و لذت بردیم.

روستای چاغله غورنه

از روستای دوشی قایا حرکت کرده بعد از سیزده ساعت به چاغله غورنه رسیدیم. روستای آبادی بود. اهالی‌اش تماماً از کردهای شوشیک بودند. قلعه شوشیک در جانب چپ بر روی صخره‌های صعب العبوری نمایان بود. در مقام استقبال و خوش آمدگویی، برای ما هفت توپ شلیک کردند. خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های بسیاری توسط بیگ آنجا برای ما آوردند. در اینجا قاسم‌خان ایلچی حاکم ایروان به همراه ولی آغا گیلارجی نیکسارلی به طرف شهر ایروان روانه شدند. حقیر نیز به همراه حسن آغا و ایلچی حاکم نخجوان از میان کوه‌های سمت راست به طرف نخجوان حرکت کردیم. بعد از سیزده ساعت و گذر از مراتع، کوه‌ها و باغ‌ها، به قلعه قرشی نخستین قلعه ایرانی‌ها رسیدیم.

قلعه قرشی

این قلعه در ابتدای خاک ایران قرار گرفته و از بناهای شاهرخ بن امیر تیمورخان می‌باشد. بعدها حاکم آذربایجان اوزون حسن، اینجا را به تصرف

۱. در قدیم برای ساخت باروت از شوره سنگ استفاده می‌کردند که در دهانه غارها وجود داشت.

خود درآورد. اکنون از توابع ایروان از شهرهای آذربایجان به شمار می‌رود. قلعه‌اش مربع شکل، مستحکم، بزرگ و استوار بر روی یک پشته بلند و سر به آسمان کشیده چون لانه شاهین است. درون قلعه هزار خدمه و غلام بود. از طرف بیگشان برای ما هدایایی آوردند و در استقبال از ما هفتاد، هشتاد توپ شلیک کردند. از شدت صدای این توپ‌های کوچک، هر چهار ستون بدنمان مانند رعد و برق می‌لرزید. سپس ما در پایین قلعه، خیمه‌های خود را برافراشته و به تماشای رباط پایین نشستیم. شهر چندان معمور و آباد نیست. اما در گذشته شهر بزرگ و قلعه مستحکمی بوده است. در سال ۱۰۴۳هـ‌ق/۱۶۳۳م و در سفر جنگی سلطان مرادخان چهارم به ایروان، سپاهیان ارزروم، آخسقه، قارص و وان، شهر قرشی را تخریب و غارت کردند به طوریکه آثار آن خرابی‌ها تا به امروز باقیست و قسمت پایین شهر هنوز آباد نگشته است. هفت مسجد مناره دار، سه حمام، بازار مختصر و باغ و باغچه بسیار دارد. به خاطر واقع شدن در کنار رود قرشی، آب و هوای لطیفی دارد. دشتش حاصلخیز است و مردمش برنج کشت می‌کنند. رود قرشی از کوه سکون سرچشمه گرفته، به رود ارس متصل می‌شود. رییس قلعه، ایلچی و حقیر را به ضیافت دعوت نمود. به سختی و در نیم ساعت با اسب‌هایمان توانستیم به قلعه برسیم. از بالای قلعه، زمین رنگارنگ و مانند پرهای بوقلمون نمایان بود. وقتی به بالا رسیدیم، رییس خدمتکاران با ظاهری عجیب که تاج و سربند رنگارنگ بر سر و صورتی گوشت آلود که موهایش را به سرش بسته بود به نزد ما آمد. خیرمقدم و خوش آمد گفت و ما را به خانه حاکم قلعه دعوت نمود.

حاکم مهمان نوازی بسیار گرمی از ما نمود. در میدان محبت به جای سفره، چند دسته چیت قلمکاری پهن کردند. یازده رقم پلو، آوشله پلو،

کوکو پلو، مزعفرپلو، اودپلو، شیلله پلو، خوش پلو، چلوپلو، معمرپلو، سارمیساق پلو (پلوی سیر)، کوسه پلو، دوزن پلو و سایر اطعمه از بریانی، سبزی، سوپ و هریسه[1]تناول کردیم. بعد از مهمانی به ایلچی، حقیر و حسن آغا هدایایی از پوست لطیف یوزپلنگ تقدیم نمودند. همچنین به هنگام مراجعت از قلعه به پایین علاوه بر هدایای سابق، پنجاه راس گوسفند، قریب هزار عدد نان سفید، هفت هشت بار قاطر میوه جات و نوشیدنی برای ما فرستادند. آن شب برای ما چون عید بزرگ بسیار خوش گذشت. دو روز دیگر در آنجا مانده به تماشای کاخ‌های عالی کنار رود قرشی رفتیم. یک روز به باغ کلانتر رفتیم در آنجا نیز مجدداً به ضیافت دیگری از سوی حاکم قلعه دعوت شدیم. به بنده حقیر و ایلچی هدایایی از پارچه اهدا کردند. به هنگام بازگشت از باغ، مسجد سلطان اوحدالدین را از بیرون مشاهده کردیم. حقیقتاً که بی‌نهایت زیبا با مناره‌های موزون و مسجدی بی‌مثال است. نزدیک آنجا حمام تاج الدین منشی است که هفت مهمانسرا دارد. از لطافت آب و هوایش، زیبارویانشان چشمانی سیاه چون چشم آهو دارند که هر نگاهشان به عاشق صفای جانانه می‌بخشد.

روستای مصیرکند

فردای آن روز صبح زود از شهر خارج شده و با سیصد نفر مازندرانی به طرف شرق حرکت کردیم. بعد از دوازده ساعت پیاده روی، در میان کوه‌های بی‌پایان به روستای مصیرکند رسیدیم. لفظ کند[2]در این مناطق به روستا

۱. حلیم فرنگی، هریسه یا پوره غذایی است که از پختن غلات یا حبوبات همراه با آب یا شیر به دست می‌آید و ممکن است در آن شکر یا گوشت هم استفاده شود. نوع خاصی از این غذا توسط فرهنگستان زبان فارسی حلیم فرنگی نامیده شده است (مترجمین).

۲. در زبان ترکی آذربایجانی به روستا کند و در ترکی استانبولی کوی koy گفته می‌شود (مترجمین).

گفته می‌شود. روستایی در دامنه کوه مصیر با هزار خانه گلی، باغ و باغچه، معمور و آبادان که آب زلالش در مراتعشان جاری و روان است. هفت مسجد، سه حمام و سیصد دکان دارد. این روستا کلانترنشین و از توابع ایروان محسوب می‌شود. یک شب در این مکان زیبا اقامت کردیم.

روستای رخ خان

صبح حرکت کرده بعد از چهارده ساعت به روستای رخ خان رسیدیم. این روستا در همسایگی خاک نخجوان قرار داشته و متعلق به حاکم نخجوان است. بی‌نهایت آباد و شکوفه زار است. مهماندارش به استقبال ما آمده و در حق ما اکرام و احترام بسیاری به جا آورد. دو پسر ایرانی آمده و خدمه ما شدند. خواننده خوبی نیز بودند. طرز خراسانی خواندنشان به انسان جان می‌بخشید. از این منزل نیز حرکت کرده در جانب شرق و در میان یک دره وسیع، هفت ساعت پیاده روی کرده به منزل اوچ کلیسا رسیدیم.

منزل اوچ کلیسا

اوچ کلیسا از توابع ایروان است. روی کوهی بلند سه کلیسا و صومعه بزرگ ساخته شده و در هرکدام چند صد اسقف، کشیش و پاپای ارمنی وجود دارد. یکی از این بناها در زمان انوشیروان، دیگری در زمان امپراطور بیزانس و سومی را یک بانوی ارمنی ساخته است. بیش از پانصد دختر باکره راهبه در آنجا زندگی می‌کنند. آنها به مسافران و زوار و مجاورین دیر خدمت و اکرام بسیاری می‌کنند و به آنها شیر و خرما می‌دهند. برایشان بسترهای خواب زردوز پهن می‌کنند و به تیمار اسب‌هایشان می‌پردازند. ارامنه مسیحی بی‌نهایت به این دیرها اعتقاد دارند و از این رو از تمامی کافرستان نذرهای زیادی به این دیرها می‌آورند. اوقاف آن بسیار است. در هر یک از آنها چندین مهماندار و آشپز وجود دارد. طعم هریسه آنها در دنیا مشهور

است. پاپایشان، بنده حقیر و ایلچی‌ها را به مهمانی دعوت نمود و بعد از طعام، هدایایی به ما اهدا نمود.

عجایب و غرایب اوچ کلیسا

هرسال، چهل پنجاه هزار نفر از فرنگستان به زیارت اوچ کلیسا می‌آیند. بر فراز این کوه چمن‌زاری وجود دارد که همه ساله زوار در آنجا جمع می‌شوند. آنها یک قالیچه قدیمی دارند که آن را روی زمین پهن می‌کنند. آنگاه روی آن قالیچه دیگری می‌نهند و آتش را بر روی فرش مشتعل می‌کنند. سپس هرچه نباتات و گیاهان در آن دشت هست را داخل دیگ می‌ریزند و می‌پزند. یک ساعت تمام می‌سوزد. اما قالیچه به هیچ صورت نمی‌سوزد. سپس غذا را میان تمامی حضار تقسیم می‌کنند. بسیاری از آنها برای تبرک، آن را تا فرنگستان با خود می‌برند. بعضی نیز در همانجا می‌خورند و بسیار لذت می‌برند. حقیر سرّ این قضیه را از راهب کلیسا سوال نمودم وی گفت به خدا قسم این همان قالیچه ایست که حضرت عیسی بر روی آن متولد شده است. بعدها حضرت عیسی به همراه دوازده حواریونش که از دست یهودیان فرار کرده و در غار مخفی شده بود، بر روی این فرش غذا پخته اند. همچنین به هنگام تقاضای بنی‌اسراییل از حضرت عیسی برای معجزه، وی بر روی این فرش مرده‌ای را زنده نموده و بر روی این فرش طعام پخته و میان مردم بنی‌اسراییل تقسیم کرده است. سپس این فرش به دست بخت النصر افتاده است. بعد از آن نیز به دست انوشیروان عادل افتاده است. انوشیروان بعد از بنای دیر دستور داد هر ساله بر روی آن غذا پخته و میان مردم تقسیم کنند. ما نیز حرمت این قالیچه را نگهداشته هر ساله بر رویش طعام می‌پزیم و سپس قالیچه را تمیز کرده و در میان باغ به مانند چشم و سرمان از آن محافظت می‌کنیم. به خاطر قداستش حتی سلطان

سلیمان به هنگام سفر جنگی نخجوان وقتی به اینجا رسید، دو رکعت نماز بر روی آن خواند. این قالیچه نه از حریر، نه از پنبه و نه از پشم است. یک قالیچه و سجاده بزرگ در رنگ سنجابی که بسیار سنگین است. اما به عقل قاصر حقیر این قالیچه از نوع سنگهایی است که در جزیره قبرس یافت می‌شود. آن سنگ را وقتی با توخماق[1]بکوبند مثل کتان نرم می‌شود، سپس آن را تافته و از آن دستمال، لباس‌های زیبا، پیراهن‌ها بافته و به عنوان هدیه به اعیان استانبول و پادشاه می‌دهند. حتی سلطان مرادخان به شوخی به قایاسلطان می‌گفت قایام (صخره‌ام) به تو پیراهنی از صخره خواهم داد و سپس پیراهن و قبایی به او هدیه داده بود. مدتی قایاسلطان آن را می‌پوشید و هر وقت کثیف می‌شد آن را به آتش می‌انداخت و پاک و تمیز می‌گردید. سپس مجدداً آن را می‌پوشید. پیراهنی نازک و لطیف بود. در نزد اکثریت اعیان و کبار بسیار است. حتی حسام زاده به بنده حقیر دستمالی از این نوع هدیه داد. در حضور ملک احمدپاشا آن را آتش زده به مانند گل و پنبه گردید. این قالیچه قطعاً از همان سنگ بافته شده و معجزه نیست.

روستای سکون

بعد از تماشای اوچ کلیسا، فردای آن روز به طرف شرق حرکت کردیم. پس از طی نه ساعت راه و گذشتن از قصبات، دهات، باغات و کوه‌ها، در حوالی نخجوان به روستای سکون رسیدیم که در دامن کوه سکون قرار گرفته بود. روستایی معمور و آباد که به شهری بزرگ مانند بود. یازده مناره‌اش مشخص بود. اما این حقیر به خاطر کسالت نتوانستم خوب آنجا را مشاهده کنم. در اینجا یک تکیه بکتاشی وجود داشت که زیارت کرده و با شیخ آنها دده

۱. واژه ای ترکی است. چوبی که بدان میخ‌های خیمه می‌کوبند (مترجمین).

نعمت ملاقات نمودیم. روستای سکون وقف این آستانه بکتاشیه است. بیش از سیصد نفر از ابدالان در آن زندگی می‌کنند. طبل زنان و دف زنان به استقبال ما آمده و خوش آمد گفتند. حقا که محب خاندان، عارف بالله، درویش دلریش ذی‌شان، از قید دنیا فارغ، عاشقان صادق، ترک تجرد، پادشاه فقر، خنده رو، سرمست و مدهوش و بیهوش از عشق الهی بودند. از دعاهای دده نعمت بهره‌مند شده و به خواست خدا کسالتمان برطرف شد.

منزل کنار رود زنگی چای

صبح زود روز بعد حرکت کرده در یک دشت بی پایان سیزده ساعت پیاده روی کردیم. سه بار در چمنزارها برای استراحت توقف کردیم. سپس در جهت جنوب آن دشت در چمنزاری در کنار رود زنگی چای منزل گرفتیم. در کنار نهر، خیمه‌ها را برپا کردیم. اهالی تمامی روستاهای اطراف با اطلاع از آمدن افرادی از عثمانی با خوشحالی هدایای بسیار به همراه ماکولات و مشروبات بی‌اندازه برای ما آورده و مهمان نوازی بسیار خوبی از ما به عمل آوردند. خدمه‌های ما نیز بسیار خوردند. حتی اسب‌های ما آنچنان یونجه و علف خوردند که شکمهایشان نشان از اسب‌های شاهی داشت. رود زنگی از کوه‌های خاران سرچشمه گرفته به طرف شمال جریان داشته و بعد از آبیاری چند صد روستا به رود ارس متصل شده سپس به دریای گیلان می‌ریزد.

روستای سدرک

سپس از اینجا به طرف شرق و در میان روستاها و دشت‌های آباد حرکت کرده به شکار خرگوش پرداختیم. بعد از ده ساعت به روستای سدرک رسیدیم. سدرک از توابع نخجوان و از موقوفات امام رضا (ع) است. روستایی

آباد با هزار باب خانه، باغ و باغات فراوان است. آب و هوایش لطیف و اهالی‌اش شیعه هستند.

گرماب سدرک

بیرون ده و در کنار باغات، چشمه‌های آب گرمی دارند که زیبارویان و سیم تنان ایرانی همچون ماهیان در آن شنا کرده بی‌تکلفانه همدیگر را در آغوش می‌کشند. اکثریت آنها گوک دولاق[1](ارمنی) و بافنده هستند. در هنگام کار ترانه‌های عاشقانه می‌خوانند و صدایشان زیبا و غراست.

زاویه احمدبیگ

از آنجا نیز به طرف شرق حرکت کرده بعد از سیزده ساعت به زاویه احمدبیگ رسیدیم. از توابع نخجوان است و دارای پانصد باب خانه، باغ و باغچه است. روستای آبادی است. در زمانی که در دست عثمانی‌ها بود، احمدپاشا حاکم نخجوان در اینجا مسجدی مناره دار مانند مساجد استانبول ساخت. از این رو ایرانی‌ها به اینجا روستای زاویه احمدپاشا می‌گویند. الان نیز این روستا وقف آن مسجد است. از اینجا نیز گذر کرده بعد از شانزده ساعت و گذشتن از میان روستاهای آباد، به شهر قره باغلار رسیدیم.

---

۱. دولاق، جوراب شلوارهایی که از پا تا کمر را می‌پوشاند. این شلوار از بالا گشاد و از پایین تا زانو کاملاً تنگ بوده و نقش جوراب را برای آن‌ها ایفا می‌کرده است. زن‌ها روی این شلوار دامن‌های چین‌دار کوتاهی می‌پوشیدند که ملون و معمولاً گل‌دار بوده و میزان چین‌های آن متناسب با توانایی مالی شخص تغییر می‌کرده است. گوک نیز در زبان ترکی به معنی رنگ آبی می‌باشد. در مجموع به معنی کسانی که شلوارهای آبی رنگ می‌پوشند. منظور اولیاء چلبی از گوک دولاق ارامنه می‌باشند. در یک جا از سفرنامه‌اش به آن اشاره کرده است (مترجمین).

توصیف شهر قره باغلار[1]

این شهر را ابتدا منوچهر بنا نمود. شهری بسیار قدیمی است. اینک از توابع نخجوان به حساب می‌آید و سلطان نشین است. در گذشته بسیار آبادان بوده و تا زمان فوت سلطان محمد سوم به سال ۱۰۱۲ هـ‌ق/ ۱۶۰۳م[2]در دست عثمانی‌ها بود اما بعد از آن به دست ایرانی‌ها افتاد.

در سال ۱۰۴۵هـ‌ق/۱۶۳۵م، سلطان مراد چهارم بعد از فتح ایروان به این شهر آمده و در آن توقف نمود. سلطان مراد بعد از مراجعت از ایروان، به سپاهیانش دستور داد تا این شهر قدیمی چون ارم ذات العماد آباد را تخریب و غارت نمایند. لکن بعد از خرابی‌های سلطان مراد چهارم، رفته رفته رو به آبادانی گذاشته است. در زمان تیمور وی به همراه سپاهیانش پنج ماه را به صورت قشلاق در قره باغلار اقامت کرد. همچنین سلطان سلیمان و بعضی سردارانش چندین بار در اینجا قشلاق کرده‌اند. نوکران ما چهل مناره در آنجا شمردند. خدا را شکر از لطافت آب و هوای این شهر حالمان خوب و خوش شد. از جهت لطافت آب و هوا، با زیبارویان و محبوب صفتان بسیاری برخورد داشتیم. به همراه رفقای اسب سوارمان، شهر را خوب تماشا کردیم. براساس گفته‌های مهماندارمان تعداد ده هزار خانه باغ و باغچه‌دار، هفتاد مسجد که چهل مسجد آن مناره‌دار است، مهمانسرا، حمام و بازاری که رو به رشد است دارد. از کثرت خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها شهره آفاق است. روزی به همراه سفیر در باغی تفریح می‌کردیم، باغبانی یزدان قلی نام برای ما بیست و شش نوع گلابی آبدار آورد. گلابی‌هایی که به آنها

---

۱. قره باغلار امروزه روستای بزرگی مابین سدرک و نخجوان می‌باشد. در دوره صفویه نام یک ناحیه حکومتی نیز بوده است. تاورنیه در سفرنامه‌اش اشاره‌ای به قره باغلار نموده است: «یک نهر کوچکی از نخجوان می‌گذرد که آبش گوارا و سرچشمه‌اش هم از نهر قره باغلار دور نیست» (تاورنیه، ۱۳۸۳، ج۱، ۵۵).

۲. سال فوت سلطان محمد سوم است. وی از ۱۰۱۲-۱۰۰۳هـ‌ق/ ۱۶۰۳-۱۵۹۵م حکومت نمود (مترجمین).

ملجه، عباسی و اردوبادی می‌گفتند بسیار خوش خوراک بودند بطوریکه شیرینی‌اش مانند آب زلال نبات از دهان جاری می‌شد. بی‌نهایت گلابی‌های لذیذ و شیره‌های لعل گونه داشتند. هریسه و پلوی اینجا که از برنج ایروانی پخته می‌شود بسیار لذیذ و خوشمزه است. آشپزهایش نیز بسیار پاک، تمیز و مسلمان هستند. در ایران هیچ یک از فروشندگان، ارمنی یا رومی نیستند. در واقع در اینجا از رومیان هیچ خبری نیست. مگر کسانی که برای تجارت آمده باشند. اما یهودی، شیعه، تبرایی، قرایی، ملاحده، زنادقه، جعفری، جبری، قدری، حروفی، زمینی و سایر فرق ضاله فراوان‌اند. پس از تماشای شهر قره باغلار، به طرف قبله حرکت کردیم تا به شهر نخجوان رسیدیم.

اوصاف قلعه نخجوان نقش جهان

حقیقتاً که یکی از شهرهای رنگین جهان است. بعضی آن را نخجوان و بعضی نخشوان می‌گویند. این شهر آبروی شهرهای ایران زمین است. نخجوان خان‌نشینی مستقل در ایالت آذربایجان است. حاکم این شهر صاحب سربازان بسیاری است. اعتمادالدوله، کلانتر، منشی، داروغه، قوللر آغاسی، چیگ‌یین آغاسی[1]دارد که تماماً تابع حاکم هستند. قاضی و شیخ الاسلام نیز دارد. این شهر را در ابتدا افراسیاب ساخته و امروزه قبور اجدادش در شهر مشخص است. در زمان حکومت وی نخجوان آن چنان آباد بوده که حتی یک قدم از صحرایش نیز بدون کشت نبوده است. در سال ۶۹۱ هـ‌ق / ۱۲۹۲م مغولان طمع کرده با لشکریان بی‌شمار شهر را غارت و قلعه‌اش را با خاک یکسان نمودند. بعدها شاه اسماعیل آن را آباد نمود. تا زمان سلطان محمدخان سوم در دست عثمانی‌ها بود اما ذوالفقارخان از

۱. احتمالاً منظور همان رییس چیگ‌یین‌ها یعنی رییس زنده خواران باشد که سربازان وفادار صفویه بودند (مترجمین).

سرداران شاه گمراه، نخجوان را تصرف نمود. سپس در زمان سلطان مرادخان چهارم توسط محمدپاشا مجدداً به تصرف عثمانی درآمد. احوال کار دنیا اینگونه است بطوریکه می‌گویند:

بوزولور نچه بین ایشلر دوزیلور نچه جنبشلر
بو کار بوالعجبدیر که یوق اونا کارگر پیدا[1]

به خاطر این دست به دست شدن‌ها، شهر همواره رو به خرابی گذاشته است. اگرچه شبهه ای در این نیست که اساس نظم جلیل حاکم بر عالم بر این استقرار یافته که «کل شی هالک».[2]این شهر بعد از سلطان مراد چهارم خیلی معمور و آباد شده است. در این شهر بیش از ده هزار خانه گلی آراسته و هفتاد باب مسجد پیراسته، بیست باب مسافرخانه، هفت باب حمام زیبا و هزار باب دکان دارد و اکثراً زیبا هستند. این شهر در اقلیم چهارم حقیقی و در وسط عرض هجدهم قرار گرفته و هوایش رو به سردی است. به خاطر کمی باغ و باغچه، میوه‌های درختی کمی دارد. هفت نوع پنبه زاغی، منلایی، زعفرانی، لعلی، خاص و بیاض در این شهر به عمل می‌آید. غله و گندم اش بسیار مشهور است.

در بین غلاتش جو آن فراوان و بسیار مقوی است. از هر نوع صنفی پیشه‌وران بسیار ماهری دارد. اما پارچه‌های قلمکاری بهرام پوری و سفره‌های چیت این شهر مشهور جهان است. دشت پرمحصولی است وسیع الاقطار و رخیص الاشعر بطوریکه چهار وقیه[3]جو سیاه آن برای سیر شدن یک اسب کفایت می‌کند. در بستان‌ها خربزه و هندوانه‌های آبدار یافت

۱. مضمون ابیات این است که دنیا گاه آباد است و گاه خراب و چاره ای برای آن پیدا نمی‌شود (مترجمین).
۲. قرآن کریم، سوره قصص، آیه ۸۸ /، «همه چیز جزء ذات خدا در معرض فنا باشد».
۳. معادل چهار مثقال (مترجمین)

می‌شود. از لطافت آب و هوایش زیبارویانش سفید چهره اند. مردانش سربندهایی بر روی کلاه‌های نوک تیز خود می بندند، لباس‌های پشک پش قلمکاری، شلوارهای نمدی و کفش‌های سبز، قرمز، نارنجی یا ترنجی می‌پوشند. زنانشان طاقیه‌های بلند و نوکدار و چادرهای سفید می‌پوشند. پاهایشان را با چکمه‌های رنگارنگ می‌پوشانند. زیبارویانشان کلاه‌های پشمی اصفهانی بر سر می‌گذارند و دلارا مثال خرامان رفتاراند و با ظرافت و نزاکت صحبت می‌کنند و با دیگران با حسن الفت برخورد می‌کنند. اما رغبتی به مردها ندارند. زیرا مردانشان به ابتذال کشیده و بسیار زن باز هستند. اهالی نخجوان می‌گویند شافعی مذهب هستند و در مذهب شافعی لاف مردی می‌زنند. اما دروغ می‌گویند. آنها در باطن قزلباش و جعفری مذهب هستند. در پنج نوبت نماز می‌خوانند اما به جماعت نیست. جمعیت زیادی دارند اما مساجدشان غریب است. مساجدی عجیب دارند که هر کدام مانند بهشت فردوس‌اند.

از جمله مسجد احمدپاشا، مسجد فرهادپاشا، مسجد گوزل علی‌پاشا، مسجد چغال اوغلی‌پاشا، مسجد خادم جعفرپاشا که مساجدی مزین، منقش، کاشی و میناکاری شده است. چند گنبد از آن مساجد نیز با کاشی تزیین شده‌اند. مساجدشان به مانند مساجد استانبول سه مناره هستند. مسجد احمدپاشا مانند مسجد رستم پاشا در استانبول است. حمامش بی‌نهایت زیبا و هوای درونش خوب و نظیف و روشن است. در و دیوارش کاشی است. کف حمام با سنگهای رنگارنگ رخام فرش شده است. لنگ‌های حمام منقش به نقش شطرنج اند.

تمامی دلاکان حمام، زیبارویان و دلبران ختن چشم چون آهو بودند که لنگ را بر اندام بلوریشان بسته و به خدمت مشغول بودند. نزدیک

مهمانسرایمان حمام زال‌پاشا بود. حمامی دیدنی که بنا و هوایش بسیار عالی بود. دلاکانی عالی و حمامی فراخ بود. تمامی در و دیوارش کاشی است. کف آن سراسر با سنگهای مرمرین، بلغمی[۱] سماقی[۲] و برقانی[۳] مفروش شده است. چنان حمام روشنی است که تمامی ظروفش از بلور و کریستال است. در وسط گنبدش حوض بزرگی وجود دارد که زیبارویان در آن شناور می‌شوند. حمامچی هر روز یک سبد برگ گل سرخ می‌ریزد و زیبارویان داخل حوض گویا در میان گلاب شناورند. برگ‌های گل سرخ به اندام سفیدشان چسبیده و تن سیمین آنها در گل پوشیده می‌شود و لب‌هایشان چون لعل بدخشان می‌گردد. خلاصه در ستایش این حمام خوش بنا و خوش هوا و در تعریف و توصیف لطافت و نظافت این حمام وقتی حسان[۴] و سلمان نیز عاجز هستند دیگر لازم نیست که این بنده پرتقصیر که بسیار عاجز و ناقص هستم به مدح آن بپردازم. در بازار شاهی آن خواجگان و ثروتمندان متنعمی بودند که هر کدامشان دارای بیش از صدهزار تومان پول، صاحب گنج قارون و تجار صاحب اعتباری بودند. مردم شهر علاقه‌مند به عیش و عشرت هستند. بطوریکه هر روز در یک باغ به عیش و عشرت مشغول‌اند.

---

۱. نوعی سنگ سفید و یا زرد رنگ که دارای رگه‌های سیه و سبزی است و به مرمر شباهت دارد. این سنگ در روستای حاجی بکتاش استخراج می‌شود و از مصنوعات بسیاری ساخته می‌شود (مترجمین).

۲. گونه ای از سنگ‌های آذرین که دارای بلورهای بزرگ و کوچک از کوارتز و پیروکسن و آمفیبول و میکا می‌باشد. سنگی است سخت و متمایل بصورتی یا سبز است (رنگش بسته بعناصر متشکله‌اش متغیّر است) و چون استقامت و سختی و خشونت جالب توجه دارد در پی ابنیه و ستونهای سنگی عمارات و همچنین ساختن سنگ آسیا بکار می‌رود. سنگ سماک. (فرهنگ فارسی معین).

۳. سنگ یرقان، سنگ پرستوک نیز گویند. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید: سنگی خرد است، آن را در آشیان پرستو یابند. نظر در او دفع یرقان کند.

۴. اشاره به حسان بن ثابت شاعر معاصر در زمان پیامبر (ص)

بعد از ورود ما حاکم شهر رضاءالدین که به دولت میرزاخان ملقب است، به استقبال ما آمد و ایلچی و حقیر را به باغ خود دعوت نمود. نامه‌ها را در باغ خواند. تمامی اعیان و بزرگان شهر نیز در آنجا حاضر بودند. یک مجلس بسیار عالی و با ساز و نوا که مانند مجلس سلطان حسین بایقرا گردیده بود. حاکم عالی‌شان، بسیار صاحب طبع و خوش صحبت بود. وی خزینه‌دار شاه صفی بود و از آن زمان به لقب خانی ملقب گردیده است. فردی بسیار نامدار و باهوش است که اصالتی گرجی دارد. بعد از ضیافت به حسن اقا آلاجه آتلی و حقیر خلعت‌های فاخر، ده تومان عباسی پول و یک اسب هدیه داد. به سفیر خودشان نیز خلعت فاخری پوشاند. واقعاً حاکم صاحب کرمی بود. چهل پنجاه نفر دوراندیش و عالم و ندیم همواره در مصاحبت اویند که در جمیع علوم و فنون زبده بودند. رعایای این شهر به زبان دهقانی صحبت می‌کنند. اما شعرای عارف و ندیمان ظریفش با نزاکت و ظرافت به زبان پهلوی و مغولی صحبت می‌کنند که زبان‌های قدیمی هستند. شهری‌ها نیز به زبان‌های دهقانی[1] دری، فارسی، غازی[2] و پهلوی صحبت می‌کنند که در جای خود بدان اشاره خواهم کرد. مرحوم کمال پاشازاده در کتاب دقایق الحقایق خود درباره زبان فارسی چنین می‌فرمایند: قال فی تفسیر الدیلمی سال رسول الله صلی الله علیه و سلم عن میکاییل علیه السلام هل یقول الله تعالی شیا بالفارسیه؟ قال نعم یا رسول الله یقول فی صحف ابراهیم علیه السلام چه کنم با این مشت خاک ستمکاران جزء انکه پیام دهم. و قال النبی علیه السلام من طعن حرکه الغازی فهو کافر بالله و قال النبی علیه السلام لسان اهل الجنه العربیه و الفارسیه الدریه. در تفسیر

۱. احتمالاً زبان بومی منطقه که ریشه در زبان‌های قفقازی یا ایرانی داشته است باشد (مترجمین).
۲. مشخص نشد که منظور از غازی چه زبانی است شاید اغوزی بوده باشد (مترجمین).

دیلمی روایت شده پیامیر صلی الله علیه و سلم از میکاییل سوال کرد آیا خداوند چیزی به فارسی فرموده است؟ پاسخ داد آری ای رسول الله در کتاب ابراهیم علیه السلام آمده چه کنم با این مشت خاک ستمکاران جزء آنکه پیام دهم. و از پیامبر روایت گردیده که زبان اهل بهشت عربی و فارسی دری است. نمونه‌هایی از این زبان را می‌نویسیم. یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، ایزد، یزدان، خدا، پروردگار، پیغامبر- پیامبر، نان، آب، گندم، ارزن، خواب، ماست، بیا، مرو، پسر، رو، بگوی، ای پدر من، ای برادر من، کاسه، کوزه، سبو، خم، جاروب، زین، نمد، تنگ اسب، باردوم[۱] سینه بند، هاوید[۲] فتراک، رکاب، لکام، افسار، پشمکند[۳] تازیانه، جامه، پیراهن، دورریسه، [۴]کوتلان[۵] مطرب، پیله ور، عسلک[۶] ولیزه[۷] کوزورد[۸] سریح[۹] انگرد؛[۱۰] انگبین، آبکامه؛[۱۱] باها؛[۱۲] سکبا؛[۱۳] خاگینه، کاچی، چنگال خاست؛[۱۴]لوزینه؛[۱۵]باتله.[۱]

۱. باردوم
۲. پالان شتر
۳. دوک یا ماسوره
۴. دوک کتان
۵. اصنافی که از موی بز، توبره و امثال آن می‌بافند.
۶. نوعی آدامس
۷. نوعی آدامس به رنگ سیاه
۸. معنی آن برما معلوم نشد.
۹. نوعی عسل
۱۰. نوعی عسل
۱۱. آش نان
۱۲. آش‌ها، به درستی برما معلوم نشد.
۱۳. آش سرکه دار
۱۴. نوعی آش
۱۵. نوعی حلوا

مرین بنگ خورما خور که در حلواست جای او همیشه در امان بادا، ز طعن صوفی صائم
چو دیدم قوت او شیرین روان از جان و دل حقا بگفتم بهر او تاریخ بادا نعمتش دائم

اصطلاحات و عبارات دیگری نیز وجود دارد که ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم. در نواحی نخجوان اقوام ترکمه، گوک دولاق (ارامنه) و مغول لهجه‌های مخصوص به خود دارند که انشالله در جای خود تحریر خواهد شد. در دیار نخجوان قلعه‌های مستحکم و متین بسیاری وجود دارد که بعضی از آنها را مشاهده کردیم. اما به خاطر مشغول شدن به صید و شکار نتوانستیم خوب آنها را تماشا کنیم. از آن میان قلعه مستحکم النجق از بناهای ملا قطب‌الدین، قلعه سران و قلعه سوس مروان می‌باشد. این قلعه آخری را به خاطر اینکه مروان حمار آن را بنا کرده سوس مروان می‌نامند. انشالله اسامی تمامی قلعه‌ها و شهرهایی را که در ایران سیاحت کرده‌ایم، تک به تک اشاره خواهم کرد. بعد از تماشای شهر نخجوان، حاکم شهر ده تومان عباسی، پنجاه پارچه لپاچه و یک اسب تندرو سیاه به عنوان هدیه و نامه‌هایی به حاکم تبریز به دست ما داد. از حاکم نخجوان هدایا و نامه‌ها را گرفته به طرف تبریز حرکت کردیم.

منزل کسیک گنبد[۲]

ابتدا به جانب قبله هشت ساعت طی کرده به کسیک گنبد رسیدیم. روستایی آباد و دارای هزار باب خانه، باغ، باغچه، سه باب مسجد، مهمانسرا

۱. ظرف حلوا

۲. این روستا امروزه با نام روستای گلستان در کنار رود ارس و در جمهوری آذربایجان قرار دارد (مترجمین).

و حمام بود. در روستا مزاری وجود داشت که اهالی روستا صاحب قبر را پسر سلطان حسین بایقرا می‌دانستند. اما بر روی صندوقچه سنگ قبر چنین نوشته شده است: *«نامراد ابن بهادر شفاد بن حسین بایقرا»*. گنبد و رواق بسیار بلندی داشت. مسئول آستانه مزار را نیز از نوادگان سلطان حسین بایقرا می‌دانستند و می‌گفتند که روستا وقف این آستانه است.

کناره رود ارس

از این منزل حرکت کرده پس از طی هفت ساعت راه به کناره رود ارس رسیدیم. رودخانه ارس از کوه‌های پنیانیش در ایالت وان سرچشمه گرفته و به طرف شمال جاری شده سپس به نهر زنگی متصل می‌گردد. از این رودخانه تنها با اسب امکان گذر بود. بعد از گذر از رود ارس و گذشتن از میان روستاهای آباد به شهر قره باغ رسیدیم.

اوصاف شهر قره باغلار کوچک[1]

از شهرهای آذربایجان است. سردار معظم قوجه فرهادپاشا فاتح اگری از وزرای سلطان محمدخان شهر را ویران نمود، اما مجدداً آباد گردیده است. اگرچه به خاطر سرکشی اهالی شهر توسط سلطان مرادخان چهارم که از فتح ایروان باز می‌گشت مجدداً تخریب گشت. اکنون در دست ایرانی‌هاست و به مرور رو به آبادانی گذاشته است. این شهر سلطان‌نشین است. حاکمش دارای هزار نفر سرباز، کلانتر، داروغه، منشی، مین‌باشی و قوللرآغاسی می‌باشد. شهری ارم مثال که در یک دشت وسیع واقع شده و دارای سه هزار باب خانه، هفت باب مسجد، هفت باب حمام، سه مهمانسرا و ششصد

۱. تیمور به هنگام حضور در قفقاز در سال ۷۸۸هـ‌ق/۱۳۸۶م، در موضع قراباغ کوکج بوده است و از آن نام برده شده است (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۶۶۰؛ شامی، ۱۳۷۹: ۱۰۰).

دکان است. ساختمان‌هایشان بسیار خوب و عالی است. زنان و غلمان‌های زیبا و محبوب دارد. مزارع بسیاری دارند که دارای خیرات و برکات کثیره است. آب و هوایش لطیف، رودهای بسیار و چشمه‌های جاری عالی دارد. باغ و بستان‌هایش، دشت و صحرای بی‌پایان را زینت داده است. از میوه‌جات مرغوب این شهر قریب ده رقم انگور آبدار، آلبالوهای شراب ناب و هجده نوع انار لذیذ و آبدار است. به خصوص به‌های بسیار بزرگ آن که به بزرگی کله یک آدم هست مشهور است. آب این شهر غالباً به صورت قنات از زیرزمین جریان پیدا می‌کند و در تابستان آبی چون یخ دارند. گنبدهای مساجد آن بسیار نوک تیز است و با کاشی‌های گوناگون مزین است. در شهر یازده مناره مسجد مشخص بود اما مردمش می‌گویند هفتاد باب مسجد است. اهالی این شهر به شرط آباد و تعمیر کردن شهر از تکالیف مالیاتی معاف هستند. فقط در هر سال به شاه ایران صد بار شتر از انواع میوه‌جات و محصولات و ماکولات اعم از گلابی‌های خشک شده اردوبادی، ملچه و عباسی، آلو بخارا، زردآلو، به، انگور خشک و. . . می‌پردازند. در آذربایجان سه منطقه به نام قره باغلار وجود دارد که هر یک نشان از بهشت رضوان دارد.

روستای کرکنه

از این شهر به طرف جنوب حرکت کرده بعد از یک ساعت به محل تلاقی رود ارس و رود ژان[1] رسیدیم. با هزار زحمت از این محل عبور کرده بعد از شش ساعت به روستای کرکنه[2] رسیدیم. این قصبه در ایالت آذربایجان و در کنار رود مرند واقع است. دارای سیصد باب خانه، مسجد، حمام و مختصر بازار و دکان می‌باشد. اهالی آن قزلباش بوده و بسیار قلاش و حیله کار

۱. بر ما معلوم نشد که منظور کدام رود است.
۲. شاید منظورش گرگر باشد.

هستند. شغل اهالی‌اش کرباس بافی است. زیرا مزارع پنبه فراوان و بسیار مرغوب دارند. از این رو پارچه می‌بافند.

قصبه زنوز

از اینجا به سمت جنوب ادامه داده بعد از نه ساعت به روستای زنوز رسیدیم. این قصبه متعلق به حاکم تبریز است و دارای هزار باب خانه، ده باب مسجد، حمام، مهمانسرا، مختصر بازار و دکان و باغ و باغچه‌های سرسبز است. آب آن تماماً از چاه تامین می‌گردد. از اینجا نیز به طرف قبله حرکت نموده بعد از ده ساعت به شهر تسوی رسیدیم.

توصیف قلعه تسوی[1]

این قصبه در حدود تبریز و مرند و کنار رود ارس واقع گردیده است. دارای سه هزار خانه گلی، هفت باب مسجد، سه حمام، شش مهمانسرا و مختصر بازار و دکانی دارد. حاکمش مقام سلطانی دارد و صاحب هزار نوکر، منشی، کلانتر، داروغه و قاضی است. باغ و باغچه‌هایش بسیار است. این شهر در ده فرسخی شهر مرند واقع شده و آب و هوا و زیبارویانش شهره عالم هستند. مردمش تماماً شیعه هستند. کار و کاسبی‌شان با باغ و باغداری گره خورده و میوه‌های گوناگون آبدار دارد.

اوصاف شهر مرند باغ ارم مانند

از تسوی به طرف جنوب و از میان دشت‌ها و صحراها حرکت کردیم. از چاه‌های میان راه آب نوشیدیم. آب‌های این منطقه بیشتر به صورت قنات است. بالاخره بعد از دوازده فرسخ به شهر مرند رسیدیم. مرند از شهرهای آذربایجان و سلطان‌نشین است. حاکم شهر دارای هزار نوکر، قاضی، کلانتر،

۱. شاید منظور از آن تسوج باشد (مترجمین).

منشی، داروغه و قوللرآغاسی است. مرند در چهارده فرسخی تبریز واقع شده است. در این فاصله اراضی خالی و بایر وجود ندارد. شهری است که تماماً دارای باغ و بستان و گلستان است. مرند در شرق تبریز واقع گردیده و درگذشته شکارگاه فرزند تیمور، یعنی شاهرخ خان بوده و از این رو بسیار آباد و معمور بوده است. بعدها در لشکرکشی‌های سلطان مراد چهارم به تبریز صدمات زیادی به این شهر رسیده لکن حالا رو به آبادانی است. دارای سه هزار باب خانه، هفت باب مسجد، سه مهمانسرا، پنج حمام و ششصد دکان می‌باشد. از مدارس و امثال آن خبری نیست. اما خیابان‌های بسیار باصفا دارند که هر یک مانند ارم ذات العماد هستند. میوه‌های آبدار آن بی‌شمار است. زیبارویانش بسیار خوش صحبت‌اند گویی که سحر در کلام دارند که اگر به حرف بیایند چون معجزه عیسی بیان کنند و اگر به رفتار درایند روح جوانی به حرکت در می‌آید. اکثریت مردم نظامی و از نوکران حاکم شهر هستند. اهالی شهر شیعه مذهب بوده و اکثریت از ملعونهایی هستند که سبّ خلفا می‌گویند. این شهر یکی از شهرهای قدیم ایران بوده و مزار بسیاری از بزرگان از جمله اجداد علامه تفتازانی مانند حسین تفتازانی، علی خاندی، شیخ سوسماری و علی الدین مرقدی در آنجا می‌باشد. از حاکم این شهر تحفه و هدایایی گرفته سپس به همراه ایلچی حاکم تبریز به طرف جنوب به راه افتادیم.

روستای کهریز (کهرین)

به هنگام گذر از میان دشت‌ها دو طرف مسیر ما با درختان بید و چنار چنان پوشیده بود که اصلاً خورشید دیده نمی‌شد. از آب گوارای چاه‌های بین راه می‌نوشیدیم تا اینکه به روستای کهریز (کهرین؟) رسیدیم. این روستا متعلق به منشی حاکم تبریز بود و در آن هزار باب خانه، شش باب

مسجد، سه حمام و دو مهمانسرا وجود داشت. باغ و باغات آن بسیار و روستای آبادی بوده اما خداوند قهار آن را خراب کرده است زیرا تمامی اهالیش شیعه و تبرایی‌اند. در ایران برای نخستین بار در اینجا سبّ حضرت عمر را شنیدم و اعصابم بسیار داغون شد. چه کنم که عاجز بودم وگرنه قتل آن لعین آسان بود.

روستای سهلان

از روستای کهریز گذر کرده بعد از هفت ساعت به روستای سهلان رسیدیم. این روستا نیز متعلق به حاکم تبریز است. روستا در یک دشت هموار قرار گرفته و دارای هزار باب خانه، باغ و باغات، هفت باب مسجد، مهمانسرا، حمام و مختصر بازاری می‌باشد. روستایی آباد که مزین به درختان بید و چنار است. مردم تبریز در باغات این روستا عمارات ییلاقی و تفرجگاهی عالی دارند. اهالی روستا می‌گویند شافعی مذهب اند اما رافضی هستند. آب و هوای آن شهره عالم است.

ورود به تبریز

از روستای سهلان حرکت کرده در طرف راست به مسیرمان ادامه دادیم. گنبد شام غازان از فاصله شش ساعت راه نمایان بود. به روح شریف آن پادشاه فاتحه خوانده در یک چمنزار پیاده شده و به استراحت پرداختیم. از اینجا کسی را به تبریز فرستادیم. بعد از سه ساعت سوار بر اسب شده به همراه ایلچی به طرف تبریز حرکت کردیم. ایلچی با کسان و نوکران خود و حقیر با چهل تن از توابع و کسان خود همراه ایشان حرکت می‌کردیم. ناگاه از دور سواران زیادی نمایان شدند معلوم شد کدخدای حاکم تبریز است که به استقبال ما آمده است. با آنان رکاب به رکاب و با جلال و عظمت به شهر تبریز دلاویز وارد شدیم. در کوچه و بازار شهر هزاران نفر از اهالی به تماشا و

استقبال ما آمده بودند. حقیر نیز آنها را مشاهده می‌نمود. به خاطر ازدحام جمعیت دو ساعت طول کشید تا به کاخ حاکم رسیدیم. حاکم تبریز کلبعلی‌خان شخصاً به استقبال شتافته ما را به دیوانخانه برد. دیوانخانه‌ی بسیار بزرگی بود. در آنجا زانو به زانو در کنار هم نشستیم. حاکم به ما بسیار خوش آمد گفت و تکریم و تعظیم بسیار نمود. ناگاه کوس خاقانی و نقاره افراسیابی و سورنای جمشیدی به صدا درآمدند. غلامان و نوکران حاکم دست بسته و آماده برای خدمت ایستادند. بعد از تشریفات حقیر به پا ایستاده با احترام زیاد، نامه محمدپاشا دفترزاده حاکم ارزروم را از گردنم باز کرده سپس بوسه زده به حاکم تسلیم نمودم. او نیز به پا خواسته نامه‌ها را بوسیده به سر خود گذاشت. سپس به منشی‌اش داد. ایشیک آغاسی باشی آنها محل نشستن حقیر را نشان داده و با آداب محمدی در جای خود نشستم. منشی با تکریم و تعظیم نامه را بوسیده و با صدای بلند شروع به خواندن نمود. به هنگامی که در متن نامه نام شریف حضرت محمد (ص) و چهار یار گزیده‌اش[1] خوانده می‌شد، حضار مجلس به پا ایستاده و به نام حضرت رسول تعظیم و احترام می‌نمودند. اما به هنگام ذکر اسامی چهار یار بعضی از آنان به زمین می‌نشستند. بعد از خواندن نامه و مشخص شدن محتوای نامه، حاکم شروع به صحبت نمود: «انشالله تعالی و اگر خداوند یاری دهد و عمری باقی باشد در ظرف این ماه هزار کاروان به طرف برادرمان وزیر قیصر زمین ارسال خواهم کرد. به سر و به چشم ای نور دیدگانم». سپس زانو به زانوی بنده نشست و مجدداً با اظهار خوشحالی بسیار به من خوش آمد گفته سپس برای ما مهمانی بسیار عظیمی ترتیب داد.

۱. منظور اولیاء چلبی، خلفای راشدین می‌باشد (مترجمین).

بعد از صرف غذا، گلاب افشانی نموده مجلس را معطر نمودند. سپس حقیر هدایای محمدپاشا را تقدیم حاکم نموده و عرض کردم: «محمدپاشا خدمت شما سلام رسانده و برای دست خالی نبودن این هدایای ناقابل را خدمت شما ارسال کرده است». حاکم از تسبیح دردانه و تیردان کمان بسیار لذت برده و بسیار تشکر نمود. همچنین عرض کردم که دو راس اسب کحیلان خوش رفتار نیز به عنوان پیشکش فرستاده شده است. امید که مورد پسند سعادتمند حضرتعالی قرار گیرد. حاکم همان لحظه به پا ایستاده و به کنار دیوانخانه آمد. حقیر به کسان خود اشاره کردم اول اسب کحیلان که با جواهر مرصع و مزین شده بود را به حضور آوردند. جمله اطرافیان حاکم با دیدن اسب خوش رفتار انگشت بر دهان شدند. حقیر بسم الله گفته و لجام اسب صبا پیما را به دست حاکم داده مبارک باد گفتم. حاکم از خوشحالی بسیار بدون رکاب سوار بر اسب شده و چندی با آن اسب جولان داد. سپس اسب دیگری را پیشکش نمودم. از آن نیز بسیار خوشحال گردید و آن را به میرآخورش سپرد. بعد از آن به دستور حاکم، شربت و شیرینی به بنده و اطرافیانم آوردند. حاکم ما را به مهماندار، قورچی باشی، داروغه و کلانتر سپرده و در حق ما سفارش‌ها نمود. به همراه آنها به باغ کلانتر رفته و در آنجا ساکن شدیم. باغ بسیار زیبایی بود. از طرف حاکم چهل تومان پول نقد، دو راس اسب کحیلان مزین، یک اسب چندرنگ و هفت بار شتر ماکولات و مشروبات برای ما فرستادند. سپس از طرف حاکم در شهر ندا دادند: «با توجه به اینکه ایلچی و نمایندگان دولت عثمانی مهمان ما هستند، حکم شاهی و فرمان حاکم بر آن است که مبادا در حق خلفا بی‌احترامی نموده و ناسزا بگویید. اگر کسی سب آنها را بگوید خون ناحقش روان خواهد شد. دیگر خود دانید». اهالی بعد از آن در حق خلفا بی‌احترامی

نکرده و ناسزا نگفتند. اینها به اندازه‌ای که به حضرت عمر ناسزا و سب می‌گویند به حضرت ابوبکر و حضرت عثمان کاری ندارند و دردشان حضرت عمر می‌باشد. حاشا ثم حاشا که در حق او زبان درازی کنند. همان روز از جانب حاکم برای ما جامه و البسه زرباف قلمکاری شده به همراه ده نفر غلام به عنوان خدمتکار فرستادند. آمده دست بوسی نمودند. در قانون ایران زمین این گونه است که همواره ده نفر غلام و خدمتکار برای مهمانان عثمانی می‌فرستند تا کارهای آنها را انجام دهند. اسامی این ده نفر غلام از این قرار بود: جوان آرا، صادق خان، رامش، میرزاخان، مردان علی، کاکونج، قربان بای، سهراب، مزیدخان و بارقوی. هریک از آن غلام‌ها چون غلمان بهشتی عالی و ممتاز و چون نور مبین بودند. بعد از آن کمی استراحت نموده سپس به تماشای شهر تبریز پرداختیم.

اوصاف شهر عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز

نام این شهر در زبان مغولی تیوریس، در زبان دری تیوریز، در زبان دهقانی تابریز و در زبان فارسی تبریز است که به معنی ریزنده‌ی تب می‌باشد. حقیقتاً اگر یک فرد تبدار به این شهر وارد شود و از آب گوارای آن بنوشد از تب خلاص می‌شود. بنیانگذار این شهر زبیده خاتون همسر هارون الرشید خلیفه عباسی در سال ۱۷۵هـ‌ق/۷۹۱م است. زبیده خاتون که از آب و هوای این شهر بسیار لذت برده بود، در این شهر به مامون حامله شد، از این رو این خاک پاک عبیرآمیز را محل توقف و تفریح خود کرده مبالغ زیادی صرف آباد نمودن این شهر کرد. اسم آن نیز از طرف کارگزاران ایرانی دستگاه خلافت عباسی تبریز نامیده شد. سواد این شهر آنقدر بزرگ است که طی کردن آن سه روز زمان می‌برد. بعدها در زمان متوکل علی الله، زلزله عظیمی در این شهر واقع شده شهر به کلی خراب گردید. به طوریکه چهل

هزار نفر در این حادثه جان سپردند. متوکل با عساکر بسیاری از بغداد به تبریز آمده مبالغ بسیار زیادی صرف آباد نمودن شهر کرده بانی دوم شهر تبریز لقب یافت. وی یک طرف شهر را به کوه اوجان، یک طرف به کوه سهلان و طرف دیگر را به سنجان و قزل داغ گستراند و به نسبت بنای نخستینش بسیار مستحکمتر و بهتر گردید.

اوصاف قلعه تبریز

مساحت قلعه تبریز شش هزار گام است. سیصد برج، سه هزار نگهبان و شش دروازه دارد. دروازه اوجان، دروازه سروان، دروازه سردورد، دروازه شام غازان، دروازه سراو و دروازه ری. در هر یک از این دروازه‌ها پانصد سرباز، نگهبانی و کشیک می‌دهند. هولاکوخان هفت سال این شهر را پایتخت خود قرار داد و بانی سوم شهر تبریز ملقب گردید. وی از اینجا به تمام پادشاهان حکم می‌راند. بعدها سلطان محمد خدابنده کاخی که هولاکو خان در تبریز بنا کرده بود را تخریب نمود و تمامی ابزار و آلات و مصالح آن را با هزاران شتر بارکرده به شهر نوبنیاد خود برد. از آن زمان تمامی بناهای شهر تبریز با کاشی و گچ بری بنا گردیده است. نقش‌های آن چنان زیبا بودند که چشم انسان خیره می‌ماند. سپس در زمان بانی چهارم آن سلطان محمود غازان شهر تبریز از عدالتش آنچنان آباد گردید که از چهار طرف به کوه لیان، کوه سنجان، کوه اوجان و کوه سهلان متصل شده و تبریز به یک شهر بی‌نظیر و جهان آرا تبدیل گردید. به چهار طرف شهر دیوار کشیده شده به طوریکه از وسعت آن یک نفر پیاده دور آن را در کمتر از چهار روز نمی‌توانست طی کند و قلعه‌ای که در زمان متوکل خلیفه‌ی عباسی ساخته بودند در وسط شهر باقی ماند. بعد از آن تبریز در ازمنه مختلف توسط سلاطین دست به دست گردید، گاه خراب و گاه آباد و بعضاً پایتخت آذربایجان شده است. در

سال ۹۵۹ هـ‌ق/ ۱۵۵۲م سلطان سلیمان خان قانونی این شهر را تصرف نموده اما شهر را را غارت نکرد و حکومت تبریز را به القاص میرزا برادر شاه سپرد. لیکن در سال ۹۶۱ هـ‌ق/۱۵۵۴م مجدداً قزلباش‌ها این شهر را به تصرف خود درآوردند. در نهایت در سال ۹۹۴ هـ‌ق/۱۵۸۶م سلطان مرادخان سوم، وزیرش عثمان پاشا اوزدمیرزاده را سردار اعظم نموده با طلایه‌داری سنان پاشا چغال اوغلی به نبرد ایران فرستاد. عثمان پاشا با همت بالای سپاهیانش تبریز را از دست اولاد حیدرشاه اردبیلی پس گرفته و با ارتش بی‌پایانش در شهر مستقر گردید. عثمان پاشا اوزدمیرزاده برای تصرف آذربایجان در اطراف خیابان شاه در وسط تبریز یک قلعه بسیار مستحکم و مربع شکل بنا نمود که مساحت آن دوازده هزار ذرع و برج و بارویش بسیار متین و مستحکم بود.

در بالای دروازه شام غازان این ماده تاریخ را نوشته اند. *«آلدی تبریزی اوزدمیرزاده سنه ۹۹۳»*[1] و دیگری *«عون حقی ایله الندی تبریز سنه ۹۹۳»*.[2] بدینگونه عثمان پاشا اوزدمیرزاده قلعه شهر را بنا نموده و بانی پنجم شهر لقب گردید. وی با کمک تمامی سربازان و با جدیت تمام در ظرف سی و شش روز قلعه را ساخت. سپس تمام اسلحه، قورخانه و جبه‌خانه را به همراه چهل هزار غلام برای نگهبانی از این قلعه در آن مستقر کرد. اما عثمان پاشا به اقامت نماز جمعه نرسید و یک شب بعد از ادای نماز مغرب درگذشت. سپاهیان عثمانی سنان پاشا چغال اوغلی را به سرداری تعیین نموده سپس خبر وفات عثمان پاشا را با کلیدهای قلعه تبریز به دولت عثمانی فرستادند. دولت عثمانی نیز جعفر پاشا وزیر شام و طرابلس را

۱. یعنی اوزدمیرزاده تبریز را در سال ۹۹۳هـ‌ق/ ۱۵۸۸م فتح کرد (مترجمین).
۲. یعنی با یاری حق تبریز در سال ۹۹۳هـ‌ق/ ۱۵۸۸م فتح شد (مترجمین).

به سرداری جدید منصوب نموده به طرف ایران گسیل کرد. سردار جدید به تبریز آمد و به اجرای عدالت پرداخت. در زمان وی تبریز هزار بار بهتر به نسبت عهد غازان‌خان، آباد و معمور گردید. براساس تحریرات جعفرپاشا سیصد هزار باب خانه در تبریز و پانصد هزار باب خانه در آن ایالت وجود داشته است. لکن طولی نکشید که در اثر بروز فتنه و شورش ینی‌چری‌ها در عثمانی به سال ۱۰۰۳هـ‌ق/ ۱۵۹۵م، پادشاه ایران[1]فرصت یافته گنجه، شروان، شماخی، دربند، ایروان، نخجوان و تبریز را تصرف نمود. اما مجدداً سلطان مرادخان چهارم برای تصرف شروان، شماخی، تفلیس و تومانیس به ایران حمله نمود. در هفت روز قلعه ایروان، نخجوان، مرند و قره باغلار را خراب نمود و یک هفته در تبریز توقف کرد. سپس از آنجا به وان و استانبول بازگشت. بعد از آن، شاه عباس کبیر با عساکر ایران و توران به طرف تبریز آمده آذربایجان را تصرف کرد. سپس به آبادانی شهر پرداخت. حالا تبریز در دست ایرانیان مرکز آذربایجان و خان‌نشین است. حاکمش صاحب ده هزار نفر سرباز، مفتی، شیخ السادات، ملا، کلانتر، منشی، داروغه، قوروجی باشی، قوللرآغاسی، چیگ‌یین آغاسی، یساول باشی، ایشیک آغاسی و مهماندار است. آنها با چنان عدالتی شهر تبریز را اداره می‌کنند که هیچکس قادر نیست حتی به دانه خردل کسی تجاوز کند.

اوصاف مساجد تبریز

در تبریز سیصد و بیست باب مسجد وجود دارد. نوزده باب آن از آثار پادشاهان قبلی است. پنجاه باب از مساجد نیز توسط حاکمان و وزرای عثمانی ساخته شده است. مابقی نیز توسط اعیان ساخته شده است.

۱. منظور چلبی، شاه عباس اول است (مترجمین).

قدیمی‌ترین آن مسجد زبیده خاتون است که به سبک قدیم ساخته شده و بسیار بزرگ است. گنبد و در و دیوار آن با کاشی و مینا مزین است. محرابش با مشک عنبر معطر شده است. مناره‌های آن از کاشی مینا و بسیار عالی است. دیگر مسجد متوکل علی الله است. این مسجد نیز به اسلوب قدیم ساخته شده مناره‌دار و با کاشی چین مزین است. لیکن با گذشت زمان توسط افراد مختلف و بانیان خیّر، تغییر و تحولاتی در آن صورت گرفته و صورت اولیه خود را از دست داده بطوریکه حالا به مسجد دمشقیه معروف است. دیگر مسجد سلطان محمود غازان است که در گذشته داخل باغ زیبایی قرار داشت. لیکن اکنون مسجدی کهنه در مکانی مخروبه است. دیگر مسجد جهانشاه است، بنای بسیار بزرگی که نشان از طاق کسری دارد. بنای عالی که مانند مسجد بایبرس در مصر است. مسجدی مناره‌دار، زیبا، مزین به کاشی‌های چینی، با گنبدی بزرگ، در و دیوارش سفید و صیقل داده شده چون کاغذهای چین است. یک مسجد بسیار زیبا که هرکس داخل آن شود نمی‌تواند از آن دل بکند و از آن بیرون برود. اگرچه ایرانی‌ها خیلی به این مسجد نمی‌روند.

در مقابل محراب یک باغ بسیار زیبا قرار دارد که مانند آن را هیچ کس حتی احمدپاشا نیز ندیده است. بوی شکوفه‌های گوناگون همه جا را معطر کرده و صدای پرندگان آوازه خوان همه را مسرور می‌کند. ایرانی‌ها به این مسجد، هشت بهشت نیز می‌گویند. دیگر مسجد سلطان حسن است. این مسجد از بناهای سلطان حسن یکی از حاکمان آذربایجان است. همان شخصی که در شرق ارزروم و در صحرای ترجان از سلطان ابوالفتح[1] شکست خورد و به تبریز فرار کرد و در اینجا از دنیا رفت. مزارش در جوار این

۱. منظور چلبی، سلطان محمد فاتح است (مترجمین).

مسجد است. گنبدها و تمامی صحن و آستانه‌اش با کاشی چینی مزین است. حقیقتاً اوزون حسن مسجدی بنا نموده که گویا مسجد سلطان حسن در مصر است. هنری که در منبر، محراب و مکان موذن آن به کار گرفته شده نمونه یک هنر بی‌بدیل است که کسی نمی‌تواند بدان دست پیدا کند. پنجره‌های چهار طرف مسجد با سنگ‌های کریستال، بلور و صنایع ظریفه فلزی مزین گردیده است. در اطراف چهارگانه این مسجد اشکال گوناگون، مقرنس‌ها، نقشه‌های اسلیمی، کتیبه‌های ترنجی منقش و گل بوته‌هایی از گچبری و کاشیکاری استادان قلمکار ماهر است که هنر خودشان را به نحو احسنت نشان داده‌اند. بالای تمامی درب‌ها و پنجره‌ها، کتیبه‌های زیبایی هست که تماماً با خط ثلث شبیه یاقوت مستعصمی نوشته شده‌اند. در طرفین محراب این مسجد دو پارچه سنگ زرد رنگ مانند سنگ کهربا وجود دارد که هر یک از آنها به اندازه خراج ایران و توران ارزش دارد. نظیر این سنگ‌ها در هیچ جای دیگری وجود ندارد. به غیر از این مساجد که ذکر شد نوزده باب مسجد سلطانی دیگر وجود دارد که از زیبایی و آراستگی چون نگارخانه چین و ماچین است و با کلمات قابل تعریف و توصیف نیست. لیکن این مساجد از جماعت نمازخوان محروم اند و به مانند مساجد روم و عربستان که به هنگام نماز بسیار شلوغ و پرجمعیت‌اند نیست. فقط وقت اذان به مسجد آمده و پس از گزاردن نماز فوراً خارج می‌شوند. در مقابل مسجد اوزون حسن، مسجد شاه اسماعیل است که بسیار عالی ساخته شده است. همچنین در نزدیکی همان مسجد دیگری بنام مسجد شاه مقصود بن اوزون حسن است که بسیار منور است. دیگر مسجد چهارمنار که مسجدی قدیمی است. مسجد شاه عباس اول که یک مسجد بی‌بدیل در سر سراج خانه است. دیگر اولو جامع (مسجد بزرگ) آن چنان مسجد بزرگی است که

فرد ایستاده در محراب به سختی از درب ورودی مشخص است. مسجدی با دویست ستون که با آجر پوشیده شده است. به غیر از این‌ها مساجد دیگری نیز وجود دارد.

مدارس تبریز

در این شهر چهل و هفت باب مدرسه بزرگ وجود دارد که بسیار باشکوه‌اند. در این مدارس جمیع علوم اسلامی تدریس می‌شود و استادان بزرگی در آن تدریس می‌کنند. بزرگترین آنها مدرسه شاه جهان (جهانشاه؟) است.

دارالقراءهای قرآن (مکتب قرائت قرآن)

در شهر تبریز بیست باب دارالقراء وجود دارد. اما ایرانی‌ها نمی‌توانند با تجوید صحیح قرآن بخوانند و اکثرشان غلط تلاوت می‌کنند.

دارالحدیث

در شهر هفت باب دارالحدیث نبوی وجود دارد. اما علمای آنها شهرتی در علم حدیث نیافته‌اند. آنها طبق کلام حضرت علی رضی الله عنه و دوازده امام عمل می‌کنند. می‌گویند قال صلی الله تعالی علیه و سلم. . . آنگاه کلام علی را به طرز نامعقولی نقل می‌کنند، بعضی احادیث صحیح هم نقل می‌کنند اما غالباً کلام علی مقبول ایشان است. چندین هزار کتابهای حدیث درباره حضرت علی دارند.

مکتبخانه کودکان ابجدخان

این شهر ششصد دارالتعلیم دارد. مکتب شیخ صفی، مکتب حسن میمندی، مکتب تقی‌خان، مکتب سلطان حسن و مکتب سلطان یعقوب. در این مکتب‌ها به کودکان هر ساله خلعت داده می‌شود.

تکیه‌های دراویش

یکصد و شصت عدد تکیه دراویش در این شهر هست. مشهورترین آنها تکیه شمس تبریزی، تکیه بولدوق خان، تکیه زینب، تکیه عقیل، تکه میرحیدر و سایر تکیه‌ها.

چشمه‌ها و آبهای روان

این شهر شش هزار عدد چشمه جاری دارد. منبع تمام آنها از کوه سهند است. به غیر از اینها در داخل و خارج شهر نهصد کاریز و قنات جاریست.

سقاخانه‌ها

هزار و چهل عدد سقاخانه در این شهر وجود دارد که با بناهای بسیار عالی ساخته شده‌اند. سقاخانه رستم‌خان، سقاخانه شاه اسماعیل، سقاخانه خدابنده، سقاخانه خواجه‌شاه، سقاخانه رضا و سقاخانه یارعلی از مشهورترین آنهاست.

محلات تبریز

در این شهر به محله "دروازه" می‌گویند. تقریباً هزار و شصت محله دارد. محله دمشقیه، محله پل باغ، محله وردیچوک، محله میخاران، محله سنجاران، محله ویجویه، محله شتربان، کاخ خان در این محله قرار دارد، محله خیابان، محله سرخاب در شمال تبریز، محله امیرقیز، و محله سرداب که مشهوترین آنها هستند. قنوات و کاریز تبریز از این محله جریان پیدا می‌کند. اوزدمیرزاده عثمان پاشا سرداب محله سرداب را تمیز و مرتب کرد. محلات چارمنار، میارمیار و محله سرای نیز از دیگر محلات مشهور هستند.

قصرهای اعیان و اشراف

در حدود هزار و هفتاد عمارت اعیانی در این شهر وجود دارد، از مشهورترین آنها عمارت الله وردیخان در محله امیرقیز، عمارت رستم خان در محله ری، عمارت شاه بنده خان در محله ری، عمارت پیربوداق خان در محله ری و قصر مخصوص حاکم در نزدیکی مسجد سلطان حسن می‌باشند.

کاروانسراهای تبریز

در این شهر در حدود دویست کاروانسرا وجود دارد. از مشهورترین آنها کاروانسرای زبیده، کاروانسرای شاه‌جهان[1]، کاروانسرای شاه اسماعیل، کاروانسرای پیربوداق و کاروانسرای عالم شاه بیگم دختر جهانشاه می‌باشد.

مهمانسراهای بزرگان

هفتاد باب مهمانسرای متعلق به بزرگان دارد. مهمانسرای جعفرپاشا و مهمانسرای شاه بنده در بازار کلاهدوزان، مهمانسرای بندر، مهمانسرای بیگم و مهمانسرای باباحقی و مهمانسرای تمدیح خان از مشهورترین آنهاست.

مهمانسراهای فقرا

در حدود صد و ده مهمانسرا برای فقرا وجود دارد. مهمانسرای مستقیم، مهمانسرای فرهادیه، مهمانسرای جعفریه، مهمانسرای فیروزخان، مهمانسرای گوهر، مهمانسرای چغال اوغلی، مهمانسرای کلانتر و سایر مهمانسراها.

---

۱. احتمالا جهانشاه منظور باشد (مترجمین).

بازارها و بازارچه‌ها

در این شهر هفت هزار دکان وجود دارد. بسیاری از آنها به سبک بازار حلب ساخته شده و هرگونه کالا و جنس در این بازار به فروش می‌رسد. بازارچه بسیار بزرگی در آن وجود دارد که تجار در آنجا به تجارت و کسب و کار مشغول هستند. این بازارچه گنبد بسیار بزرگی دارد که در هیچ جای دیگری نظیر ندارد. بازارچه چهار دروازه آهنین دارد که به بازار باز می‌شود.

اوصاف رخسار اهالی

به خاطر لطافت آب و هوای شهر، همه مردم شهر اعم از پیرو جوان سالم و تندرست هستند. صورت زیبارویانشان لعل گون چون گل سرخ و دهان نازپرورشان چون حقه اسرار بوقلمون است. اندامشان چون سرو، لاله خد و سیاه چشم اند. تماماً سفیدچهره و خوش صورت‌اند اما مایل به کبر و غرورند. همنشینی با آنها خوش و گفتارشان شیرین چون شکر است. درحق آنها ان الکبیر اهلها من الشباب باید گفت که دلبرانی زیبا دارند.[1]

اوصاف بزرگان و اعیان

علی رغم اینکه اشراف و ثروتمندان بسیاری دارند اما در میانشان فرق ضاله نیز بسیار است. البته اقوام افشار، دومدومی، دمبلی، خلج، ترکمه و ارمنی (گوک دولاق) نیز فراوان اند. آنها با تجارت ثروت قارون به دست آورده‌اند و همگی شیعه مذهب هستند.

در توصیف اطباء

تعداد دوازده هزار طبیب، فصّاد، جرّاح و کحّال در این شهر وجود دارد. اگرچه به خاطر لطافت آب و هوای این شهر مردمان آن بسیار سالم‌اند و

۱. ماخوذ از (مستوفی، ۱۳۳۶: ۸۸).

احتیاج چندانی به پزشکان ندارند و بیشتر با داروهای گیاهی درمان می‌کنند.

صلحا و مشایخ

بیش از هفت هزار از مشایخ صالح، موحد، واعظ و ناصح در این شهر هست. در این دیار به پیران و مشایخ بی نهایت احترام می‌گذارند و هیچ کاری خارج از رای آنها انجام نمی‌دهند. اما مذاهب آنها بر من معلوم نگشت.

در توصیف مصنفین و شعرای این شهر

هفتاد و هشت نفر صاحب دیوان فصیح اللسان، بدیع البیان و املح الشعرا شاعر و ارباب معارف دارد. یاوری، شابی و صائب از مشهورترین‌ها هستند. ادهمی، چاکری، جایی، رازی، سید واحدی، صاحبخانه ما یزدان آقا، مردان آقاخان، قربان قلی، خواجه نقدی، پیرباش آقا، میرزابای، حسام آقا، الوند آقا، رضابای، کلبعلی و سایرین نیز هستند. دده شریمی یکی از مجذوبان است که هیچ کس تاکنون خوردن، آشامیدن و خوابیدن او را ندیده است. شاه کند، شاه جان و دده جان از دیگر مجذوبان مشهوراند.

پوشاک و لباس اهالی

اعیان و اشراف شهر به سرهایشان سربندهای سرخ و رنگارنگ می‌پیچند و به آنها قزلباش می‌گویند. اما اکثریت آنها دستار سفید محمدی ایرانی به سر می‌بندند. همچنین بر روی آنها استوانه نوکدار رنگی قرار دارد که به آن تاج می‌گویند. ارتفاع عمامه علمایشان بیشتر از دو وجب است. اما مردم عوام مجاز به استفاده از یک وجب هستند. اعیانشان لباس‌هایی با پوست سمور آبی رنگ و دیگر مردمان نیز چوخا می‌پوشند.

زبان اهالی شهر تبریز

ارباب معارف تبریز به فارسی صحبت می‌کنند. اما ترکمه، افشار و ارامنه (گوک دولاق) زبان مخصوص به خود را دارند که به چند نمونه اشاره می‌کنم. هله باخمه میشم (*هنوز ندیده‌ام*)، منمچون خاطری منده[1] اولوبدور (*از من رنجیده خاطر شده*) دارخمیشم (*دلتنگ شدم*)، یاووقمیشم (*دشمن شده‌ام*). آپارگیلن چاخیری (*شراب را ببر*).

بناهای عبرت نمای این شهر

ساختمان مسجد سلطان حسن، ساختمان شاه یعقوب، ساختمان شاه خیابان، کاخ سهلان، ساختمان جهانشاه، قصر خادم جعفرپاشا، ساختمان شام غازان، طاق علیشاه در محله میارمیار که نشان از طاق کسری دارد. قلعه امیرخان در نزدیکی مسجد شاه اسماعیل که خراب است. قلعه خادم جعفرپاشا مقابل مسجد شاه اسماعیل که خراب است. قلعه رشیدیه در دامنه کوه سرخاب در شمال شرق این شهر که از ساخته‌های وزیر سلطان محمود غازان است. به غیر از این آثار هزاران اثر و ابنیه دیگر وجود دارد که بیانش به زبان ممکن نیست. به همین اندازه کفایت می‌کنیم.

آب و هوای این شهر

در این دیار همیشه بادی سحرگاهی می‌وزد که بدان نسیم می‌گویند که به ساکنین این شهر حیات جاودانی می‌بخشد. به همین خاطر در این شهر کسی تب نمی‌کند و پیران و سالمندانش تا صد و هفتاد سال عمر می‌کنند در حالیکه کماکان از هوشیاری و فهم بالایی برخوردارند.

---

۱. منده یا منگده در ترکی قدیم به معنی تکه پاره شدن کندن، پریشان کردن می‌باشد (مترجمین).

در بیان آبهای زلال شهر

تمام آب‌های این شهر از کوه سهند جاریست و عمارت‌های بیرون و داخل شهر را آبیاری می‌نماید. نهصد کهریز و قنات برای آبیاری باغات این شهر استفاده می‌شود. آب مهرانرود و هوای تبریز به سردی نزدیک است و آبش به انسان حیاتی دوچندان می‌بخشد.

در بیان چاه‌های شهر تبریز

در شهر تبریز به غیر از نه کاریز، هفت هزار عدد چاه آب نیز وجود دارد. اما آب کاریزش از آب چاهش خوش گواراتر است. عمق چاه‌ها مابین سی الی چهل ذرع است. در اوج زمستان آب چاه ملایم و در تابستان خنک است.

در توصیف اقلیم شهر

شهر تبریز در اقلیم چهارم حقیقی و درعرض هجدهم قرار دارد. بنا به زعم منجمین به هنگام بنای شهر تبریز در زمان زبیده خاتون طالع شهر در برج عقرب قرار داشته، به همین خاطر است که این شهر چندین بار توسط حکومت‌های مختلف مانند چنگیز، تیمور و سلطان مراد چهارم تخریب گردیده است.

حمام‌های عمومی شهر

در این شهر بیست و یک باب حمام عمومی باصفا وجود دارد. حمام پشت کوشک، حمام یخ، حمام جهانشاه در نزدیکی مسجد جهانشاه، حمام محله میارمیار، حمام محله سردرود، حمام محله ویجویه، حمام محله پل باغ، حمام محله شتربان در پشت مسجد سلطان حسن، حمام محله ری، حمام محله خیابان و حمام محله سرخاب. در هر کدام از این حمام‌ها یک یا دو

حوض، سکو و آبراه، هوای پاک و تمیز، دلاکان ماهر و جوانان پری رو وجود دارد.

حمام‌های مخصوص اعیان

به غیر از این حمام‌ها، هفتصد باب حمام مخصوص اعیان وجود دارد. در هر کدام از آنها غلامان و حوریان سیمین بدن وجود دارد که در حوض‌ها شناورند که با عشاقان بلاواسطه هم آغوش می‌شوند. اکثراً بر روی کاشی‌های این حمام‌ها قصیده حمامیه فضولی شاعر نوشته شده است.

در بیان حبوبات و محصولات شهر تبریز

در مزارع چهار طرف و هفت ناحیه تبریز هفت نوع گندم عالی بوجود می‌آید. جوء آن نیز بسیار است و هفت نوع پنبه به عمل می‌آید. دیگر سبزیجاتش نیز بسیار فراوان است. تبریز به مصداق واسعه الاقطار و رخیصه الاسعار (شهری پهناور و اجناسش ارزان) است.

صنایع تبریز

هیچ شهری به مانند تبریز اساتید نقاش، رسام، بنا، زرگر و خیاط ندارد. ماهرترین هر صنعتی در این شهر موجود است. به خصوص دوخت پارچه‌های فاخری چون حریر و مخمل و دارایی (نوعی پارچه ابریشمی) که در این شهر تولید می شود و با نام پارچه تبریز معروف است.

خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های شهر تبریز

از همه بهتر نان سفید مخصوص این شهر (لواش؟) می‌باشد، همچنین نان سنگگ، نان پیتا، نان روغنی، نان شیرینی، نان یزدی، حلوا، کباب کبک، کباب لقمه مرغ، چهل نوع پلو، هریسه، آب دوغ خیار، سوپ، بریانی و فالوده‌های مختلف این شهر مشهور است.

میوه‌جات تبریز[1]

چندین هزار میوه‌های رنگارنگ دارد. اما گلابی نجم خلف، گلابی پیغمبر، سیب میلانی، زردآلوی حلوینی، زردآلوی نجم احمدی، انگور رازقی، ملکی، طبری، مجدالدینی، بقرانی و آلوی زرد و سایر میوه‌های مشهور که در هیچ جایی حتی در شام نیز موجود نیست و تنها در استانبول وجود دارد.

نوشیدنی‌های تبریز

اول از همه شیره هفت نوع انگور که بی‌نهایت شیرین است. شراب انگور ملکی، شراب قوقنازی، شراب انار، شراب گلنار، شربت شیره، شراب آب شله سی، شراب سهلان، شراب آلبالو، شراب آب عسل، و برای عوام شراب ارزن و برنج از محبوترین شراب‌ها هستند.

عمارت‌های تبریز

عمارت شاه یعقوب، عمارت خلیفه متوکل، زبیده خاتون و عمارت سلطان حسن اگرچه مشهورند اما به دست قزلباشان بدمعاش بی معاش‌اند.

تفریحات و تفرجگاه‌های مردم تبریز

چهل و هفت هزار باغ و باغچه و تفرجگاه در این شهر وجود دارد. مشهورترین آن باغ شاه یعقوب است که در نزدیکی مسجد شاه یعقوب قرار دارد. حاکم عالی شان در این باغ یک ضیافت بسیار عالی به ما داد که مانند آن را در هیچ جا ندیده‌ام. در این روز سعادتمند یازده بار، هفتاد خواننده و آهنگساز، نواهای خراسانی نواختند و رقاصه‌های زهره مثال به رقص و پایکوبی پرداختند. چونان که مجلس سلطان حسین بایقراست. مانند این باغ ارم ذات العماد در هیچ جای جهان وجود ندارد. علت آباد ماندن این باغ

۱. ماخوذ از: (مستوفی: ۱۳۳۶: ۸۸).

بدین خاطر است که قوجه فرهادپاشا از وزرای سلطان مراد سوم، به هنگامی که حاکم تبریز بود از آب و هوای باغ یعقوب شاه لذت برده در این باغ قصرهای متعدد خورنق آسا، حجره‌ها و خیابان‌های بسیار ساخته آنجا را آباد نموده بود. سلطان مرادخان چهارم وقتی که این شهر را خراب می‌کرد، عثمان آقا چفته‌چی را به عنوان نگهبان در اینجا گذاشت تا از باغ محافظت نماید. حالا این باغ روضه رضوان است و از باغی بهشتی خبر می‌دهد. تاریخ بنای قصری که به ما ضیافت دادند در مصرعی اینگونه نوشته شده بود: ایلدی فرهاد ایوان شیرین سنه ۹۸۳[1]

تفرجگاه سرخاب یا همان قیزیل داغ: در یک فرسخی تبریز واقع است. در یک روز یا کمتر از یک روز می‌شود به آنجا رسید. از بالای این کوه در هنگام عصر دریاچه ارومیه نمایان است. تفرجگاه خیابان شاه صفی که زبان از مدح آن قاصر است محل تفریح اهالی شهر است.

تفرجگاه میدان چوگان: در وسط این تفرجگاه دو عدد ستون استوار نصب کرده و در بالای آن تاسی قرار داده‌اند. هر روز جمعه نوکران حاکم و سواران و تیراندازان در این میدان چوگان بازی و تیراندازی می‌کنند و تاس مزبور را مورد هدف تیر خود قرار داده مردم به نظاره می‌نشینند. به خصوص در عید نوروز خوارزمشاهی اسب‌هایی که در ظرف چهل، پنجاه روز پرورش داده‌اند را به میدان آورده با همدیگر به جنگ می‌اندازند. بسیار دیدنی است. جنگ شتران نیز بی‌نهایت تماشایی است. جنگ گاومیش‌ها، جنگ قوچ‌ها، جنگ الاغ‌ها، جنگ سگ‌ها و جنگ خروس‌ها در روزهای عید نوروز برگزار می‌شود و تماشاگران بسیار زیادی دارد و مخصوص ایرانیان است.

---

۱. یعنی فرهاد ایوان شیرین را بساخت. سال ۹۸۳هـ‌ق (مترجمین).

همچنین هر سال در دهم محرم و روز عاشورا در میدان چوگان اعیان و اشراف، بزرگ و کوچک خیمه و خرگاه برپا ساخته و به عزاداری می‌پردازند و برای شادی روح شهدای دشت کربلا در چند هزار دیگ بزرگ غذای نذری پخته در میان فقرا و ثروتمندان پخش می‌کنند و ثواب آن را نثار ارواح شهیدان کربلا می‌کنند. همچنین در آن روز شربت نیز پخش می‌کنند و سقاها در جام‌های بلورین و مزین به سنگ عقیق و یمنی و بلغمی در حالیکه ندا سر می‌دهند *«به عشق حسین کربلا»* آب خنک به عزاداران پخش می‌کنند. همچنین بعضی اعیان و بزرگان تبریز در این روز مشک‌ها در گردن انداخته به عشق امام حسین به مردم آب می‌دهند. اما از همه دیدنی‌تر، حاکم تبریز چتر و سراپرده منقش خود را برپا نموده و جمیع اعیان و اشراف تبریز در این مجلس حاضر شده و همانگونه که سنیان آناطولی برای پیامبر مولودی می‌خوانند، در اینجا مقتل حسین خوانده می‌شود. در این هنگام همه عاشقان و محبین امام حسین با تمام خشوع و خضوع سکوت نموده و با آه و افسوس گوش فرا می‌دهند. هنگامی که جمله *«شمر لعین حضرت امام حسین را اینگونه شهید کرد»* خوانده شد، بلافاصله از پشت چادر جنازه‌ای سفیدپوش با تن و سر جدا شده از هم را بیرون می‌آورند. همچنین جنازه‌های پاک فرزندان امام حسین که همگی از تشنگی شهید شده‌اند را به میدان می‌آورند. مردم با مشاهده این صحنه فریادشان به آسمان بلند شده همه به وجد آمده و از خود بی‌خود می‌شوند. در این میان چندصد نفر دلاک به میان عاشقان صادق امام حسین آمده و با قمه، سر و صورت و سینه و بازوی افرادی را که می‌خواهند به عشق امام حسین خون خود را بریزند تیغ می‌اندازند. از ریختن خونها، زمین و سبزه‌زار چون لاله‌زار سرخ گون می‌شوند. بعد از آن شبیه امام حسین را از میدان

بیرون برده و با گریه و زاری کتاب مقتل امام حسین را تمام می‌کنند. سپس غذای نذری عاشورا میان مردم پخش شده و آن را تناول می‌کنند. به خاطر لطافت آب و هوا، شهر تبریز تفرجگاههای بسیاری دارد. اما ما به خاطر تطویل در کلام و بی‌فایده بودن آنها از بیانش پرهیز کرده به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

گشت و گذار به همراه حاکم در نواحی تبریز[1]

در چهار طرف شهر تبریز هفت ناحیه معمور و آباد وجود دارد. با هزار سرباز طبل زن و پرندگان شکاری چون باز و شاهین به صید و شکار بیرون درآمدیم. ابتدا به ناحیه مهرانرود رسیدیم. مهرانرود در پنج فرسخی شرق تبریز قرار دارد. شصت روستای معمور و آباد دارد. کندرود و اسفج روستاهایی مانند شهر هستند که بسیار آبادند. مساجد، مهمانسراها و حمام‌های متعدد، بازار مختصر و باغ و باغات دارند. از این روستاها گذر کرده به روستای سعیدآباد رسیدیم. بانی آن وزیر سعید از وزرای شاه طهمورث است و به همین خاطر سعیدآباد نام نهاده‌اند. این روستا با حمله و هجوم سلیمان‌خان دچار شده ولی از صدمه مرادخان چهارم خلاصی یافته است. این روستا در میان باغ و خیابان و دارای دو هزار خانه، هفت مسجد، مهمانسرا، حمام و بازار است. یک شب در این روستا مهمان بوده فردای آن روز حرکت کردیم، بعد از هفت ساعت به روستای مان ماه رسیدیم. اینجا را دختر سلطان محمد خدابنده آباد کرده و هزار باب خانه دارد.

ناحیه دوم محال سردرود که در جانب غرب و نزدیک به باغ‌های تبریز است. هشتاد پارچه روستای معمور و آباد است. دوشت، جولان دوروق،

۱. ماخوذ از: (مستوفی، ۱۳۳۶: ۹۰)

القابندلیس، لاکدیزج و کجاباد از روستاهای مشهور این ناحیه هستند. این روستاها همگی دارای مسجد، حمام و مهمانسرا هستند. مزارع آنها از رودخانه سردرود سیراب می‌شود و محصولاتش فراوان است.

ناحیه سوم دیده هر ناحیه‌ایست که در چهار فرسخی جنوب غرب تبریز واقع است. بیست و چهار پارچه روستای معمور و آباد می‌باشد که دارای مسجد و حمام و مهمانسرا و بازار و باغ هستند.

ناحیه چهارم ارونق است که در طرف غرب تبریز واقع است. یک فرسخ فاصله آن با تبریز است و سی پارچه روستاست. در هر یک از آنها مسجد، حمام، مهمانسرا و بازار وجود دارد.

ناحیه پنجم رودقات است که در پشت کوه سرخاب و طرف شمال تبریز است این ناحیه در یک فرسخی تبریز است و صد پارچه روستای بزرگ، آباد و معمور دارد.

ناحیه ششم خانمرود. بیست و یک پارچه روستای مزین است.

ناحیه هفتم بدستان است که در شمال تبریز و پشت ناحیه رودقات واقع شده است. هفتاد پارچه روستای آباد و معمور و دارای مسجد، حمام و مهمانسراست. اگر می‌خواستم بیست روزی را که به همراه حاکم شهر در این روستاها به صید و شکار پرداختیم را به مانند احوال تبریز تحریر کنم، کتاب بسیار بزرگ و قطوری می‌شد زیرا در ایران هیچ شهری به بزرگی تبریز دلاویز و اصفهان نصف جهان وجود ندارد. آب و هوا، زیبارویان، آثار و بناها و حیرات و محسنات فراوان دارد و شهری بزرگ است. خداوند مجدداً اینجا را نصیب آل عثمان کند. خداوند همواره اینجا را آباد و معمور دارد زیرا در این دیار بسیار به ما خوش گذشت. بعد از گشت و گذار به همراه حاکم به شهر تبریز بازگشتیم.

من بدایع المناظرات

روزی در اثنای صحبت با حاکم، به حقیر تکلیف خوردن شراب فرمود. حقیر به خداوند و به روح پاک حضرت علی قسم یاد کردم که تا این لحظه هیچ یک از محرمات و لذایذ و مسکرات را مرتکب نشده‌ام. حتی نشنیده‌ام که اجداد بزرگ من از ترک ترکان خواجه احمد یسوی تا حقیر نیز مرتکب این گناه شده باشند، ما را از حضور در مجلس خصوصی خود معذور داشته عفو نمایید. حاکم گفت: «ای برادرجان ببین که نور دیده و شادی دل من میرزاشاه در برابر تو ایستاده و به تو شراب ناب تعارف می‌کند. از چه کسی می‌ترسی؟ اگر از شاه خودتان می‌ترسی پادشاه شما در فاصله پنج ماهه راه از اینجاست. اگر از خان خودتان می‌ترسی از تبریز تا ارزروم چهل منزل فاصله است. پس از چه کسی می‌ترسی من که بیگلربیگی شاه ایران و توران کلبعلی‌خان هستم علی رغم اینکه شاه عزیزم شرب شراب را قدغن نموده و فرموده اگر هرکدام از حاکمان و والیانم شراب خوردند گردن آنها را بشکنید اما من مجلس عیش و طرب برپا نموده و باده ناب می‌نوشم. پس از چه کسی می‌ترسی؟ حالا شراب میل کن».

حقیر در جواب عرض کردم ای خان عزیزم اگر به شما شاه ایران زمین شرب شراب قدغن نموده به من هم شاه شاهان بی‌چون و چرا امر کرده إِنّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشّیْطانِ و با نص قاطع قطره‌ای از آن را نیز حرام کرده است. من از جناب پروردگار قهار می‌ترسم که جمیع موجودات را از عدم به وجود آورد. من به امر آن ارزش داده و شراب نمی‌نوشم. خان سپس فرمود: به خدا شخصی مومن و متعصب هستی. حقیر نیز گفتم ای حاکم عزیزم متعصب نیستم. من در مذهب ابوحنفیه نعمان بن ثابت رضی الله عنه پاک اعتقاد بوده یک مرد سیاح، ندیم

و محب خاندان مرد خدایم. جمله حضار در مجلس و ندما از این حرف مبهوت و حیران ماندند. حاکم اصرار کرده این بار به همراه تمام دلبران و ساقیان مجلس بپاخاسته به طرف من آمدند و گفت ای نور دیده من، ای مهمان عزیز ای جناب اولیاء از میان این غلامان یزدان شیر، میرزاشاه فیروز، پرویز، علی یار، زوالیز، شه لوند، سیف قلی، خلخانی هرکدام را که بخواهی به تو می‌دهم. ای مومن اگر مرتضی علی و دوازده امام را دوست داری بیا از دست غلامان من یک جام شراب نوش کن. بیا حالا که کله‌ها داغ و سینه‌ها نرم شده در این بزمگاه فانی کامی بگیر و دمی خوش باشیم. این کلمات را گفت و با غلامان چون پنجه آفتاب من را گرفتند. من نیز آنها را بوسیده اما از خداوند طلب یاری کرده و به حاکم گفتم ای حاکم عزیز این است عیش و طرب و خوشحالی شما. به خواجه نقدی که از حاضرین مجلس بود و بی‌ادبانه مست لایعقل افتاده بود اشاره کردم که حرکات نامناسب و نالایق انجام می‌داد. حاکم با شنیدن این حرف به خواجه نقدی لگدی زده او را سرجای خود بنشاند. او نیز در حالت مستی این شعر ترکی را می‌خواند:

ایله سرمستم که ادراک ایتمزم دنیا نه دور من کیمم؟ ساقی اولان کیمدور، می صهبا نه دور[1]

حاکم دوباره به من اصرار خوردن شراب کردند گفتم ای خان من، شما باده ناب می‌خورید تا به خوشی دست یابید اما طرب و شادی خدایی لازم است. امر کنید به من یک دف بیاورند تا من لذت خدایی را به شما نشان دهم. حاکم گفت به عشق علی به برادرم یک دف بیاورید. یک دف هندی آوردند من دف را گرفته به طرز روم در مقام سه گاه این بیت را خواندم:

۱. آنچنان سرمستم که درک نمی‌کنم دنیا چیست من که هستم ساقی کیست و می صهبا چیست (مترجمین).

عشقک سنگ حیات ابددن نشان وریر گویا یولوندا اولمگه هر خسته جان وریر[۱]

بقیه این ابیات را در سه مربع،[۲] یک سمایی و یک دوبیتی خواندم. حضار مجلس تمام انگشت بر دهان مانده و مبهوت بودند. همان لحظه حاکم لباده سموری ایرانی خود را از دوش برداشته و با دست خود بر من پوشانید. هزاران احسنت گفته و یک غلام گرجی، ده تومان عباسی و یک اسب صبا رفتار به من بخشید و گفت مطمن باش دیگر پیشنهاد خوردن شراب به شما نمی‌دهم. بدین گونه یک ماه تمام صفا و خوشی کردیم. هر شبمان شب قدر و هر روزمان عید بود و چندین بار این چنین صحبت‌های جانانه کرده و با یکدیگر به تماشای شهر تبریز دلاویز می‌رفتیم. حقیقتاً درود به عدالت و امانتداریشان و رعایا پروریشان و ضبط و ربط کارهاشان و به پاکی بازارشان و به نظم و انضباطشان. از میان آن همه مست و اهل عیش و نوش حتی یک نفر را نیز در کوچه‌ها مست و لایعقل ندیدم. بی‌نهایت مردمان مودب هستند. در حق ایشان این شعر بلیغ را گفته‌اند:

تبریز بهشت است و اهلش زصفا — چون آینه‌اند پاک از زنگ جفا
گفتی به دوستی نه صادق باشند — از آیینه جز عکس نگردد پیدا [۳]

ویژگی‌های شهر تبریز دلاویز

از جمله ویژگی‌های تبریز این است که آب جاری فراوان دارد و شب و روز کوچه‌ها و خیابان‌ها را جاروب کرده آب پاشی می‌کنند. بازارها و کوچه‌ها به

۱. عشق تو از حیات ابدی نشان می‌دهد گویا در راه عشق تو هرمریضی جان می‌دهد (مترجمین).
۲. بعضاً شعرا برای هنر نمایی و خودنمایی دست به سرودن شعرهای خاصی می‌زنند. یکی از انواع آن شعر مربع هست. شعری که از دو جهت افقی و عمودی می‌توان خواند (مترجمین).
۳. این شعر ماخوذ از: (مستوفی، ۱۳۳۶: ۸۸).

قدری تمییز و خنک می‌شود که انسان حتی در تابستان نیز از گرما متاثر نمی‌شود. دومین ویژگی ای که آنها دارند این است که به کفار دختر نمی‌دهند، از حقیر سوال کردند که شما دختر کفار را به عقد ازدواج خود در می‌آورید و می‌گویید بی‌ضرر است در این حال ما اگر دختر به کافر دهیم اولادشان چطور می‌شود؟ حقیر در جواب گفتم البته این کار خوب نیست و کار شما بسیار معقول است اما اولاد آنها در فطرت مسلمان متولد می‌شوند بعداً پدر و مادرشان آنها را به ظلالت سوق می‌دهند. به مفاد این حدیث مامن مولود الاو قدیو لدعلی فطرت الاسلام ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه. با بیان این جمله تمام آنها نظر بنده را قبول نمودند. ویژگی سوم آنها این است که براساس قانون شیخ صفی تمامی معاملات در بازار تنها با سکه‌های خودشان یعنی بیستی، عباسی و طلا مبادله می‌شود و پول‌های دیگر ممالک را قبول نمی‌کنند. در هفت شهر ایران سکه ضرب می‌شود. اول پایتخت سابق ایران شهر اردبیل است که روی سکه‌ها ضرب فی اردبیل ضرب شده است، همچنین در شهرهای همدان، بغداد، اصفهان، تفلیس، نهاوند و تبریز نیز سکه ضرب می‌شود.

در یک طرف سکه‌ها *«لا اله الا الله»*، *«محمد رسول الله»* و *«علی ولی الله»* و در طرف دیگر نام هر شاه نوشته می‌شود. مثلاً بر روی سکه‌های شاه عباس در تبریز نوشته شده است «کلب *آستان علی شاه عباس*». اما در پول‌های مسی تنها نام شهر ضرب شده مثل ضرب تفلیس و ضرب تبریز نوشته شده و در طرف دیگر سال ضرب سکه منقوش است. همچنین درگوشه سکه‌ها، ترازوها و پارچه‌ها کلمه *«لا اله الا الله»* نوشته شده است. وای بر حال آن شخصی که در داد و ستد تخلف کند به چشمش میل و به سرش تاس داغ نهاده مجازات می‌کنند. در دکاکین بازار و بازارهای میادین

ترازوهای برنجی زرد رنگی آویزان کرده اند که دست انسان به آن نمی‌رسد. دائما سر پا ایستاده اند و به اندازه دقیق کالای هر مشتری را وزن کرده می فروشند. برای اندازه‌گیری برنج و سایر حبوبات از کیل استفاده نمی‌کنند بلکه تمام آنها را با ترازو اندازه گیری می‌کنند و می‌فروشند. اقمشه و پارچه‌جات با ذراع مکی به فروش رسانند فروش حیوانات نیز تابع قانون و به قیمت تخمین شده به فروش می‌رسد. قانون شاهی ایران زمین بدین گونه است. ویژگی چهارم شهر تبریز آن است که آشپزها در مغازه‌های غذاخوری غذا را به بهترین وجه طبخ می‌نمایند. همچنین آنها در و دیوار و کاشی‌های مغازه و تمامی ظروف غذاخوری را باید پاک و تمیز نگاه دارند و الا حق باز کردن دکان را ندارند. صبح زود با دعا و ثنا مغازه‌ها را باز می‌نمایند، سپس غذاها را که عبارت از هریسه پلو، زرده، بریان، کوکو پلو، چلوپلو، مزعفر پلو، آوشله پلو و غیره را طبخ کرده در ترازو اندازه‌گیری نموده و شاگردانشان آنها را توزیع و به فروش می‌رسانند. در کنار ظروف مسی که با قلع سفید شده به خط تعلیق جملات «*و یطعمون الطعام*»، «*لاشرف اعلی من الاسلام*» «*شرف المکان بالمکین و شرف البیت باهله و شرف اهله بسخائه*» حک شده است. بعد از غذا برای اعیان و اشراف تشت و ابریق آورده دستهای‌شان را با آب می‌شویند. اما مردم عوام، نوکرها و غلامان دستهای خود را با لباس‌های خود تمیز می‌کنند. اوضاع آنها بسیار بد است.

اخلاق مذموم ایرانیان

ایرانیان به عشق دوازده امام دوازده صنف سپاه دارند که در مجموع چندین هزار نفر می‌شوند. در ایران تنها اعیان و علما و سران دوازده صنف سپاه در خانه‌های خودشان غذا طبخ می‌کنند. تمام نوکرها و سربازها از بازارها غذا خریده و می‌خورند. حقیقتاً این نوع معیشتشان بسیار زشت است. اما به

خاطر ارزان بودنش انسان می‌تواند هر غذایی که دلش می‌خواهد بخرد. برای انسان‌های مجرد و اهل حساب و کتاب خیلی مناسب است. حتی اگر سرباز سه ماه در بازار غذا بگیرد و بخورد آشپز قادر به دریافت یک ذره پول بیشتر هم نیست. آشپزهایی که کوتاهی بکنند زبانشان را از قفا بیرون می‌کشند. هنگامی که شاه یا سپهسالارشان به سفر بروند آشپزها را همراه خود می‌برند. زیرا تمام سپاه به آشپز احتیاج دارند. بر اساس قانون ایران یک مجرم را کشته یا به صلیب نمی‌کشند. داروغه و محتسب فرد متهم را ابتدا محاکمه می‌کنند. جلادان ده شب و ده روز سیصد و شصت نوع شکنجه را اجرا می‌کنند. حقیر به حاکم گفتم ای حاکم چرا انسانهایی که در نزد خدا محترم هستند را این قدر شکنجه می‌کنید؟ حاکم گفت ای برادر من گناهان اینها با شاهدان عادل اثبات شده و بعد از اثبات این گونه عذاب می‌بینند. از انسان عاصی‌تر و جبارتر وجود ندارد که در برابر پروردگارش ایستاد به همین خاطر این گونه شکنجه می‌شوند. حقیر گفتم اما این نوع شکنجه‌ها در تربیت انسان تاثیری ندارد. در شرع حد واجب است. براساس نص قاطع قرآن «*السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما*» و «*ان النفس بالنفس الایه*». حاکم گفت حقا که زیبا بیان می‌کنی و آن را قبول نمود. اما علی رغم اینگونه شکنجه‌ها فرق ضاله در میان اهالی تبریز وجود دارد. در تبریز چهل و دو عدد کلیسای ارمنی هست.

زیارتگاه اولیا و بزرگان[1]

در محلات سرخاب، چرنداب، گجیلاب و ولیان کوه گورستانهایی وجود دارد که اکثریت مصنفین، مولفین و علما در آنجا مدفون‌اند. اسامی بعضی از این ذواتین که در اینجا مدفون‌اند: امام حفرانه، شیخ ابراهیم کوانان، شیخ

۱. این بخش کاملاً ماخوذ از نزهه القلوب است. مراجعه کنید به: (مستوفی، ۱۳۳۶: ۸۹).

شکرخوان، بابافرج، باباحسن میمندی، شیخ شجاع وکالین، شیخ مالین تبریزی، شیخ حسن بلغاری، شیخ بدرالدین‌کرمانی و شیخ نورالدین بیمارستانی. شعرایی که در گورستان سرخاب مدفون‌اند: انوری، ظهیرالدین فاریابی، فلکی شروانی، شمس الدین سبحانی و فلکی شیرازی رحمهم الله. بزرگان و اولیاالله‌هایی نیز در روستاهای اطراف تبریز مدفون اند از جمله در روستای کجیجان خواجه محمد کجیجانی مدفون است، در روستای سعیدآباد نیز هفتصد نفر از مولفین و مصنفین بزرگ مدفون‌اند. در نزدیکی تبریز و در کوه شهید مزار اسامه سپهسالار پیغمبر است. همچنین در کوه شهید مزار برادر بزرگتر حضرت حمزه قرار دارد که در سفر نهاوند بوده و به عنوان مامور به تبریز می‌آید در راه مجروح شده و به هنگامی که به تبریز می‌رسد از دنیا می‌رود. به غیر از این مزار شیخ ساغوسی و شیخ سلامی نیز در اینجاست. در سرخاب مزار امیه بن عمر بن امیه قرار دارد. همچنین مزار معدن معانی، مفتی اسرار سبحانی، بی‌بدل در تالیف و تصنیف علوم قرآنی حضرت شیخ سیدجان ممی نیز در اینجا قرار دارد. او عمر گرانمایه‌اش را وقف علوم توحیدی نموده بود. پایانی برای علمش و حسناتش نبود. این بیت بر سر قبر سیدممی جان نوشته شده بود وارث علم لدن نبوی رکن یکتای شریعت عالی. همچنین مزار حضرت شیخ تقی وارث علوم کشاف مشکلات نیز در اینجا قرار داشت که حقیر بعد از زیارت قبرش این بیت‌ها را بر روی قبر وی نوشتم:

سالک طائفه اهل طریق — پیشواسی در انک پیر شفیق
یاقدی ری ایله بخاراده چراغ — ارض خلد ایچره اوله اکا دوراغ
روحی شاد اوله الهی دائم — اولیا بنده سی اولسا قائم

در محله سنجاران نیز بعضی اولاد حضرت علی(ع) مدفون است. در کوه سرخاب دو تن با نام‌های عین علی و زین علی از فرزندان آل رسول مدفون‌اند. در محله سرده، سر یکی از پادشاهان قدیم ایران افراسیاب مدفون است. همچنین شیخ نصرالله آق شمس الدین اوغلی استاد سلطان محمد خان نیز در اینجا مدفون است. در تبریز مزارات دیگری نیز وجود دارد که ذکر اسامی آنها باعث طولانی شدن سیاحتنامه می‌گردد. به همین اندازه کفایت می‌کنیم.

اوصاف شام غازان

به همراه هزار نفر از تبریز به طرف غرب خارج شدیم. بعد از پنج ساعت گذر از باغ و بساتین بسیار به روستای آجی سو رسیدیم. این روستا در نیمه راه قلعه قمله است. دویست خانوار دارد و متعلق به حاکم تبریز است. دارای یک مسجد و سه زاویه می‌باشد. تمامی آب روستاهای دشت تبریز در زیر زمین جریان داشته و روستا به روستا گذر می‌کند. البته هزاران چاه آب نیز وجود دارد. آب این روستا شور است به همین خاطر به آن آجی سو می‌گویند. در اینجا نیز کدخدای روستا به استقبال ما آمده و یک ضیافت عالی به ما داد. صبح زود فردای آن روز به طرف غرب حرکت کرده پس از طی چهار ساعت راه به شام غازان رسیدیم. این محل در عهد مغول باغ ارم مثال بود. سلطان محمود غازان در سال ۶۹۴ هـ‌ق/۱۲۹۵م، یک قلعه بسیار محکم و متین در این محل بنا کرده اسمش را شام غازان نهاد. سپس ده هزار نفر از رعایا را در این قلعه اسکان داد و آنها را از پرداخت مالیات معاف نمود. بعد از آن با دعوت از معماران و مهندسین بسیاری از عجم و عرب و هند، برای خود مقبره بسیار عالی و بلندی ساخته است. مقبره شبیه قلعه گالاتا در استانبول است که گنبد آن بسیار بلند است. اما موقعی که من آنجا

را دیدم یک طرف درب این مقبره به خاطر زلزله خراب شده بود. به همراه خان وارد آنجا شدیم و مزار شاه غازان را زیارت کرده به روح آن مرحوم فاتحه خواندیم. در جوار این مقبره یک تکیه بکتاشی وجود داشت که متجاوز از دویست نفر درویش داشت. به خاطر اعتقادی که ایرانیان به سلطان محمود غازان دارند هرساله هزاران گوسفند نذر اینجا می‌کنند. چاه آبی به عمق ده ذراع در آنجا وجود داشت که آبش بسیار سرد بود. در زبان مغولی بدان شمب قین می‌گویند. لکن تبریزی‌ها باتوجه به قبر سلطان محمود غازان به جای شمب قین غازان آن را مختصر کرده شام غازان می‌گویند. این آستانه عظیم در دامنه ولیان کوه قرار داشته و یک بنای عجیب و غریب است. قد سنا الله بسر المدفون العزیز![1]

از این محل به طرف غرب حرکت کرده در دامنه ولیان کوه به روستای ولیان رسیدیم. این روستا سیصد خانوار، مسجد دلگشا، مهمانسرا، حمام، درالضیافه و عمارت‌های آباد و معمور دارد. دارالضیافه‌اش متعلق به تکیه‌ی دراویش مذکور در بالا و از خیرات وزیر سعید خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی است. از این محل نیز به طرف غرب حرکت کرده بعد از پنج ساعت به قلعه قمله رسیدیم.

اوصاف قلعه قمله

این قلعه در سال ۹۹۸هـ‌ق/ ۱۵۹۰م، و در زمان سلطان مرادخان سوم توسط قوجا فرهادپاشا از سرداران عثمانی بنا شده است. در دامنه کوه ولیان قلعه‌ای مربع شکل است. محیط آن سه هزار و هشتاد قدم است. هفت برج و دو دروازه بزرگ دارد. یکی از دروازه‌ها به جانب غرب و دیگری به جانب

[1]. یعنی خداوند ما را به حرمت آن صاحب روح بزرگ مدفون شده بیامرزاد (مترجمین).

شرق باز می‌شود. دروازه شرقی را درب تبریز می‌گویند. خادم جعفر پاشا هنگامی که در زمان حکومتش در تبریز مورد حمله ایرانیان قرار گرفت، فرار کرده در این قلعه متحصن شد. ایرانی‌ها نیز قلعه را در محاصره گرفتند. اما یک شب جعفر پاشا دیوار قلعه را شکافت و با هفت هزار نیرو به ایرانی‌ها شبیخون زد و آنها را تا قلعه تبریز عقب راند. کدخدای جعفر پاشا با نیروهای داخل قلعه تبریز وارد نبرد شده و کشته شد. اما خادم جعفرپاشا مجدداً به شهر مسلط گشت و استحکامات آن را تقویت کرد و به جای یکی از دیوارهای تخریب شده، دروازه بسیار بزرگی نصب نمود و نام آن را گدیک قاپو یا دروازه تبریز نامید.

داخل قلعه صد باب خانه و یک باب مسجد هست. بیرون این محوطه باغ و باغات فراوانی وجود دارد. انگور قمله‌ای، آلوی عباسی و گلابی آن از مشهورترین میوه‌های آن است. هفتاد مسجد در داخل شهر وجود دارد که یازده باب آن جامع است. از جمله آنها مسجد فرهادپاشا می‌باشد که بنای عالی دارد. در کنار شهر، مساجد، مهمانسرا، حمام و بازار وجود دارد. این منطقه سلطان‌نشینی مجزا از تبریز است. هزاران نفر نوکر، کلانتر، داروغه و قاضی دارد. در این محل از ما پذیرایی‌های عالی به عمل آورده هدایایی نیز به ما دادند. در این دیار به حاکم سنجق (معادل ایرانی‌اش شهرستان)، سلطان[1](معادل فرماندار امروزی پایین‌تر از استاندار که والی یا خان گفته می‌شد) می‌گویند. به میرمیران، خان می‌گویند، به وزیر سه پرچم خانلرخانی، به دفتردار اعتمادالدوله، به سردار وزیر سپهسالار، به دربان

۱. در سلسله مقامات اداری صفویه سه عنوان خان، سلطان و بیگ به امرا اطلاق می‌شد. حکام ایالات بزرگ ملقب به لقب خان، حکام میانی را سلطان و حکام کم اهمیت‌تر یا امرای دون پایه که امکان رشد داشتند را بیگ می‌نامیدند (مترجمین).

قوروجی‌باشی، به رییس الکتاب منشی، به رییس یک دسته و گروه کلانتر، به صوباشی داروغه، به رییس چاوش‌ها یساول آغاسی، به رییس ینی چری‌ها دیزچوکن آغاسی، به ینی چری دیزچوکن و به کسی که پذیرای مسافر است مهماندار می‌گویند. امرایی که ذکر آنها گذشت وابسته حکومت و سیاست هستند. قانون ایران چنین است. از این محل حرکت کرده بعد از هفت ساعت گذر از میان باغ و باغچه‌های خرم به سردرود رسیدیم. سردرود ناحیه‌ای بزرگ است که در جانب غرب تبریز قرار گرفته است. به مانند شهرها دارای مهمانسرا، مسجد، حمام و بازار است. کلانترش به نزد ما آمده ما را به مهمانی دعوت نمود. فردای آن روز علی الطلوع برخاسته به طرف شرق و از میان باغ‌ها گذشته به روستای دوشت در کنار رود سردرود رسیدیم. در آنجا صبحانه خورده و استراحتی نمودیم. روستایی آباد در منطقه سردرود که دارای حمام، مهمانسرا و مسجد بود. سپس ادامه داده بعد از شش ساعت به جولان دوروق رسیدیم. این روستا نیز در کنار رود سردرود واقع است. دارای هزار باب خانه، مسجد، حمام، مهمانسرا، باغ و باغات است. از آنجا نیز گذر کرده به روستای القابندلس رسیدیم. روستایی آباد که سیصد خانوار ارمنی و سه کلیسا داشت. از آنجا گذر کرده بعد از سه ساعت به روستای لاکدرخ رسیدیم. متعلق به همسر شاه صفی است. دو هزار خانوار ارمنی و مسلمان داشت و در کنار رود سردرود قرار گرفته بود. در پای کوه سردورد قلعه خرابی نیز وجود داشت. پس از آن به روستای کجاباد رسیدیم. پانصد خانوار و دارای حمام، مهمانسرا و حمام بود. از آنجا نیز گذشته به ناحیه رودقات رسیدیم. ناحیه‌ای در شمال تبریز و پشت کوه سرخاب که دارای صد پارچه روستا بود. در اینجا شکارکنان به مراغه رسیدیم.

اوصاف شهر مراغه[۱]

مراغه شهرستانی مستقل و سلطان‌نشین در محدوده تبریز و ایالت آذربایجان است. حاکمش صاحب یکهزار نفر سرباز، قاضی، کلانتر، داروغه و منشی است. این شهر را هوشنگ شاه ساخته و مرکز قدیم آذربایجان بوده است. شهری مشهور آفاق، آراسته و مزین به کاخ ها، باغها و بساتین و دارای میوه‌های فراوان است. علمای صاحب فن بسیار دارد که از شمار خارج است. فاصله‌اش تا تبریز یازده فرسخ است. بیش از هفت هزار و شصت باب خانه گلی، یازده باب مسجد جامع، شصت باب مسجد، چهل مهمانسرا، چهل تکیه دراویش، یازده حمام و سه هزار عدد دکان دارد. اکثریت مردمش حلاج، بزاز و بافنده هستند. زیبارویانش در ایران زمین مشهور هستند. این شهر بعد از تخریب لشکریان سلطان مراد چهارم روز به روز در حال آباد شدن است. در زمان خلافت مروان اموی شهر مراغه بسیار آباد بوده بطوریکه هفتاد هزار خانوار در این شهر ساکن بوده‌اند. اکنون نیز آثار بناهایشان در دامنه کوه سهند نمایان است. اما این شهر به هنگام خروج هولاکو از طایفه مغول بر علیه خلیفه عباسی خراب گردید. به خاطر قرار گرفتن کوه سهند در شمال و مانع شدن از وزیدن باد شمال، هوای این شهر سنگین است. به همین خاطر شهر در میان دره واقع شده است. آبهای آن از کوه سهند جاریست. از چندین هزار باغ و باغات گذشته همه را آبیاری می‌کند. این آبها در داخل شهر به صورت استخر و فواره در بعضی خانه‌ها روان است. انگور، شیره، پمبه و سبزیجاتش مشهور است. مردمش سفیدچهره چشم درشت و شیرین سخن‌اند. بیشتر مردم در نهان حنفی

۱. این بخش از نوشته‌ها از دو حال خارج نیست. یا اولیاء دچار اشتباه شده و یا همانطور که از متن مشخص است آن را کاملاً تخیلی و با کپی از مطالب نزهه القلوب مستوفی نوشته است (مترجمین).

مذهب هستند. اکثریت اهالی به زبان پهلوی صحبت می‌کنند. افراد فصیح اللسان و بدیع البیان بسیار دارد. مراغه هشت ناحیه دارد که عبارتند از سراچون، بناچون، درجروت، کاردول، هشترود، بهساند، انگوران و قیزیل اوزن. در هر یک از این ناحیه‌ها هشتاد الی صد پارچه روستا وجود دارد. در مجموع پانصد ششصد روستا می‌شود. اما شصت تای آنها مساجد، مهمانسرا، حمام، عمارت و بازارهایی چون شهر دارند. هفت قلعه معمور و آباد دارد. اگر بخواهیم هریک از قلعه‌ها را توضیح دهیم خود کتابی مجلد می‌شود.

از این شهر برخاسته در منطقه‌ای به نام طورناچایری منزل گرفتیم. روستایی فرح بخش با دویست خانوار و دارای گیاهان و نباتات بسیار که در ناحیه اوجان قرار گرفته است. مردمش باغبان و حلاج‌اند. بعد از آن به روستای ستکز رفتیم. اینجا روستایی آباد با هزار خانه و در ناحیه اوجان است. سپس به پیش رفته به شهر قدیم اوجان وارد شدیم.

اوصاف قلعه و شهر قدیم اوجان

این شهر در جانب شرقی کوه اوجان که حایل به تبریز است قرار گرفته و در گذشته شهر بزرگی بوده است. لیکن در استیلای هلاکوخان خراب گردید. گویند بانی نخستین آن بیژن بن کیومرث بن گودرز از پیشدادیان است. در گذشته شهری بسیار بزرگ بوده که به مرور رو به خرابی گذاشته بنابراین مردمش به تبریز کوچ کرده‌اند. در سال ۶۹۶هـ‌ق/ ۱۲۹۷م، محمود غازان قلعه این شهر را تعمیر و ترمیم کرده است. قلعه‌ای مربع شکل در دامنه کوه اوجان است. مساحت این قلعه دو هزار گام است. در طرف شرق یک دروازه آهنی دارد. در حدود صد خانه خالی السکنه دارد. بنا به گفته کلانتر آنجا در حومه بیرونی قلعه سه هزار خانه گلی، هفت باب مسجد، سه حمام، هفت مهمانسرا و ششصد دکان وجود دارد. از محصولات این شهر گندم و باقلا

است که فراوان به عمل می‌آید. آبش از کوه اوجان جاریست. محصول میوه کم دارد. اهالی‌اش شافعی مذهب هستند. اما بنا به مضمون استر ذهبک و مذهبک و ذهابک، مذهب خود را مخفی نگه می‌دارند.

اوصاف قلعه کهروان/ کهران[1]

این قلعه را سیفی قلی‌خان از خوانین افشار در عصر شاه طهماسب و از ترس سلطان سلیمان بنا کرده است. وی تابع هیچ یک از آنها نبود. به هنگام مراجعت قوجه فرهادپاشا از تبریز به بغداد، حاکم قلعه میمندی خان افشار اردوی وی را مورد حمله و غارت قرار می‌داد. قوجه فرهادپاشا بعد از وصول به بغداد، سولاق فرهاد پاشازاده را به سوی قلعه کهروان فرستاد. وی هفده روز قلعه را در محاصره گرفت اما موفق به تصرف آن نگردید. بنابراین به شهرزور بازگشت و قوجه فرهادپاشا نیز حاکم بغداد باقی ماند. حاکم قلعه میمندی خان نیز جسور شده و کاروانهایی که از بغداد عازم تبریز بودند را غارت می‌کرد. او خیانت‌های بسیاری کرد. حتی یک بار با چهل پنجاه هزار سرباز به طرف تبریز هجوم آورد و اطراف شهر را غارت کرد. جعفر پاشا غفلتاً با دوازده هزار نیرو به او حمله نمود و بسیاری از سربازان وی را به قتل رساند و خان افشار را مجبور به فرار کرد. در این حمله جعفر پاشا موفق به تصاحب هفت هزار اسب و شتر و غنایم دیگر شد. بعد از شادمانی، فردای آن روز به همراه هفتاد هزار سرباز و توپهای سنگین عازم تصرف قلعه شد. سه روز قلعه را محاصره کرد و به توپ بست. در روز سوم قلعه فتح شده و میمندی خان را زنده دستگیر کردند. جعفر پاشا یک گوش او را برید و در

۱. کهران نام قلعه‌ای در ولایت خلخال آذربایجان بوده است که مستوفی در نزهه القلوب بدان اشاره کرده و امروزه نام دهی در دهستان خاندانلبیل شهرستان خلخال است. در متون تاریخی عصر سلجوقیان نامش فراوان آمده است (مترجمین).

دستش گذاشت و گفت ای ملعون نگاه کن سربازانت را از بین بردم، قلعه‌ات را فتح کردم، خودت را به اسارت گرفتم و گوشت را بریدم. سپس به جلاد سپرده قصد هلاک او را کردند. اما او را فریب داده ابتدا در قبال آزادیش خواستار اموالش شدند. او نیز هزار کیسه پول و هزار بار پارچه به آنها داد اما جعفر پاشا او را کشت و سرش را به همراه کلید قلعه و دویست بار غنایم به نزد سلطان مراد سوم فرستاد. حالا در درون قلعه مسجدی با نام سلطان مراد چهارم است. یازده سال این قلعه در تصرف عثمانی‌ها بود. قلعه‌ای مدورالشکل بر سر راه بغداد است. محیط آن شش هزار گام است. دو دروازه بزرگ سنگی دارد. یکی از آنها به سمت شمال و دیگری به سمت جنوب باز می‌شود. درب جنوبی را دروازه اردبیل می‌گویند. الان سلطان‌نشین است. هزار سرباز، قاضی، کلانتر، منشی و داروغه دارد. نمایی سنگی، باغ و باغات و هفت هزار خانه دارد. اگرچه شصت مسجد دارد اما در یازده مسجد نماز جمعه می‌خوانند. هفت حمام، یازده مهمانسرا و هشتصد دکان دارد. در شهر همه نوع صنعت وجود دارد اما قلمکاری، پارچه‌های چیت و پارچه‌های چادر زنانه بسیار عالی است. باغ و باغاتش جهان را زینت داده‌اند. از لطافت آب و هوایش زیبارویانش بسیار، خوانندگانش خوش صدا و نوازندگانش مشهوراند. از اینجا به طرف جنوب رفته به روستای شاه بند رسیدیم. روستایی آباد و معمور در خاک اردبیل با هزار باب خانه، مسجد، حمام، مهمانسرا، بازار و عمارت‌هاست. روستای بزرگی است. در اینجا مسجدی وجود دارد که ساخته چغال اوغلی است که دیدنش واجب است. از اینجا نیز حرکت کرده بعد از نه ساعت به شهر اردبیل رسیدیم.

اوصاف پایتخت قدیم ایران، شهر اردبیل[1]

اردبیل در طرف عراق عجم و در خاک آذربایجان قرار گرفته است. نخستین پایتخت سلاطین صفویه و جایگاه شیخ صفی بوده است. زمانی از طرف عثمانی‌ها فتح شده و میرمیران گردیده بود. سپس مجدداً به دست ایرانی‌ها افتاد، قلعه‌اش خراب و اهالی‌اش قتل و غارت شدند. در زمان سلطان مرادخان چهارم توسط خسروپاشا مناطق همدان، درگزین و اردبیل غارت گردید اما مجدداً اردبیل آباد گردیده و حالا خان‌نشین است. شهر اردبیل سه هزار سرباز، داروغه، کلانتر، منشی، قاضی و شیخ الاسلام دارد. تا کوه سبلان یک روز راه فاصله دارد. چهار طرفش در فاصله یک روز در محاصره کوه‌هاست. شهر در میان دشتی وسیع و حاصلخیز و در جنب دریاچه‌ای قرار گرفته است. نخستین بانی آن اردمنی فرزند اردبیل یکی از پادشاهان

۱. بسیاری از مطالب در مورد شهر اردبیل برگرفته از کتاب آثارالبلاد قزوینی است (مترجمین).

«.... مدینه ایست حصینه به آذربایجان خوش خاک شیرین آب خوش هوا در داخل و خارج شهر انهار بسیارست و با وجود آن از اشجار میوه دار چیزی به آن دیار نیست و مدینه در فضای وسیع واقع است و جمیع آن فضا را جبال احاطه کرده و میان آن جبال و شهر از هر طرف یک روزه راه است. از عجایب آنجاست که اگر درختی درآنجا نشانند نیک جا نگیرد وسبب آن بر کسی ظاهر نیست بنا کرده آن را فیروز ملک و آن شهر از دریا به دو روز راه است میان آن درختستان و مرغزار عظیمی است از آنجا می‌برند چوبهایی که از آن طبقها و کاسه‌های چوبین درست کنند و در شهر استادان این مار بسیارند. و از عجایب آنجاست آنچه مذکور کرده ابوحامد اندلسی که دیدم من بیرون مدینه در میدان آن سنگ کلانی که گویی از آهن راست کرده شده است به وزن زیاد از دو صد من چون اهل مدینه به باران شوند آن سنگ بردارند و بشهر آرند پس به حکم حاکم مطلق وحکیم علی الاطلاق تا وقتی که سنگ در شهر باشد باران ببارد و چون باز به میدان برند باران بایستد و موش در آنجا بسیار است نسبت به سایر بلاد و گربه‌ها را در آنجا اعتباری است که در بازارها خرید و فروخت آن کنند و گربه فروشان فریاد کنند که گربه ایست موش گیر شکاری نه گریزنده و به جز موش دست کننده و جمعی هستند که همین سودا کنند و برخی از مردم به دلالی آن قیام نمایند و بعضی در شناخت آن بصارت تامه دارند. و اهل اردبیل مشهوراند به کثرت اکل بعضی از تجار حکایت گرده که دیدم به آنجا سواری را که در پیش آن طبلها و بوقها می‌نواختند پرسیدم از حال او گفتند وی مردیست که گرو می‌بندد در خوردن نه رطل برنج و یک گاو چنان کرد که گفتند و رطل اردبیل یکهزاروچهل درم است آنجا چون مطبوخ شودسه چندان گردد». (آثارالبلاد، ۱۳۷۳: ۱۰ و ۱۱).

ارمنستان بود. قلعه‌اش بعد از فتح بصره و از ترس حملات حضرت عمر بنا شده است. شهر اردبیل در گذشته آنچنان بزرگ بوده که یک طرف آن تا کوه سبلان امتداد داشته است. اما امروز دو فرسخ از شهر تا کوه فاصله است که هر فرسخ دوازده هزار گام و در مجموع بیست و چهار هزار گام فاصله دارد. سبلان کوه بسیار بلندی است که در قله آن همیشه برف است و در زمستان و تابستان برفش نمایان است. به همین خاطر است که آب اردبیل تماماً از این کوه جاری شده تمام مزارع و مناطق را آبیاری می‌کند. آبش تمیز و لذیذ است و بخاطر سریع الهضم بودنش اهالی اردبیل غذا بسیار می‌خورند و از لطافت آب و هوایش مردمش تندرست، تن پرور و زیبارو هستند. سابقاً شافعی مذهب بوده‌اند. شاه اسماعیل آنها را به مذهب جعفری فراخواند. اینک جعفری مذهب‌اند. فاصله میان اردبیل و تبریز بیست و پنج فرسخ است. با اسب دو منزل راه است. هوایش مانند هوای ارزروم است. اگرچه زمستانش سخت و شدید می‌شود اما حبوبات و محصولاتش فراوان است. بطوریکه محصول گندمش برای سال بعد نیز می‌ماند. از هر یک کیلو گندم هشتاد کیلو عایدشان می‌شود. از شدت سرما باغ و باغاتشان کم است. اما بوستان و گلستانشان بسیار است.

اوصاف دریاچه اردبیل

دریاچه کوچکی است که در آب حیات بخش آن هر گونه ماهی یافت می‌شود. در شرق این دریاچه تبریز و جانب غربی‌اش در یک فرسخی ارومیه است. حد فاصل میان اردبیل و این دریاچه باغستان‌ها، جنگل‌ها و روستاهای معمور و آبادان قرار گرفته است. قایق داران در اینجا مشغول جابه‌جایی کالاهای تجار و افراد مختلف به خصوص به ارومیه، دومدومی و دومبولی هستند. وسعت این دریاچه از وان بیشتر است. دور زدن آن با پای

پیاده ده روز زمان می‌برد. آب دریاچه وان به مانند زهر تلخ است اما آب این دریاچه همچون آب حیات شیرین و گواراست. عمق آب هفتاد متر است. این دریاچه در شبی که پیغمبر به دنیا آمده و همزمان طاق کسری و اصنام مکه و گنبد ایاصوفیه فروریخت، پدید آمد. چهل و پنج رودخانه بزرگ و کوچک از چهار سو به این دریاچه می‌ریزند. بزرگ‌ترین آنان رود سبلان است که بعد از آبیاری شهر اردبیل به این دریاچه می‌ریزد. رود کهران نیز به این دریاچه می‌پیوندد. نام دیگر رودها بر من معلوم نشد زیرا دقت نکردم.

اوصاف معادن سنگ سبلان

معدن بزرگی در کوه سبلان وجود دارد که گویا لعل بدخشان است. اما به خاطر اینکه خرج استخراجش بیشتر از درآمدش است بعد از شاه عباس اول تعطیل گشته است. اگر مجدداً راه ندازی گردد مانند جواهری ذی قیمت در هیچ دیاری پیدا نمی‌شود. این کوه سبلان بسیار بزرگ است و در آن عسل‌های بسیار عالی به عمل می‌آید که در عثمانی و ایران نظیر ندارد.

یک سنگ عجیب

در بیرون از شهر اردبیل سنگی صیقلی وجود دارد سیاه، گرد و بسیار سنگین‌تر از آهن که وزنش تخمینا سه قنطار[1] است. کاهنان باستان بر روی این سنگ خطوطی به زبان عبرانی و همچنین نقش صورت انسانی که دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرده حک کرده‌اند. هنگامی که در

۱. مقدار چهل اوقیه از زر یا هزار اوقیه از آن یا دوصد دینار یا هزار دو صد اوقیه یا هفتاد هزار دینار یا هشتاد هزار درهم یا یکصد رطل از زر یا از سیم یا هزار دینار یا یک پوست گاو پر از زر یا از سیم (منتهی الارب) (مترجمین).

قنطار در گذشته واحد وزن در خاورزمین بوده و نسبت به کشور فرق می‌کرده‌است. قنطار در امپراطوری عثمانی برابر با ۵۶. ۴ کیلوگرم بود (مترجمین).

اردبیل باران نمی‌بارد، کوچک و بزرگ این شهر از فقیر و غنی این سنگ را با زحمت زیاد حرکت داده به طرف شهر می‌آورند. در این هنگام و به خواست خدا سه روز و سه شب باران رحمت شروع به باریدن می‌کند و مزارع، روستاها و قصبات را آبیاری می‌کند. سپس اهالی سنگ مزبور را به جای خود باز می‌گردانند و باران قطع می‌شود. عجیب است که سنگ هرچه قدر به شهر نزدیک می‌شود، باران هم به همان اندازه شدیدتر می‌شود. اهالی اردبیل از فرط بارش چشم گشودن نتوانند. نکته اینجاست هنگامی که سنگ را از جای خود بر می‌دارند، دریاچه اردبیل طغیان کرده شروع به غرق نمودن شهر اردبیل می‌کند. زیرا وقتی سنگ را از جای خود بر می‌دارند صخره بزرگ و چهارگوشه ای در آنجا دیده می‌شود که بر روی آن خطوطی چند به عبری و سریانی حک شده و بر روی سنگ دوزاده سوراخ وجود دارد. آب از هر یک از این سوراخ‌ها شروع به جوشیدن می‌کند و تا وقتی که سنگ به جای خود برنگشته جوشیدن آنها قطع نمی‌شود. بعضی از علمای اردبیل به آیه فاضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشر عینا اشاره کرده و می‌گویند این سنگ همان سنگی است که حضرت موسی در صحرا با عصایش دوازده بار بر آن زد و دوازده جویبار جاری شد می‌باشد. اما به نظر اهالی اردبیل این سنگ از طلسم‌های جد پادشاهان ایران شیخ صفی بوده که به مقام قطب اکبر رسیده بوده است.[۱]

در شهر اردبیل به خاطر کوتاهی عمر گربه‌ها، موش بسیار است. لباس اهالی اردبیل بخاطر این موشها پاره پاره شده است. به همین خاطر در این شهر گربه خرید و فروش می‌شود. حتی دلالان گربه نیز وجود دارند. آنها گربه‌ها را در قفسی قرار داده می‌فروشند. به خصوص گربه‌های دیوریگی

۱. این بخش در کتاب نزهه القلوب مستوفی ص ۲۸۵ و ۲۸۶ چاپ سال ۱۳۶۲ اخذ شده است (مترجمین).

بسیار مقبول‌اند. من خود دیدم که هر یکی را به صد قروش می‌فروشند. دلالان به هنگام فروش گربه‌ها این شعرها را می‌خوانند:

ای طالبان مرابه سنوره صیاده
مودبه و هرابه مونسه و طرابه
سراقه دکل غمخواره فاریه ورمز چاره.

ترجمه: «ای طالبان گربه/ گربه‌های شکارچی/
گربه‌های مجازات کننده و مهاجم/ گربه‌های مونس و همدم/
این گربه‌ها دزد نیستند، غمخوار هستند/ راه فراری برای موش‌ها نمی‌گذارند
چیزهای تماشایی دیگری نیز در اردبیل وجود داشت اما از بیانش صرف نظر گردید.

زیارتگاه بزرگان اردبیل

مقبره قطب عالم روحانی ساکن کلبه سبحانی حضرت شیخ صفی بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین ابواسحاق اردبیلی نخستین پادشاه سلاطین ایران و توران در این شهر است. در زیر یک گنبد بسیار مجلل مدفون است. صدها درویش در آن آستانه زندگی می‌کنند. برای زیارت کنندگانش روز و شب نعمت مبذول است. وقفیات بسیار زیادی دارد. شیخ صفی‌الدین در ایران خروج نموده و با عنوان قطب حاکم ممالک ایران بود. بعد از او شیخ حیدر جانشینش گردید. شیخ ابراهیم در خواب دیده بود که با الاغی درآمیخته است. تعبیر خوابش را شیخ صفی این گونه گفته بوده که تو پادشاه بزرگی در ایران خواهی شد. در حقیقت نیز نخستین بار شیخ ابراهیم صاحب سکه و خطبه گردید. از شیخ صفی تا شاه عباس پنج نفر از اولاد وی به سلطنت نشسته و صاحب سکه بوده‌اند.

روستای آرامشاه

از این شهر به طرف شمال حرکت کرده بعد از نه ساعت به روستای آرامشاه رسیدیم. ششصد خانوار و دارای باغ و باغات است.

روستای یارعلی

از آنجا نیز به طرف شمال رفته بعد از هشت ساعت به روستای یارعلی رسیدیم. سیصد باب خانه دارد. اما مسجد ندارد تنها بازار مختصری داشت.

میرزا عماد

از اینجا نیز هفت ساعت به طرف شمال رفته به روستای میرزا عماد رسیدیم. روستایی آباد با هشتصد باب خانه در منطقه دیدهرود است.

بازگشت به تبریز

از میرزا عماد گذشته بعد از هفت ساعت به شهر تبریز وارد شدیم. چند روز دیگر نیز در تبریز استراحت نموده لذت بردیم. کلانتر، داروغه و مهماندارمان کاروان بسیار بزرگی را تدارک دیدند. حاکم شهر، سفارشنامه‌ها و نامه‌هایی به حاکمان شهر خوی، بهستان، چورس و ایروان مبنی بر رعایت حال ما و دادن راهنما نوشته به ما تسلیم نمود. همچنین خان نامه‌ای محبت‌آمیز به همراه ده قطار شتر برنج، انگور خشک، گلابی عباسی، شیره، دو راس اسب کحیلان، چهار راس اسب رنگارنگ و دو نفر غلام گرجی به پاشا و ده تومان پول عباسی، دو تومان بیستی، یک غلام گرجی، یک پوستین سمور ایرانی، یک دست لباس فاخر ایرانی، دو پالتوی پشمی، شش عدد سربند، یک قطار برنج ایروان، یک اسب تازی و یک اسب رنگارنگ به حقیر هدیه نمود. در همان روز با دوستانمان وداع کرده فردای آن روز به همراه حاکم شهر سوار بر اسب شدیم. درحالیکه کوس خاقانی و نقاره افراسیابی نواخته می‌شد ما را

تا محله عین علی در بیرون شهر تبریز بدرقه کرد. در دامنه کوه عین علی مجلس ضیافت بسیار عالی برای ما ترتیب داد که از تعریف و توصیف آن زبانم قاصر است. حاکم در اینجا نیز پنج تومان عباسی به حقیر و بیست تومان آقچه (نقره) به اطرافیان من به عنوان خرجی راه داد. همچنین به کسان ما اقمشه‌هایی از قبیل قطیفه کاشان، سه اطلسی گجراتی و سه دستار محمدی هدیه داد. سپس سیصد سوار یکه سوار را به همراه یساول آغاسی به همراهی ما تعیین کرد. حاکم به یساول آغاسی گفت: ای یساول آغاسی برادر من اولیاء آقا را از راههای امن و راحتی که قیصر زمین سلطان مراد چهارم از ایروان به تبریز آمد راهنمایی کن و از کاروان‌ها نیز خوب مراقبت کن. سپس دوباره سوار اسب شده نیم ساعت همراه ما آمد. بعد از آن خداحافظی کرده همدیگر را بوسیدیم سپس آنها به تبریز بازگشته ما نیز به راهمان ادامه دادیم.

حرکت از تبریز به ایروان

روستای حاجی حرامی

از تبریز به طرف شمال حرکت کرده از میان صحراهای آباد گذشته به روستای حاجی حرامی رسیدیم. روستایی معمور و آباد در محدوده تبریز است. سیصد باب خانه دارد و از وقفیات شام غازان است. گنبد شام غازان از اینجا معلوم است. در اینجا مهماندار پذیرایی خوبی در حق ما نمود. فردای آن روز از این روستا دویست نفر اسب سوار کرایه نمودیم. کلانتر تبریز در اینجا از ما وداع کرده به تبریز بازگشت.

روستای صوفیان

سپس به جانب شمال حرکت کرده بعد از مدتی به روستای صوفیان رسیدیم. در گذشته روستای بسیار بزرگی بوده است. در هجوم مغول ویران شده و هم اکنون قصبه‌ای با هزار خانوار با باغهای ارم مثال است. در این روستا بعضی از بزرگان ایرانی، ارن‌های خراسانی، مولفین و مصنفین مدفونند. قبور آنها را زیارت کردیم لیکن اسامی آنها بر من معلوم نشد. بیش از بیست عدد مزار و گنبد پرنور در این روستا وجود دارد. هر سال در روز عاشورا در این روستا چند صد نفر از اهالی روستا و اطراف آن جمع می‌شوند و آش نذری پخته و مقتل امام حسین را می‌خوانند. اهل روستا شیعه مذهب‌اند، لیکن بعضی‌ها پنهانی حنفی مذهب هستند.

روستای مزیدخان

از اینجا به سمت شمال حرکت کرده بعد از شش ساعت به مزیدخان رسیدیم. روستایی آباد که دارای پانصد باب خانه گلی، باغ، باغچه و آب‌های جاری است. در محدوده تبریز است. دو مسجد، یک مهمانسرای بسیار بزرگ و پررونق، یک حمام و بازار دارد.

روستای کره مش

از این محل نیز به جانب شمال حرکت نموده پس از طی هفت ساعت راه و گذر از روستاها و دشت آباد به روستای کره‌مش رسیدیم. روستایی بزرگ با هزار باب خانه که در محدوده نخجوان است. هفت مسجد، مهمانسرا، حمام و بازار دارد.

روستای وشله

در اینجا نیز دویست نفر سوار گرفته از نیزارها و باتلاقها با زحمت زیاد عبور کرده در کنار رودخانه روستای وشله اطراق کرده یک شب باصفا را در آنجا گذراندیم. این رود از کوههای نخجوان جاری شده به رود ارس متصل می‌شود. سپس در زمین‌های ماسه زار حرکت کرده بعد از دو ساعت به قلعه خوی رسیدیم.

اوصاف شهر و قلعه خوی دلجوی

شهر ارم مثال و زیبای خوی شهری سلطان‌نشین در ایالت آذربایجان است. حاکمش صاحب هزار سرباز، قاضی، مفتی، نقیب، منشی، کلانتر، داروغه، نگهبان، رییس غلامان و مهماندار است. شهر خوی در ده فرسخی غرب مرند قرار گرفته است. قلعه‌ای مربع شکل و مستحکم دارد که در صحرایی مسطح قرار گرفته و هفت هزار گام محیط آن است. خندق‌های چهار طرف آن خیلی عمیق نیست. دو دروازه دارد. درب جنوبی را باب تبریز و درب غربی را باب مرند می‌نامند. در داخل قلعه صد خانه و یک مسجد است. بانی این قلعه فرهادپاشا است. اما بانی شهر قدیمی حیدرشاه است. این شهر چندین بار خراب و آباد گردیده است. در شهر هفت هزار خانه و هفتاد مسجد وجود دارد که در یازده باب آن نماز جمعه می‌خوانند. دو حمام، هفت مهمانسرا و هزار باب دکان دارد. چهار طرفش با باغ و باغستان مزین است. شهری مشک بوی و دارای محبوبگان خوب خوی است. محیط این شهر سیزده هزار گام است. بعد از خرابی در زمان سلطان مراد چهارم به تدریج آباد شده است. عمده محصولاتش برنج و هوایش مایل به گرمی است، پنبه و انگور آبدار نیز دارد. رودخانه آن از کوههای سلماس جاری شده به رودخانه ارس می‌ریزد. باغ و بوستان و گلستانش مشهور است. در میان

میوه‌جاتش گلابی آن بسیار مشهور است. از لطافت آب و هوایش اهالی آن سفید چهره و زیبارویانش حد و حصر ندارد. بعضی از مورخین این شهر را ترکستان و افشارستان ایران زمین می‌نامند. در نواحی این شهر صد و هشتاد روستای آباد وجود دارد. اهالی شهر اکثراً شافعی مذهب و سنی‌اند. شاه اسماعیل در این شهر از هرکس که ریش بلند داشت خراج ریش می‌گرفت. اما از زمان شاه صفی معاف شده‌اند و اکنون مردان این شهر علی رغم داشتن ریش‌های بلند دیگر مالیاتی نمی‌پردازند. در این شهر مزار حضرت شمس تبریزی را زیارت کردم. همچنین مزار امیر بوغای نیز در این شهر است. وی از امرای ترکمان بود که بعد از شکست از فرنگیان از انطاکیه به اصفهان فرار کرده و در سال ۴۹۵هـ‌ق/۱۱۰۱م، در این شهر از دنیا رفته است. مزارش در بیرون شهر خوی آشکار است. بعد از رسیدن به شهر، نزد حاکم خوی رفته و نامه‌های حاکم تبریز را تقدیم کردم. دو روز مهمان این شهر بودیم. بسیار لذت بردیم.

بهستان

بعد از گرفتن هدایایی چند به همراه دویست فرد مسلح سوارکار به طرف شمال به راه افتادیم و بعد از نه ساعت به شهرک بهستان رسیدیم. از توابع خوی است و حاکم مستقلی دارد. در سابق شهری مانند تبریز بوده است. اما در هجوم هلاکوخان مغول خراب گردید. اکنون شهری کوچک با هزار باب خانه، سه مسجد، مهمانسرا، حمام و بازار مختصری دارد. باغ و باغاتش بسیار است.

چورس

از اینجا نیز حرکت کردیم و پس از طی سه ساعت راه به قلعه چورس رسیدیم. حاکم‌نشینی مستقل در محدوده نخجوان است. دو هزار سرباز،

قاضی و دوازده نفر مامور به عشق دوازده امام دارند. قلعه مخمس الشکل آن بر روی یک بلندی قرار دارد. خیلی مستحکم نیست و دیوار ساده‌ای دارد. از بناهای اوزون حسن حاکم آذربایجان است و در زمان سلطان مرادخان مورد حمله وی قرار گرفت. شکاف‌های دیوار را با آهک و گچ پر کرده‌اند. اگرچه بر روی تپه کوچکی است اما در دامنه کوه قرار گرفته است. دروازه‌ای در جانب قبله دارد. در درون قلعه به غیر از مسجد حسن پاشا عمارات دیگری وجود ندارد. در شهر هفت هزار باب خانه نوبنیاد، یازده باب مسجد از جمله مسجد عثمان پاشا اوزدمیرزاده و مسجد فرخشاه بن تیمورخان، هفت مهمانسرا و دویست باب دکان وجود دارد. از لطافت آب و هوای این شهر زنان آن بسیار زیبا و عفیف هستند. از محصولاتش غله و حبوبات گوناگونش در آذربایجان معروف است. سرای‌های نوبنیاد و کاخ‌های منقش بسیار دارد. حاکم اینجا ایوب‌خان فردی خنده رو، محبوب القلوب، نکته‌دان، خوش صحبت و خوش مرام است. در مدت سه شبانه روز جمیع مطربان، خوانندگان و نوازندگان را جمع کرده و با جوانانی زیبا که خدمت می‌کردند، در مصاحبت او بودیم. مهمان نوازی‌اش چون مجلس سلطان حسین بایقرا بود. حاکم در روز چهارم یک دست لباجه، چندین پارچه حریر، پوستین، چندین سربند رنگین، سه تومان عباسی پول نقره به ما هدیه داد. سپس با تمام دوستان وداع نموده با دویست نفر سوار از شهر خارج شدیم و به طرف شرق حرکت کردیم. از رود قره چبوق گذر کردیم. این رود از کوههای چورس سرچشمه گرفته بعد از آبیاری چندین روستا به رود ارس می‌پیوندد. در تابستان آبش کم می‌شود بطوریکه احشام نیز به راحتی از آن عبور می‌کنند.

روستای مللی

سپس به طرف شمال حرکت کردیم. از میان روستاهای آباد گذشته بعد از چهار ساعت به روستای مللی رسیدیم. این روستا از توابع ایروان بوده و در حدود پانصد باب خانه، باغ، باغات، مسجد، حمام و مهمانسرا دارد. این روستا در کنار رود مللی واقع شده که از کوههای سهند جاری شده و به رود ارس ملحق می‌شود.

چمنزار توت آلوسی

از اینجا نیز به سمت شمال و در میان دشت و چمنزارهای وسیع حرکت کردیم. بعد از هشت ساعت راه به توت آلوسی (آلیمی) رسیدیم که چمنزار و یک لاله زار بود. درختان بلند سایه‌دار بسیار داشت. جای مسکونی نداشت، تنها چمنزار و محل کشت است. کلانتر و داروغه روستای نزدیک به اینجا احتیاجات ما را آوردند. یک شب در این محل فرحزا ماندیم. سپس در جهت شمال و در امتداد ساحل رود ارس به راهمان ادامه دادیم.

قفاج/ قاغاج

سپس به آن سوی رود ارس گذر کردیم و به روستای قفاج رسیدیم. این روستا در جانب شرق رود ارس واقع شده و دارای مسجد، کارونسرا، حمام و سیصد باب منزل است. روستایی آباد و معمور که در زمین‌هایش برنج به عمل می‌آید و از توابع ایروان است.

روستای افشار کندی

سپس در جهت شمال و در میان ماسه زارها حرکت کردیم و بعد از چهار ساعت به روستای افشارلی رسیدیم. روستایی آباد از توابع ایروان و دارای هزار باب منزل، مسجد، مهمانسرا، حمام و بازاری مختصر است. در تمام

مزارع اینجا برنج زیرکشت دارند. به خاطر اینکه اهالی این روستا از ترکمانان افشار و سنی مذهب هستند نام روستا افشار کندی می‌باشد. کلانتری مستقلی دارد.

شورگل

سپس از اینجا نیز حرکت کردیم و در امتداد ساحل رود ارس به راهمان ادامه داده بعد از هفت ساعت به شهر شورگل رسیدیم. در سابق شهر بزرگی بوده اما اکنون خیلی آباد نیست. سلطان‌نشین است و حاکمش صاحب هزار نوکر است. مسجد، مهمانسرا، حمام و بازار مختصری دارد.

شرابخانه

از آنجا نیز حرکت کردیم و بعد از ده ساعت به منزل شرابخانه رسیدیم. روستایی آباد که دارای پانصد باب منزل، مسجد و مهمانسرا است.

روستای سیف‌الدین

از آنجا نیز گذشته به روستای سیف‌الدین رسیدیم. این روستا در کنار رود ارس واقع شده از توابع ایروان است. از بناهای سیفی قلی‌خان حاکم ایروان است. اینک متعلق به خود اوست. دارای یکصدو هشتاد باب خانه، مسجد، مزارع برنج، تکیه، مهمانسرا، حمام، بازار و باغ و بوستان است.

روستای تلّ فراق

از اینجا نیز حرکت کرده در جهت شمال به راهمان ادامه دادیم. بعد از پنج ساعت به روستای تلّ فراق رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه، مسجد، تکیه، مهمانسرا، حمام، بازار، باغ و بستان و مزارع برنج. در موقع محاصره ایروان توسط سلطان مرادخان چهارم، هفتاد هزار اصله درخت تنومند باغات این روستا بریده و در سنگربندی ایروان بکار برده است. از آن موقع به بعد

نیز درختان بسیار زیادی در اینجا به عمل آمده است. از این روستا افرادی را نزد حاکم ایروان فرستاده و خودمان فردا صبح در طرف شمال و به سمت ایروان حرکت کردیم. در میانه راه استراحتی نمودیم. مجدداً به راه افتادیم. در راه یک دسته بزرگ از دور نمایان بود. معلوم شد کدخدای شهر ایروان، الوند آقا است که به استقبال ما آمده است. بعد از مصافحه رکاب به رکاب و با استقبال کنندگان به شهر ایروان وارد شدیم.

ورود به شهر ایروانِ آذربایجان

به نشانه شادمانی بیست و یک توپ به هنگام ورود ما به شهر ایروان شلیک کردند. به همراه دسته استقبال کنندگان به قصر حاکم وارد شدیم. کسی داخل قصر نبود زیرا حاکم به عروسی خواهر خود که به ازدواج حاکم باکو درآمده، رفته بود. لیکن کدخدای وی الوند آقا، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های ما را فراهم کرد و در حق ما مهمان نوازی نمود. بسیار بر ما خوش گذشت. سپس کاروانی که به همراه ما از تبریز آمده بودند را به همراه نامه‌های حاکم تبریز و تمام هدایایی که به من داده بودند را به حسن بیگ داده و او را به ارزروم فرستادیم. خود حقیر نیز با چندین نفر دیگر به تماشای شهر ایروان پرداختیم.

ذکر بنای شهر ایروان

در تاریخ ۸۰۱ هـ‌ق/۱۳۹۸م، یکی از سوداگران امیر تیمور به نام خواجه‌خان لاهیجانی بازرگان به این محل آمد و خاک حاصلخیز این محل را پسندید. سپس با کسان و توابع خود در اینجا رحل اقامت افکند و مشغول زراعت برنج شد. با زراعت برنج اوضاع و محصولاتشان روز به روز ترقی کرد و ثروتمند شد. اینجا نیز به تدریج به روستای بزرگی تبدیل گردید. بعدها در سال ۹۱۵هـ‌ق/۱۵۰۹م، شاه اسماعیل پادشاه ایران دستور بنای قلعه

مستحکمی در اینجا را به روان قلی‌خان داد. وی نیز در هفت سال قلعه را ساخت و نامش را روان گذارد. قلعه ایروان در ساحل شرقی رود زنگی قرار گرفته و قلعه بسیار زیبا و مستحکمی است. در سال ۹۲۱ هـ‌ق/ ۱۵۱۵م، سلطان سلیمان‌خان به هنگام سفر نخجوان اینجا را به تصرف لشکریان اسلام درآورد و قلعه مذکور را تخریب و با غنایم بسیار به استانبول مراجعت کرد. بعدها در زمان سلطان مرادخان سوم وزیر اعظم فرهادپاشا به سرداری مناطق ایران منصوب شد و مناطق گنجه، شروان، شماخی، ایروان و نخجوان را تصرف و غارت کرد و تمامی عمارات شاه و فرزندش را ویران کرد. سپس در قلعه ایروان ساکن شد و با مشورت دیگران کاخ توقماق خان را مسکن خود قرار داد. فرهادپاشا در عرض چهل و پنج روز و با کمک صدوپنجاه هزار سرباز اسلام، قلعه را به اتمام رساند و جبه‌خانه و اسلحه‌خانه را نیز کامل کرد. سپس حکومت آنجا را به یوسف پاشا چغال‌زاده که در دربار سلطان سلیمان نشو و نما پیدا کرده بود سپرد و هفتاد هزار نیرو برای محافظت این شهر تعیین کرد. همچنین وی قلعه‌های شورگل، قارص، اردهان و آخسقه را نیز ترمیم کرد. بعد از آن تمرس‌خان اوغلی را به حکومت آن مناطق گمارد و خود به استانبول مراجعت کرد. یوسف‌خان چغال‌زاده با حق و عدالت به حکومت پرداخت. در نتیجه شهر بسیار آباد گردید و هر روستای آن به مانند یک شهر بزرگ شد.

بعد از چندین سال مجدداً در سال ۱۰۱۲هـ‌ق/ ۱۶۰۳م، ایرانی‌ها گنجه و شروان را تصرف کردند و شهر ایروان را هفت روز محاصره کردند. به دلیل نرسیدن نیروی کمکی از ارزروم، نیروهای عثمانی گرسنه و تشنه به ناچار شهر را به توخماق‌خان سردار ایرانی تسلیم کردند. لشکریان عثمانی نیز بدون سلاح از شهر خارج شدند و به قارص و از آنجا به ارزروم رفتند.

این شهر تا سال ۱۰۳۷هـ‌ق/۱۶۲۷م، در تصرف ایرانی‌ها باقی ماند. در طی این مدت شهر از اولش نیز آبادتر و معمورتر گردید. لیکن لشکریان امیرگونه‌خان حاکم ایروان به مناطق قاغیزمان، قارص، چیلدیر، آخسقه و اردهان تجاوز نمودند. حاکمان گرجستان و آخسقه از طریق حاکم ارزروم از دولت عثمانی خواستار حمایت و کمک شدند. دولت عثمانی سفرایی به نزد شاه ایران فرستاد و مشغول تجهیز و آمادگی لشکر گردید. لشکریان بسیاری از آناطولی و روم ایلی در اسکودار جمع شدند. در نتیجه در سال ۱۰۴۴هـ‌ق/ ۱۶۳۴م، سلطان مراد چهارم از اسکودار و با رسم و رسوم و آیین قوانین سلیمانی برای نبرد حرکت کرد. سلطان مراد، بیرام پاشا را به عنوان قائم مقام، مصطفی پاشا سلحدار را به عنوان وزیر دوم، موسی پاشا سلحدار به عنوان مهماندار خیمه سلطانی، نشانجی پاشا به منصب سلحداری و احمدآقا را به منصب چوخه‌دار تعیین کرد. ارتشی بالغ بر دویست هزار سرباز عثمانی در صحرای ارزروم تجمع کردند. جان پولادزاده مصطفی پاشا نیز با سی و یک هزار سرباز از راه رسیدند. در آنجا والی ارزروم خلیل پاشا مورد غضب سلطان مراد قرار گرفت و حکومت ارزروم به کوچک احمدپاشا وزیر سابق شام سپرده شد. این مساله باعث خوشحالی دشمنانش یعنی سلحدار پاشا و مرتضی پاشا گردید. بعد از آن نیروهای عثمانی از ارزروم به حسن قلعه و سپس از طریق راه قارص به ایروان عزیمت کردند. نیروهای عثمانی با بیش از دویست هزار سرباز، ایروان را در محاصره قرار دادند. ایرانیان نیز سربازان عثمانی را به توپ بستند. اما لشکریان عثمانی شجاعانه موفق به گذر از رود زنگی زور شدند. به هنگام گذر از رودخانه، صولاق پاشا در درون آب افتاد اما پادشاه جم جاه او را از آب گرفته نجات داد. بعد از آن فرماندهان عثمانی تمام همت خود را صرف تصرف قلعه ایروان کردند و با

توپ شروع به کوبیدن دیوارهای قلعه ایروان کردند. در این حین تعدادی از سربازان نیز شروع به نهب و تخریب ولایت ایروان کردند. در نتیجه مردم مستاصل شده هر روزه رعایای سنی برای عرض ارادت هدایایی آوردند. سرانجام در روز نهم محاصره، سربازان ایرانی داخل قلعه بر روی دیوارهای قلعه آمدند و با گفتن امان امان ای گزیده آل عثمان کلید درهای قلعه را به نیروهای عثمانی تسلیم نمودند.

فردای آن روز نیز سربازان و تفنگچیان مازندرانی به پابوسی سلطان مرادخان شتافتند. صدای اذان محمدی در قلعه پیچیده و هفت روز برج و باروها را تزیین و مزین کردند. در پنج نوبت نماز سه بار گلبانگ محمدی سرداده شد و سه نوبت توپ و تفنگ شلیک کردند. در عرض چهل روز قلعه ایروان مجدداً تعمیر و ترمیم گردید و مرتضی پاشا به حکومت آنجا انتخاب شد. چهل هزار غازی مسلمان نیز برای محافظت در شهر گمارده شد. سلطان مرادخان نیز به استانبول بازگشت. اما بعد از مدتی پادشاه ایران با صد هزار سرباز به طرف ایروان هجوم آورد و شهر را تحت محاصره قرار داد. بعد از هفت ماه محاصره که ذخایر و مهمات قلعه رو به اتمام بود، مرتضی پاشا حاکم قلعه انگشتر الماس خود را بلعید و از دنیا رفت. بنابراین فردای آن روز نیروهای عثمانی امان طلبیده قلعه را به شاه ایران تسلیم کردند. اما سربازان ایران به تعقیب سربازان عثمانی رفتند، برخی شهید و برخی نیز خود را به رودخانه انداختند. بعضی از آنها که به رودخانه افتاده بودند نجات یافتند و خود را به قارص و بایزید رساندند. بعد از فتح ایروان توسط ایرانی‌ها، سلطان مرادخان چهارم درصدد تصرف بغداد بر آمد و بدانجا حمله کرد. از تاریخ سنه ۱۰۴۵هـق/۱۶۳۵م، تاکنون شهر ایروان در دست ایرانی‌ها باقی مانده و به تدریج آباد گردید.

قلعه ایروان

قلعه ایروان از آنجا که تنها یک لایه است دیگر طاقت حملات شدید را ندارد. هنوز هم آثار توپ‌های لشکریان سلطان مرادخان در بدنه و دیوار قلعه مشخص است. دیوارهایی که فرهادپاشا ساخته چهل ذراع است اما دیوارهایی که توقماق‌خان ساخته پنجاه ذراع ارتفاع دارد. در جانب رود زنگی، خندقی در بیرون حصار نیست، اما در جانب جنوب، شرق و شمال، خندق‌هایی هستند که چون در زمین آبی ساخته شده‌اند، عمق چندانی ندارند. عرض بعضی نقاط خندق به صدوپنجاه ذراع می‌رسد. قلعه سه دروازه آهنی بسیار مستحکم دارد. دروازه تبریز در طرف جنوب است. دروازه میدان که دروازه یایلا نیز بدان گویند به سمت شمال است. میدان چوگان در نزدیکی اینجاست. دروازه سوم نیز دروازه پل نام دارد. به قدر صد عراده توپ بزرگ و کوچک که از عثمانی‌ها باقی مانده در قلعه موجود است. تعداد جبه‌خانه و اسلحه بی‌حد و حساب است. اینجا در محدوده آذربایجان است و به زور به تصرف ایرانی‌ها درآمده است. سه هزار نفر نگهبان و سه هزار سرباز حاکم و هفت هزار سرباز ایالتی در شهر وجود دارد. اینجا قبلاً چندین بار بیگلربیگی بوده است. قاضی، ملا، شیخ، منشی، کلانتر، داروغه، یساول آغاسی قوروجی باشی (رییس نگهبانان) ایشیک اقاسی باشی (رییس تشریفات)، قوللرآغاسی، مهماندار و رئیس تجار دارد. داخل شهر دو هزار و شصت باب منزل وجود دارد. بهترین ساختمان شهر متعلق به امیرگونه خان حاکم شهر است. در سمت چپ این عمارت ضرابخانه‌ی شاه قرار دارد که عباسی و بیستی ضرب می‌کنند. آن سوی محله دروازه یایلا شهر قدیم نام دارد. محله‌ای با کاروانسرا و مسجد و بازار است. در کنار پل، باغ خان قرار دارد. که دارای مسجد، کاروانسرا، حمام و بازار بسیار است. بعد از تصرف آن

در سال ۱۰۴۵هـ‌ق/۱۶۳۵م توسط ایرانی‌ها حصار مستحکم سه لایه کاهگلی در طرف شرقی قلعه ساخته شد که از سنگ هم محکم تر است. درحالیکه مشغول سیر و تماشای شهر ایروان بودیم، چاپاری از طرف حاکم شهر آمد و ما را به عروسی در باکو دعوت نمود. کدخدای شهر نیز ده تومان عباسی به ما خرج راه داد. ما نیز تدارکات لازم را تهیه نمودیم، به همراه چهل نفر به طرف باکو روانه شدیم.

عزیمت به طرف باکو و بیان مشاهداتی که در راه داشتیم.

روستای خواجه باغی

از ایروان به سوی شمال در امتداد رود زنگی و در میان مزارع کشت برنج حرکت کردیم تا به روستای خواجه‌باغی رسیدیم که متعلق به حاکم ایروان بود. روستایی آباد با پانصد باب خانه، مسجد و حمام است.

دمیرجی حسن

سپس راهمان را باز به سوی شمال ادامه دادیم تا بعد از هشت ساعت به روستای دمیرجی‌حسن رسیدیم. اینجا درگذشته شهر ترکمانان بوده و اینک قشلاق ایلات ترکمان است. از اینجا نیز به جانب شمال حرکت کرده تا به شهر گنجه رسیدیم.

شهر گنجه

این شهر در سال ۱۰۱۴هـ‌ق/۱۶۰۵م، توسط قوجه فرهادپاشا از دست شاه طهماسب صفوی خارج شد. از سوی عثمانی‌ها ساری احمدپاشا به عنوان کدخدا و محمدپاشا به عنوان حاکم انتخاب گردیده بود. اما ایرانیان با لشکری عظیم شش ماه شهر را در محاصره قرار دادند. غزات مسلمین (عثمانی‌ها) به دلیل نرسیدن نیروهای کمکی، قلعه را به ایرانی‌ها تسلیم

نمودند. نیروهای قزلباش تمامی سربازان عثمانی را به هنگام ترک گنجه شهید نمودند. سلطان محمد سوم عثمانی به خاطر این رفتار بسیار عصبی شد، اما شهر همچنان در دست ایرانی‌ها باقی ماند. اینک گنجه شهری است معظم که تحت حاکمیت ایرانیان قرار دارد. اما قلعه‌اش را پادشاه ایران تخریب کرده است. گنجه دارای شش هزار خانه، باغ و باغچه، مسجد، مهمانسرا، عمارت، حمام و بازار است. شهر در یک دشت سرسبز واقع شده و قبله‌اش رو به سوی کوه‌هایی است که سر تا سر پوشیده از باغ‌هاست. ابریشم و توت گنجه بسیار مشهور است. گنجه داری هفت ناحیه است که در آن پنبه، برنج و ابریشم به عمل می‌آورند. آهن و نعل اسب گنجه نیز مانند ابریشمش معروف است. این شهر خان‌نشین است و حاکمش سه هزار سرباز دارد. منشی، کلانتر، داروغه و قاضی نیز دارد. در زمان عثمانی‌ها حاکم آنجا خادم حسن پاشا بود که قبلاً بردع را فتح کرده و برادرزاده شاه طهماسب، حیدر میرزا را نیز اسیر کرده بود.

زیارتگاه شهدای عثمانی

بعد از تسلیم شهر توسط نیروهای عثمانی به ایرانیان، بیش از دوازده هزار سرباز عثمانی درحالیکه از شهر خارج می‌شدند توسط ایرانیان شهید گردیدند و اجسادشان را در بیرون شهر دفن نمودند که اینک بدانجا مرقد شهدای روم می‌گویند. چندین بار اهالی آنجا پایین آمدن نور در قبرستان را مشاهده نموده‌اند. سه روز مهمان حاکم شهر بودیم سپس به همراه پنجاه تن از دوستانمان از گنجه به سمت شمال خارج شدیم. در طرف راست، باغ حاکم شهر قرار داشت. از کنار آنجا گذشتیم و به منزل هزار احمدی رسیدیم. اینجا در قدیم شهر بوده است. اینک روستایی است آباد با هفتصد باب خانه، باغ و باغات که متعلق به حاکم شهر گنجه است. مسجد،

مهمانسرا و حمام نیز دارد. ابریشم نازک آن بسیار معروف است. از اینجا نیز به سمت شمال حرکت کردیم و بعد از نه ساعت به روستای منکوچرود (مینگه چویر) رسیدیم. روستایی مسلمان با هفتصد خانه، مسجد و حمام در کنار رود کر است. در آن هیچ کافری ساکن نیست. ابریشمش معروف است. در مقابل رود کور یک روستای ارمنی به نام کندره قرار داشت. آنها با قایقهایی از رود عبور کرده برای شیادی به این روستا می‌آیند. این روستا نیز در محدوده گنجه است. از اینجا نیز حرکت کردیم، از گردنه قوشلونجه گذشته به قلعه ارش رسیدیم.

اوصاف قلعه و شهر عظیم ارش[۱]

این قلعه در ایالت شروان و در خاک ایران قرار دارد. از بناهای کیومرث در عهد باستان است. در سال ۹۹۵ هـ‍ق/۱۵۷۷م. لالا قره مصطفی پاشا از وزیران سلطان مرادخان سوم آن را فتح کرد. بعد از آن نیروهای کمکی ایران رسیدند و قلعه را تحت محاصره قرار دادند؛ در نتیجه جنگی خونین شکل گرفت. لالا مصطفی پاشای دلاور به ایرانیان هجوم برد، ضمن به قتل رساندن سی هزار نفر سرباز ایرانی، سردارشان امیرخان را نیز اسیر کرد. مابقی سربازان ترکمن، گرجی و ارمنی (گوک دولاق) پا به فرار گذاشتند. البته آنان نیز به هنگام فرار در کنار رود «کور» گرفتار نیروهای اوزدمیراغلی عثمان پاشا گشته و همگی کشته شدند. برخی از آنان نیز که از ترس

۱. البته اولیاء از این شهر با نام ارس نام برده است. در منابع عصر صفویه از ولایت ارش نام برده شده است (جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۰۸؛ منشی قمی، ۱۳۵۲: ۳۴۷ و ۱۰۲۰). همچنین در زمان جنگ‌های ایران و عثمانی در زمان صفویه از شخصی با نام علی سلطان ارشی نام برده شده است (اسکندربیگ منشی، ۱۳۷۷، ج۳: ۶۷۱). محمدحسین سلطان نواده عماد الدین بیک شروانی و دختر زاده شاه‌قلی خلیفه مهردار ذوالقدر حاکم ارش بوده است (اسکندربیگ منشی، ۱۳۷۷، ج۳: ۸۸۸).

شمشیرهای عثمانی روی پل شهر جمع شده بودند، در اثر شکستن پل غرق شدند. سپس سردار معظم با توجه به قرارگیری ارش مابین گنجه و شروان آنجا را برای ایجاد یک شهر مناسب دانسته در کنار رود ارس و در باغی بنام شاه، خیابانی حصاری کشیده و در اطراف آن خندق عمیقی حفر کرد. قلعه‌ای به وسعت نه هزار گام، سه دروازه و هفده طابیه که ساخت آن در عرض چهل روز به اتمام رسید. سردار حکومت اینجا را به قیطاسی بیگ که در دربار سلطان مراد نشو و نما یافته بود سپرد. سپس خود راهی باب عالی گردید. حالا این شهر زیبا در دامنه کوه رعناشاه به مانند شهر بورسا دارای هوای لطیف، باغ و باغات و گلستان است. شهر ارش دارای ده هزار خانه کاهگلی و چهل مسجد است. مسجد سلطان مراد، مسجد فرهادپاشا و مسجد قره سنان پاشا از مشهورترین مسجدهایشان می‌باشد. نام شهر ارس به فتح الف و ران و سکون سین است، اما ترکمن‌های ایران و قوموق‌های داغستان آن را «آرش» می‌گویند. چهل محله، چهل مسجد، مدرسه، تکیه و دارالصبیان، شانزده باب حمام، هشتصد باب دکان و هفده قهوه‌خانه و مهمانسرای تجاری دارد. زنانشان بیشتر از دختران قبایل گرج، دادیان، آچیق باش و شوشاد می‌باشند. به خاطر آب و هوای لطیفش، زیبارخانش فراوان‌اند. هفت ناحیه بزرگ دارد. در هر یک صد روستای آباد وجود دارد. از جمله در نزدیکی ارس ناحیه لوند، ناحیه پلونا، روستای سلطانجیق (اوزدمیرزاده عثمان پاشا از پل آنجا عبور کرده) و روستای شایع از جمله روستاهای آبادش است. قبایل ترکمان جهت ییلاق به کوه‌های این شهر می‌آیند. قلعه شکی در این ناحیه نیز آبادان است. اگرچه بعضاً داغستانی‌ها به آن تجاوز می‌کنند اما اینک در دست حاکم ارش می‌باشد. زیرا ارش، خان‌نشین بزرگی میان داغستان و گرجستان است. ارش سه هزار سرباز،

قاضی، منشی و دوازده حاکم دارد. سه روز در این شهر توقف نمودیم. سپس بعد از گرفتن هدایای بسیار از حاکم شهر، همراه با دویست سرباز تفنگ انداز مازندرانی به سمت شمال حرکت کردیم و بعد از طی دو منزل به قلعه شکی رسیدیم.

اوصاف قلعه شکی

این قلعه را در گذشته یکی از ملوک گرجستان به نام الکساندر بنا نموده است. سپس دست حاکمان داغستان افتاده است. بعد از آن ایرانی‌ها و سپس وزیر سلطان مراد سوم یعنی لالا قره مصطفی پاشا آنجا را فتح نموده و به لوندخان اوغلی سپرده است. اما در زمان جلوس سلطان مصطفی به تخت سلطنت، ایرانی‌ها آن را بازپس گرفتند. اینک سلطان‌نشین است و حاکمش صاحب هزار سرباز است. قلعه‌ای سنگین و خوش منظره در ایالت شروان که بر روی یک تپه قرار دارد. دو دروازه با نام‌های گنجه و شروان دارد. سه هزار خانه و هفت مسجد دارد. شهری آباد در حدود داغستان است اما بعضاً جزء گرجستان نیز محسوب می‌کنند زیرا بانی‌اش گرج بوده است. در داخل بازار، مسجد میرزاعلی و داخل قلعه، مساجد مشهور لاغوش اوغلی احمدبیگ و مسجد سلطان مرادخان سوم قرار دارد. مهمانسرا، حمام و بازار متخصری دارد. در باغات این شهر ابریشم بی‌نظیری به عمل می‌آید. از یک محله‌ای در شرق آن، جایی که نهر قنوت به زنگی چای می‌ریزد، گذشتیم. سپس از پل اوزدمیراوغلی عثمان پاشا که بر روی رود قابور است عبور کردیم و به «قیون کچیدی»[۱] رسیدیم. در آنجا مکانی را دیدیم که استخوان انسان‌های بسیاری بر روی هم انباشته شده بود. از دوستم علی آقا درباره

۱. به معنای گذرگاه گوسفند (مترجمین).

آنها سوال پرسیدم. وی پاسخ داد: «اینجا میدان جنگی میان لالا مصطفی پاشا سردار سلطان مرادخان سوم و بیست هزار سرباز ایرانی از تبریز، مغان، لور[1] نخجوان، قره باغ، قزان و قزاق می‌باشد. فرماندهان عثمانی از قبیل اوزدمیراوغلی، محمدپاشا حاکم حلب و مصطفی پاشا حاکم ایالت مرعش به یکباره هجوم بردند، در نخستین گام ده هزار سرباز ایرانی را کشتند. مابقی آنان یعنی ده هزار سرباز دیگر در همین محل «قیون کچیدی» مانند مور و ملخ به رودخانه افتاده، غرق شدند. در این جنگ عظیم، چهل هزار شاهسون از تیغ لالا مصطفی پاشا گذشتند. گور به گور شود عثمانی! این استخوان‌ها باقیمانده آن شاهسون‌ها هستند ...» رفیقم سپس برای روح کشته‌شدگان آن جنگ فاتحه خواند. بعد از آنجا از میان دشت‌های وسیع عبور کرده به رود آقسو رسیدیم. این رود را ایرانی‌ها گیلان چای می‌گویند. از کوههای ارش آمده با رود کور تلاقی می‌کند. از رود آقسو گذشتیم بعد از سه ساعت به ناحیه‌ای به نام محمود آباد رسیدیم. در این دشت عظیم دویست پارچه روستای آباد وجود دارد. می‌گویند سالی هزار بار شتر ابریشم در این محل به عمل می‌آید. هر روستایی برای خود یک قصبه ایست. مسجد، حمام و بازارهای شاهی دارد. مردمش ارامنه، گوک دولاق، ترکمن، مغول و قوموق هستند. قوم دیگری هم هست که به آنها «ایت تیل» می‌گویند.

احوالات قبیله ایت تیل (زبان سگ)

در زبان مغولی ایت تیل به معنی زبان سگ است. زیرا آنها به هنگام جنگ آوازهای کریهی چون عوعو و وق وق سگان از خود در می‌آورند. آنها شبیه کردهای نزدیک ماردین بودند که به همراه ملک احمدپاشا افندی آنها را

۱. شاید منظور چلبی خان‌نشین لوری در قره باغ باشد (مترجمین).

تارومار کردیم. یک قوم بی‌مذهب، بدمشرب و جیفه‌خوار که خود را از نسل حضرت حمزه می‌دانند. آنها در مورد نماز، روزه، حج و زکات هیچ چیزی نمی‌دانند. یک زن با هفت هشت مرد ازدواج می‌کند. اگر از این زن فرزندی به دنیا بیاید با اینکه تعیین پدر او کار بسیار دشواری است لکن این حرامزاده‌ها برای آن راه حل ساده‌ای یافته‌اند. به این صورت که به کودک یک سیب می‌دهند کودک سیب را به هر یک از کسانی که ادعای پدری وی را دارند پرتاب می‌کند، سیب به هریک اصابت کرد او به عنوان پدر کودک شناخته می‌شود. بعد از آن زن متعلق به آن مرد شده و هیچ کس حق تعرض به وی را ندارد. اینها قوم خبیثی هستند که در ایران به موم سوندرن (شمع خاموش کنان) معروف‌اند. در هیچ کجای دنیا هیچ قومی را به مانند آنها ندیدم. آنها نسبت به شاه و حاکمانشان بسیار مطیع هستند.

اوصاف قبیه قیتاق

در این دیار قبیله‌ای بنام قیتاق وجود دارد که بیست هزار نفرند. مکانشان در حوالی داغستان است که برای خرید و فروش به ارش و شکی می‌آیند. انسان‌هایی با چهره‌ها و هیکل‌های عجیب هستند. سرهای آنها چون دیگ بزرگ است، موهایشان چون توبره، ابروانی به پهنای دو انگشت، شانه‌هایی پهن و کشیده، سینه‌هایی فراخ، کمرهایی باریک، رانهایی چاق، کف پاهایی پهن، چشم‌هایی گرد و صورتهایی سرخ و گرد دارند. شافعی مذهب‌اند. در هنگامی که به بازارهای شکی و ارش می‌آیند صحرا را پیاده طی می‌کنند. آنها سپس بر عرابه‌های مخصوصی که گاومیش‌های خاصی آنها را می‌کشد سوار می‌شوند. این امر به خاطر این است که اسب‌ها و قاطرها قادر به تحمل هیکلهای آنها نیستند. بر سرهایشان عمامه می‌گذارند، سبیلهایشان را می‌تراشند و ریش‌های بلندشان را به دو طرف آویزان می‌کنند. هنگامی که

محتشمانه به اطرافیان سلام می‌کنند گویی که قوم دجال‌اند. بی اندازه عجیب و غریب و اغوز طائفه هستند. آنها اسباب خنده مردم گیلان، شروان و شماخی هستند.

زبان و اصطلاحات قیتاق‌ها یکی از شعبات قوم مغول

موری (اسب)، آجرعه (اسب نر جوان)، کووان (مادیان)، اوتغان (بچه شتر)، قولون (بچه اسب)، نو (خرس)، توقاء (سگ)، طاولای (خرگوش)، سوسار (خرچنگ)، قاقا (خوک)، کرمون (سنجاب)، یلغان (سمور)، جومران (موش)، جیران (آهو)، وتعان (فیل)، اومستم (پشم قاقم)، حینه (گرگ)، شبولاسون (قره قولاق)، تمکن (شتر)، لاوشه (قاطر)، هوکو (گاو)، میغون (گربه)، اهمین (عنکبوت)، پوواسود (کهله)، قومریغا (مورچه)، بسلقون (تمساح)، هکیه (بستر رودخانه)، دقاو (مرغ)، دقاوون (سرو)، سقرجه (سار)، لاچین (شاهین)، تیلکو (شراب)، ایتاوون (کبک)، بتوقجین (پرنده) جیغه (بچه پرنده)، جاق جای (صحرای برهوت)، سورهن (اسم پادشاه)، شنب (مزارستان)، جاد (دشمن)، شنب‌بای (گورکن).

اصطلاحات بسیار زیاد دیگری نیز دارند. ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم. العارف تکفیه الاشاره. قیتاق‌ها از مغولان منطقه ماهان هستند که به زبان مغولی صحبت می‌کنند. مغولی نیز ترکی است. این طایفه را در منطقه محمودآباد تماشا کرده سپس راهمان را به سمت شمال ادامه دادیم تا به کنار روستای گیلان چای آمدیم. روستایی با ششصد خانوار در ولایت شروان و در کنار رود گیلان که ساکنانش اوغوز و ترکمان‌اند. از اینجا نیز به سمت شمال حرکت کردیم تا به شهر نیاز آباد رسیدیم.

اوصاف شهر نیاز آباد

این شهر در ولایت شروان قرار دارد. از بناهای یزدگرد شاه است. در گذشته شهری بزرگ بوده اما بعدها مغولان، قوموق‌های داغستان، قیتاق‌ها و دیگران دست به دست هم داده شهر را خراب کردند. حالا آثار باقی مانده نشان از عظمتش در گذشته دارد. قوجه فرهادپاشا از سرداران سلطان مرادخان سوم در اینجا قشلاق می‌نمود. اما بعد از ترک نیازآباد، قلعه را خراب کرده است. اینک سرحد ایران و داغستان است. چهل مسجد، چهل محله، مهمانسرا، حمام و بازار دارد. حاکمش سلطان‌نشین است و صاحب هزار نوکر، دوازده حاکم و کلانتر است. شهری بزرگ و آباد با شش هزار خانه باغ و باغچه‌دار وجود دارد. زیبارخانش بسیار، مزارع وافر، خیرات و برکاتش متکاثر، نعمت‌ها فراوان و چشمه‌هایش جاری است. اما حصار داخل شهرش خراب است.

زیارتگاه اوشار بابا (افشار بابا)

این شخص از خلیفه‌های جد اعظم ما، تُرک ترکان، حضرت خواجه احمد یَسَوی است. بیش از صد نفر از درویشان ایرانی به خاطر اعتقاد به او و طریقتش در تکیه ساکن‌اند. هرآنکه به تکیه رفت و آمد می‌کند مشمول نعمت می‌گردد. مزار اوشار بابا زیارتگاه عام و خاص است. اکثریت اهالی این شهر حنفی مذهب هستند، زیرا این شهر در ایالت شروان قرار دارد. ایالت شروان هفتاد، هشتاد سال تحت حاکمیت عثمانی‌ها بوده است. در این شهر دوستانمان را برداشته به جانب شمال حرکت کردیم و بعد از مدتی به روستای فرح زار رسیدیم. این روستا در حوالی شماخی و رود آقسو قرار دارد. پانصد باب خانه، مسجد، کاروانسرا، حمام و بازار مختصری دارد. مهماندارش رعایت بسیاری در حق ما نمود. از اینجا نیز برخاسته به جانب شمال ادامه مسیر دادیم. در مکانی که شکارگاه شاه سلطان محمد خدابنده

کور بود غذا خوردیم. بعد از آن به روستای تیل چایی رسیدیم. نام رودخانه‌اش را گوگسو نیز می‌گویند، از داغستان جاری شده در اینجا به رود کور ملاقی می‌ریزد.

کوه ییلبیز[۱]

از کوه ییلبیز رودهای بسیاری جاری شده در اینجا به رود کور ملحق می‌شود. رودهایی که از کوه ییلبیز به سمت شمال جاری می‌شود به دریای خزر می‌ریزند. رودهایی که به سمت جنوب جاریست به دریای سیاه روانه می‌شود. رودهایی هم که از سمت ییلبیز جاریست عموماً به رود قوبان ملحق می‌شود، رود قوبان نیز در کنار جزیره طحان به دریای سیاه می‌ریزد. ییلبیز کوهی است به غایت بلند و مرتفع که در چهار طرف آن چهار حکمران وجود دارد و در شرق آن قبایل آبازه (آبخازی) ساکن اند. طولش هشتاد منزل است. در دامنه‌های این کوه اقوام منگرلی، گرجی، آچیق باش (ایمرتی)، شوشاد، کارتیل و دادیان ساکن‌اند. طول این منطقه تا گرجستان چهل منزل است. حد فاصل تفلیس و سریر الان دامنه‌های کوه ییلبیز می‌باشد که طولش نوزده منزل است. داخل این کوهستان در سمت ییلبیز مملکت چرکس است. در آن قبایل چرکس از جمله قبارطای، بسی، بولتقای، ختوفای، ممسوخ، بوزه دوق، تقاقوزانا، شفاکه و دیگر قبایل‌اند که در دامنه‌های آن زندگی می‌کنند. طولش هشتاد منزل می‌باشد. با این حساب طول کوهستان ییلبیز، دویست و چهل منزل می‌باشد. این کوه بسیار بلند است و مانند خورشید از دور مشخص است. این کوه یکی از

۱. کوه yalbuz یا Yelbisدر افسانه‌های ترکی، یکی از منشعبات کوه قاف به نام البرز است (مترجمین).

دوازده کوه عظیم در جهان است. هیچ کس تاکنون تا نیمه آن نیز نتوانسته برود. هر نوع مخلوقی در این کوهستان وجود دارد.

روستای گوگسو

همانطور که در بالا ذکر شد، در روستای گوکسو اقامت گزیدیم. اینجا روستای بزرگی است، کلانتر و مهمانخانه دارد. هفتصد باب خانه و باغ و باغات دارد. ابریشمش معروف است. تمامی اهالی‌اش سنی هستند و به شاه اسماعیل خراج ریش می‌پرداخته‌اند، اما حالا در زمان شاه عباس دوم از تمامی تکالیف معاف هستند. این روستا یکی از روستاهای آباد منطقه شماخی است. از اینجا نیز برخاسته در جهت شمال و در میان دشت‌ها هفت ساعت حرکت کرده به روستای آقسو رسیدیم. این روستا نیز در منطقه شماخی و دارای هزار باب خانه، مسجد، کاروانسرا، حمام و باغ و باغات است. رود آق چای از داخل آن گذشته و به رود کور ملاقی می‌ریزد. سرچشمه این رود کوههای شروان است که بعد از آبیاری مزارع برنج شروان در اینجا به رود کور ملحق می‌شود. از اینجا نیز به جانب شمال حرکت کردیم تا به قلعه شماخی رسیدیم.

اوصاف قلعه شماخی

نخستین بانی شماخی، یزدگرد از پادشاهان قدیم ایران است. بعدها پادشاهان مختلفی آن را تصرف نموده‌اند. ولایتش هفت حاکم دارد، اسم اصلیش شام اخی بوده که به شماخی معروف گشته است. احتمالاً ساکنان اولیه آن از شام آمده باشند. داغستانی‌ها بدان شمخی و گیلانی‌ها شام اقی می‌گویند اما صورت صحیح کلمه شماخی است. چهل و هشت قاضی، چهل ناحیه، هفتاد قلعه و یکهزار و سیصد روستای آباد دارد. شهری قدیمی و آباد است. اولامه‌پاشا از وزرای سلطان سلیمان و پیری‌پاشا والی قرامان به دستور

سلطان سلیمان برای تصرف این شهر بدینجا شتافتند. اعیان شهر کلیدهای قلعه را به خدمت پیری پاشا آورده مطیع عثمانی‌ها گردیدند. حکومت شهر نیز از طرف سلطان سلیمان به پیری پاشا سپرده شد. شاه طهماسب با اطلاع از تصرف آن اقدام به محاصره شهر کرد و بعد از هفت ماه محاصره با امان شهر را به دست آورد و حکومتش را به برادرش القاص میرزا سپرد. اما القاص میرزا بعد از سه سال حکومت از ترس جانش از دست شاه طهماسب، شروان را ترک نمود و به دربار عثمانی پناهنده شد. او ابتدا به کفه آمد و از آنجا سوار بر کشتی شد و به باب عالی رفت. در دربار مورد احترام و محبت بسیاری قرار گرفت. ماده تاریخ ورود وی مطیع اولدی سلیمان زمانه میرزا القاص سنه ۹۵۴ می‌باشد. میرزا القاص مدتی در کاخ پرتو پاشا به سر برد.

در آن میان، سلطان سلیمان به همراه لشکریانش از ادرنه به استانبول آمد و از دروازه ادرنه وارد شهر گردید. القاص میرزا که در کنار مسجد شاهزاده نظاره‌گر این صحنه بود، از این همه هیبت و دبدبه حیران ماند و به نزد سلطان سلیمان رفت و به وی گفت: «ای گزیده آل عثمان چگونه است که شما با این همه عظمت در برابر برادرم پادشاه ایران نمی‌ایستید». بعد از تحریک القاص میرزا برای حمله به ایران، سلطان سلیمان آماده لشکرکشی شد و القاص میرزا را نیز در سفر جنگی‌اش به وان و آذربایجان همراه خود برد. ماده تاریخش «شاه شاهان ایلدی طهماسبه عزم سنه ۹۵۴» می‌باشد. هنگامی که لالا مصطفی پاشا از تبریز به شروان رفت، القاص میرزا نیز چون مدتی در شروان حکومت نموده بود همراه وی به آنجا رفت. آنها شهرهای نخجوان، ایروان، گنجه و شروان را تخریب نمودند به هنگام بازگشت خبر فوت شاه طهماسب را شنیدند. آنها قلعه شماخی را محاصره نمودند و بعد از هفت روز آن را از دست فرزند شاه طهماسب خارج کردند. سپس شروع به

ترمیم و آبادانی شماخی کرده مقدار زیادی سلاح و سرباز در آنجا مستقر کردند. القاص میرزا به حکومت محمود آباد در شروان گماشته شد. بعد از درگیری‌های بسیار در شروان و دست به دست گشتن شهرها، سرانجام ایرانی‌ها شماخی و دربند را مجدداً به دست می‌آوردند. از آن زمان به بعد حکومت این شهرها در دست ایرانی‌ها باقی مانده است. شماخی اینک خان‌نشین است. قاضی و دوازده حاکم دارد. قلعه‌اش یک حصن حصین است که در کنار رود کور و بر روی یک تپه بلند قرار گرفته است. قلعه داخلی بسیار مستحکم و معمور دارد. اما قلعه پایین دستی‌اش کمی خراب است. قلعه هزار نفر سرباز، نگهبان و نوکر دارد. داخل شهر حدوداً هفت هزار باب خانه گلی آباد وجود دارد. از هر طرفش رودی می‌گذرد، باغ و باغاتش حد و حساب ندارد، بیست و شش محله دارد: محله‌های میدان و شابوران از مهمترین محلاتش است که در آن محله خانه‌های بسیار زیبایی وجود دارد. هفتاد مسجد دارد: مسجد دیوعلی که بسیار قدیمی است قبلاً متعلق به شاه طهماسب بوده است، مسجد بزرگ که در بیرون قلعه است از آثار شاه صفی است، در صحنش حوض و سقاخانه وجود دارد. در اطرافش حجره‌هایی برای طلبه‌ها وجود دارد. مسجد دیگر، مسجد فرهاد پاشاست اما به خاطر اینکه اوقافی است درهایش مسدود بود اما مسجد بسیار زیبایی به سبک رومی است. مسجد اوزدمیرزاده که اینک مدرسه شده است، در داخل آن مفتی شهر تدریس می‌کند. هفت مدرسه، طعام خانه، چهل باب مکتب کودکان و هفت حمام دارد. حمام شابودی بسیار لطیف و از همه زیباتر است. این مسجد حوض و فواره‌های زیبایی دارد. حمام میدان، حمام قزاق خان، حمام فرج خان و حمام حسرخان بیرون قلعه قرار دارند. حمام حسرخان از دیگر حمام‌ها مشهورتر است. به غیر از اینها در هر باغی نیز یک حمام و یک

حوض قرار دارد. چهل و چهار کاروانسرا دارد که مهماندارانش بسیار خوب هستند. هرکس اتاقش را بدون اینکه قفل کند می‌بندد و در بازار به فروش کالا و امتعه مشغول می‌شود. تنها نگهبانان مراقب آنها هستند. ایالت شروان تا به این حد امن و امان است. شماخی دویست دکانچه دارد که در آن کالاهای ارزشمندی یافت می‌شود، قهوه خانه‌هایش نیز بسیار زیبااند. محصولات زمینشان برنج، پنبه، هفت نوع انگور، گلابی‌های عباسی، ملجه و هندوانه است. هوایش معتدل و سبک است زیرا شهر در اقلیم پنجم قرار دارد. زیبارخانش ممدوح جهان‌اند. مردمش اکثراً سنی مذهب هستند و علما و صلحایش بسیار است. آنها به جماعت نماز می‌خوانند. هفت روز در نزد خان شماخی تقی‌خان مهمان بودیم. در طی این مدت بسیار لذت بردیم. تقی‌خان مردی صاحب طبیعت، فارسی خوان، مرد میدان و صاحب اذعان بود. با اعیان و اطرافش انس و الفت بسیاری پیدا کردیم. بعد از آن خان هدایای بسیاری به ما عطا کرد و هزار اسب نیز برای رفتن ما به باکو و شرکت در عروسی خان ایروان در اختیار ما قرار داد.

زیارتگاه پیر درکوه

ما از شهر خارج شدیم و به طریق شکار در جانب شمال حرکت کردیم. در سر راه به زیارتگاه پیر درکوه برخورد کردیم. در آنجا شیخی صاحب کرامت به نام علی قوچ دده ساکن بود. از آنجا نیز به جانب شمال حرکت کردیم و بعد از شش ساعت به آستانه پیر مریزات سلطان رسیدیم. اطرافیانم مهمان کلانتر شدند اما من مهمان پیر آستانه شدم. عوام به صاحب قبر شیخ مرضا می‌گویند اما صحیحش مریزات است، البته به دیری بابا نیز معروف است. در فارسی به معنی کسی که همواره زنده است معنا می‌دهد. وی شیخی صاحب ارشاد بود که در دامنه این کوه سجاده‌نشین بوده است. او را خرقه‌ای

پشمین پوشانده و به صورت چماتمه نشانده‌اند. صورتش را به طرف قبله برگردانده و سرش را بر روی یک سنگ قرار داده بودند. بدنش چون پنبه سفید بود و اصلا چروک نشده بود. خدامانش شب و روز در آنجا خدمت می‌کردند و آستانه پرسعادتش را پاک و تمییز می‌کنند. در آستانه سعادتش رایحه عود و عنبر ذائقه هر رهگذری را نوازش می‌دهد. آستانه آن با آستانه امام رضا در مشهد برابری می‌کند. کسانی که وارد آنجا می‌شوند آسایش و آرامش بسیاری احساس می‌کنند. حقیر برای زیارت وارد آنجا شدم و برای روح شریفش سوره یس تلاوت کردم. در تکیه تاریخ فوتش نوشته نشده بود به همین خاطر ندانستم چه زمانی از دنیا رفته است. اما خواجه صلاح الدین نامی که صاحب حال بود اطلاعاتی از وی در اختیار ما قرار داد. وی گفت در نزد شیخ ابراهیم شروانی موذن بوده با زیارت‌های متعدد به مقام ارن واصل شده است. صبح‌ها با شنیدن صدای عرش، اذان سر می‌داد. حضرت شیخ ابراهیم نیز او را مزیرات مزیرات صدا می‌زد به همین خاطر جسدش پوسیده نشده و تر و تازه مانده است. در زندگی‌اش مراقبه داشته و واعظ ناصحی بوده است. هرکس مرقد او را زیارت کند در عرض کمتر از هفت روز به خواسته‌اش می‌رسد. بعد از زیارت آستانه به جانب شمال به راه خود ادامه داده و از میان روستاهای سرسبز و پرباغ گذشته به روستای خرج رسیدیم.

در آنجا شیخ حضرت رضا را زیارت نمودیم. این شیخ از خلیفه‌های دیری باباست. تکیه‌اش زیارتگاه عام و خاص است. خدابنده از پادشاهان ایران تکیه بزرگی در آنجا بنا نموده است. اوقافش بسیار و خیراتش وافر است. از اینجا نیز به جانب شمال حرکت کرده بعد از هفت ساعت به کاروانسرای قوزلی رسیدیم و در آنجا منزل گرفتیم. روستایی در نزدیکی آن وجود نداشت. کاروانسرایی بزرگ در داخل باغ است و از بناهای شاه اسماعیل است. سپس

از اینجا حرکت کرده به منزل آلتی آغاچ رسیدیم. ایرانی‌ها بدانجا شش درخت می‌گویند. کاروانسرایی بزرگ با چمنزارهای باصفا داشت اما روستایش ویران شده بود. این منطقه تابع ناحیه مسکر است. از اینجا نیز به طرف شمال گذر کرده به زیارتگاه خضر زنده رسیدیم. قبه بزرگی بر سر مزارش بود. جسدش سالم و تر و تازه بود. اوزدمیرزاده عثمان پاشا که به وی معتقد بود ضمن زیارتش در هنگام صیدوشکار در آبادانی زیارتگاه نیز می‌کوشید. اینک زیارتگاه شروانی‌هاست. بعد از زیارت به حرکتمان در شمال ناحیه مسکر ادامه دادیم و در حدود شهر شابوران به قصبه رکال رسیدیم. روستای رکال دیگری نیز در نزدیکی شماخی وجود دارد که البته خیلی کوچکتر از اینجاست. این قصبه مسجد، کاروانسرا، حمام، بازار، باغ و باغات و سه هزار خانه دارد. قبل از این تحت حاکمیت خان دربند بوده اما اینک در دست حاکم باکوست. اکثریت اهالی‌اش از ترکمان‌های کوچ نشین سنی هستند. سپس در کنار رود رکال مشغول صرف غذا شدیم. در آن میان مشاهده کردیم که از جانب دریای خزر گروه کثیری سرباز اسب سوار در حال تاخت به سوی ما هستند. بعد از آنکه نزدیکتر شدند دیدیم آنها حاکمان ایرانی گنجه، ایروان، باکو، مغان، گیلان و لور هستند که همراه با زیردستان خود و با بیش از ده هزار اسب سوار از طایفه‌های ترکمن، مغول، قوموق، قالموق، گیلان و قوزان همراه با طنین کوس افراسیاب و نفیر خاقان به سوی ما در حرکت‌اند. بعد از آنکه به ما رسیدند خان شماخی از میان آن همه اسب سوار به سوی حقیر جلو آمده و به من گفت: «هی اولیاء آقا، ببینید، خان ایروان هم می‌آید.» خان نزدیک‌تر شده بر روی اسب با من مصافحه نمود. آنگاه با خان‌های ایروان و گیلان هم سلام و علیک و روبوسی کردیم. طی سه ساعتی که طول کشید به باکو برسیم با آنها نیز آشنا شدیم.

وقتی به قلعه باکو نزدیک شدیم، آنقدر توپ به نشانه شادمانی شلیک کردند که قلعه باکو همچون مرغ سمندر در آتش شده بود. آمدن ما به شهر همزمان شده بود با رسیدن ایلچی‌های مسکو، هشترخان، سرای و غیره که برای خان باکو هدایایی آورده بودند. معلوم شد این کارها برای نمایش قدرت و توان توپخانه خودشان بوده است. در هر صورت در اولین روز جمعه ماه محرم سال ۱۰۵۷هـ‌ق/۱۶۴۷م به باکو وارد شدیم.

ضیافت حاکم باکو

باکو شهری است در سرحد ایران که در ایالت شروان قرار گرفته است. خان باکو به ما خوش آمد و خیر مقدم گفت. سپس ما را به ضیافت خود دعوت نمود. بعدالضیافه به مناسبت عروسی خان مبارکباد گفته بسیار دعا و ثنا کردم. سپس نامه محمدپاشا والی ارزروم را به همراه هدایایی مانند تسبیح مروارید، پارچه‌های ابریشمی فرنگی و شمشیر را به خان باکو تقدیم کردم. خان نیز تشکر بسیار نمود. بعد از آن نامه‌های خان تبریز و نخجوان را نیز به خان دادم. در نامه‌ها از این حقیر بسیار تعریف و تمجید نموده بودند. در انتها حاکم به این حقیر یک دست لباس ایرانی و ده تومان بیستی شاهانه احسان کردند. بعد از اتمام مهمانی خان ایروان، من را به کاخ همشیره خود دعوت نمود و ده روز و ده شب در آنجا ماندیم. در آنجا بسیار بر ما خوش گذشت.

اوصاف قلعه باکو

قلعه باکو از سوی داراشاه و برای مقابله با پادشاه مسکو بر روی تپه‌ای بلند در ساحل دریای خزر ساخته شده است. دروازه‌ای در سمت غرب قلعه وجود دارد. جنسش از آهن نخجوانی است. مساحت قلعه هفتصد گام است. هفتاد برج دارد و ارتفاع دیوار قلعه چهل ذراع است. به خاطر قرار گرفتن بر روی

صخره خندقی ندارد. در داخل قلعه هفتاد خانه قدیمی گلی وجود دارد. مسجدی به نام «حیدرشاه» و یک مسجد بی‌مناره در آنجا وجود دارد. خبری از مهمانسرا، حمام و غیره نیست. اما بیرون قلعه و در کنار دریا شهری با هزار خانه، باغ و باغچه، مسجد، مهمانسرا، حمام و بازار وجود دارد که از سه طرف با دیوار محصور شده و سه دروازه دارد. دروازه گیلان رو به سمت شمال، دروازه باب الابواب رو به سمت جنوب و دروازه بندر که در طرف غرب قرار دارد. از اینجا هفت عدد مناره بزرگ معلوم بود. سه حمام داشت که از میان آنها حمام میرزاخان بسیار عالی بود. بازارش آن قدر باشکوه نبود. از آنجا که باکو هم‌مرز مسکو است، سه هزار سرباز شاهسون و غلام دارد. باکو خان‌نشینی مستقل در ایالت شروان است که حاکمش صاحب سه هزار سرباز، دوازده حاکم، قاضی و هفت ناحیه است. چندین بار قزاق‌های مسکو از نهر ایدیل آمده و مناطق گیلان و باکو را نهب و غارت نموده‌اند، چرا که در فاصله سیصد میلی مقابل آن سرزمین مسکو است. حتی در آن سالی که اوزدمیرزاده قلعه را فتح نمود و قبادپاشا حاکم قلعه بود، به تشویق ایرانیان پادشاه مسکو به محاصره باکو آمد. اما هردوی آنها از عثمانی‌ها شکست خوردند. حالا استخوانهایشان بر روی یک تپه بلندی در کنار دریا باقی مانده است.

هوای شهر ملایم است. در مزارعش برنج، کتان، باغ و بوستان به عمل می‌آید. پنبه‌اش نیز بسیار لطیف و مرغوب است. اما آبش بوی نفت می‌دهد. در هفت نقطه نزدیک به شهر معادن نفت وجود دارد که هر یک به نوعی هستند، زرد، قرمز، سیاه و. . . . در نواحی مسکر و سدان از توابع باکو مردمش شمع عسل و شمع روغن نمی‌سوزانند، بلکه نفت سیاه در چراغ‌های خود گذاشته آن را روشن می‌کنند. اهالی باکو به غایت تندرست و تن

پرورند، زیبارخان و دلبران بسیاری دارد زیرا شهر در عرض هجدهم قرار دارد. اکثر اهالی شهر باکو، سنی مذهب اند. از باکو تا دربند از ساحل دریا چهار منزل راه است که حد فاصل آن روستاهای منطقه مسکر هستند که بسیار آبادند. اهالی باکو عشایر ترکمانی هستند که همواره با چادرهایشان جابه جا می‌شوند. شابوران در شرق باکو و در فاصله سه منزلی و شماخی در غرب باکو و در فاصله پنج منزلی است. گیلان نیز در شمال باکو قرار دارد. باکو همانند بندری برای شهر شماخی است که همواره سفرا و تجار بسیاری از چین، خطای، ختن، قالموق و مسکو به اینجا آمد و شد می‌کنند. اهل مسکو به صورت مستمر به باکو می‌آیند، از اینجا نمک، نفت، زعفران و ابریشم می‌خرید به مسکو می‌برند و از دیار مسکو، پوست سمور و سنجاب و چرم بلغاری می‌آورند سپس از باکو به سایر نقاط ایران می‌برند. بخشی از این امتعه هم از راه گیلان به ایران صادر می‌شود. در برخی مناطق باکو زمین‌های شوره زار وجود دارد که اگر آدم و یا اسب پایش را روی آن بگذارد، پایش می‌سوزد. حتی مسافرین کاروان‌ها بعضاً دیگ خود را روی زمین داغ می‌گذارند تا خوراک داخل آن دیگ پخته شود. حکمت عجیب خداست.

رودخانه «کور» نزدیک محله‌ای در شمال شهر باکو به دریا می‌ریزد. عمق رودخانه چندان عمیق نیست. بعضاً قزاق‌های مسکو با کشتی‌های مجهز خود وارد این رودخانه می‌شوند و شهرهای ایران را نهب و غارت می‌کنند. آنگاه اسیرانی را که در ایران گرفته‌اند را به بازار گیلان برده، می‌فروشند. ما از طرفی شهر را تماشا می‌کردیم و از طرفی دیگر در عروسی شرکت کرده لذت می‌بردیم. اگر بخواهم جشن عروسی را توضیح دهم خود یک کتاب مدون می‌شود. در انتهای سفر تقی علی‌خان حاکم ایروان و

اشرف‌خان حاکم باکو هدایای چون سمور ایرانی، کنیزکان گرجی و طاوس به ما اهدا کردند. همچنین حاکم ایروان ضمن تعهد دادن مبنی برای ارسال کاروان‌های تجاری به عثمانی، به محمدپاشا افندی والی ارزروم هدایای بسیاری مانند پوست سمور، ده جفت کمان گیلانی، شش غلام گرجی، ده جفت دندان ماهی و سه عدد عنبر خوشبو به علاوه نامه‌های محبت آمیز برای وی فرستاد. همچنین به این حقیر ده تومان بیستی خرج راه و به همراهانم ده تومان عباسی احسان نمود. سپس با تمامی اعیان باکو وداع کرده به طرف جنوب حرکت کردیم.

عزیمت از قلعه باکو به گرجستان

به همراه صد نوکری که حاکم باکو و ایروان به ما داده بودند از طریق شوره زارهای کنار دریا رو به سمت جنوب حرکت کردیم. در راه معادن نفت را تماشا می‌کردیم. معادن روغن نفت هم در لب دریا و هم در ناحیه «مسکر» از زمین جوشیده و خارج می‌شوند. در نتیجه، روی زمین حوض‌هایی مانند چشمه‌های آب گرم ایجاد شده‌اند که روغن نفت روی آب آنها جمع می‌شود. نفت سالانه هفت هزار تومان عایدی برای شاه ایران دارد. کارگران چشمه‌های نفت، شبانه داخل حوضچه‌های نفت شده تا صبح نفت لازم را در خیک‌ها پر می‌کنند. سپس تجار نفت آنها را خریده و به مناطق مختلف برده به فروش می‌رسانند. هشت رنگ نفت وجود دارد، اما نفت زرد بسیار مورد مقبول است. نفت سیاه را به ازبکستان، هندوستان، عراق، کردستان، گرجستان، داغستان و عثمانی حمل کرده و قلعه‌هایشان را با این نفت چراغان می‌کنند. همچنین در هنگام جنگ این نفت سیاه را با اشیای کهنه آتش زده بر سر و صورت یا زیر پاهای سربازان دشمن می‌ریزند. این نوع نفت برای مهمات شهر و قلعه ضروری است. تمام مشعل‌هایی که در دربار

شاه ایران مشتعل‌اند به وسیله نفت باکو است. چشمه‌های نفت، نگهبانان شبانه روزی دارند. زیرا اگر آنها آتش بگیرند دیگر خاموشی ندارد، به همین خاطر در کنار چشمه‌های نفت تپه‌هایی از خاک درست کرده‌اند تا اگر احیاناً جرقه‌ای به آنها برخورد کرد، مردم و اهالی سریع آمده آتش را با خاک خاموش کنند. راه دیگری برای خاموش کردن آنها وجود ندارد. همچنین در روی صخره‌ها و غارها نیز چشمه‌های نفت وجود دارد.

ناحیه مسکر

از اینجا نیز به جانب جنوب و در کنار دریا به راهمان ادامه دادیم تا به ناحیه مسکر رسیدیم که محل زندگی ترکمن‌های چادرنشین است. در این دشت عشایر مغول، قومون، ترکمن و ترکمان‌های یقه قشلاق می‌کنند. ناحیه‌ای بسیار حاصلخیز است. بعد از این ناحیه و به هنگام گذر از ساحل دریا جسد ماهی عظیمی را دیدیم که طولش صد گام بود. دو سر داشت یکی در دم که شبیه به سر مار بود و دیگری سر بزرگی که به بزرگی گنبد حمام بود. گویی همان اژدهاهایی است که در داستان‌ها توصیف شده‌اند. در فک بالای ماهی صدوپنجاه دندان وجود داشت. در قسمت پایین دهانش نیز صد و چهل دندان بود. هر یکی از دندانها یک ذراع طول داشت و به مانند ران انسان کلفت بود. گوشهایش مانند گوش فیل و چشمانش بسیار بزرگ بود. تمام وجودش پر از مو بود. حقیقتاً ماهی بسیار مهیب و ترسناکی بود. تمامی اهل باکو و شماخی و دربند جمع شده و به تماشای او می‌پرداختند. خواجه صاری خان نامی که سیاح در دریای خزر بود درخصوص این ماهی این گونه نقل می‌کرد که این ماهی مخصوص دریای خزر است که دریانوردان اسم آن را نهنگ پیل گوش گذاشته‌اند. تمامی ماهی‌ها از آن می‌ترسند. همچنین ماهی کپی و مینا از ماهیانی‌اند که یک ذراع طول دارند. لپاته، سرخ اندام،

سبز و سیهی از دیگر گونه‌های ماهی در دریای خزر هستند که به مانند مائده موسی بسیار خوش مزه‌اند. به گفته دریانوردان دریای خزر از دریای سیاه بزرگتر است و به هیچ دریای دیگری متصل نیست و به تنهایی دریای بزرگی است و به مانند دریای سیاه جزیره ندارد اما بنادرش بسیار است. تلاطم آن از دریای سیاه شدیدتر است. طولش تا به دیار فغفور می‌رسد که پایان اقلیم هفتم است. غرب آن سرزمین مسکو است. شرقش مناطق گیلان، ازبک، بلغار، قالماق، چین، فغفور و قزاق است. در زمستان میان مسکو و سرزمین قزاق‌ها هفت ماه یخبندان می‌شود تا جایی که تاتارهای قالماق از روی یخ‌ها عبور کرده، سرزمین مسکو را نهب و غارت می‌کنند و اسیرانی را که می‌گیرند، در بازارهای چین، خطای و ختن فروخته ثروتمند می‌شوند. اما آن بخش‌های بحر خزر که در مجاورت قلعه‌های گیلان، باکو، دربند و ترَک[1]قرار دارند، یخ نمی‌زنند، چرا که هوای این مناطق ملایم است. خلیجی نیز در جنوب باب الابواب یا دمیرقاپو وجود دارد. دریا نزدیک سرزمین آوار و در کنار رود ترک در سرزمین قزاق‌ها به آخر می‌رسد. دریای طولی که طول آن چهار هزار میل است. عمق آن سیصد ذراع است. در آن حدود هزار کشتی وجود دارد. کشتی بانانش آنچنان مهارتی در دریانوردی ندارند و از قزاق‌های مسکو بسیار می‌ترسند به طوریکه بعضاً در دریا وارد جنگ با آنها می‌شوند. آنها کشتی‌های خیلی بزرگی ندارند و بیشتر آنها از نی ساخته شده است. از کنار دریای خزر به جانب شرق و در میان دشتهای هموار گذر کردیم و به شهر شابوران رسیدیم.

۱. منطقه‌ای در شمال داغستان در روسیه کنونی (مترجمین).

اوصاف شابوران

شهری آراسته در ولایت شروان است که جزء دربند به حساب می‌آید. شابوران از بناهای اسفندیارشاه در عهد باستان است. بعدها توسط هلاکوی مغول خراب و خانه‌هایش با خاک یکسان گردید. اگرچه مجدداً آباد گردید. شابوران توسط وزیر سلطان مرادخان سوم اوزدمیرزاده عثمان پاشا هنگام فتح قلعه دربند، به تصرف درآمد. اما بعدها در اثنای جلوس سلطان مراد چهارم، ایرانی‌ها که شروان را تصرف کرده بودند موفق به تصرف شابوران نیز شدند. اینک سلطان نشینی در نزدیکی دربند است. شابوران در آخرین قسمت اقلیم پنجم قرار گرفته و از لحاظ آب و هوا، بعد از تبریز از شهرهای ممدوح ایران است. هفتاد مسجد و هفتاد محله دارد. از مساجد معروفش مسجد طوقماق خان، مسجد افشارخان، مسجد اوزون حسن که مانندش در هیچ جای دیگر نیست. به همین خاطر عثمان پاشا همراه سپاهیانش برای اقامه نماز جمعه از دربند به شابوران آمد و در این مسجد نماز خواند. مسجدی واجب السیر است که داخل ساختمانش ظریف کاری‌هایی زیبایی صورت گرفته و با سنگ مرمر سنگ فرش شده است. هرکس با دیدنش انگشت به دهان می‌ماند. از این شهر حرکت کردیم. بعد از گذر از میان کوچ نشینان در صحرایی دور از دریا به روستای چرض رسیدیم. این روستا در نزدیکی دربند قرار گرفته و متعلق به حاکم داغستان میخاییل شاه است. اوزدمیرزاده عثمان پاشا آن را به وی هدیه داده است. بعدها ایرانی‌ها آن را تصرف کردند اما کماکان در دست میخاییل شاه باقی ماند. پانصد باب خانه، مسجد، حمام، کاروانسرا و بازار دارد. مردمش اکثراً از قوموق‌های داغستان‌اند. زرخ‌های خوبی در آنجا درست می‌کنند. از اینجا نیز به طرف جنوب و از میان ناحیه مسکر گذشته به قلعه دربند رسیدیم.

اوصاف بندر باب، یعنی شهر باب الابواب، سد اسکندر ذوالقرنین و قلعه دمیر قاپو

بنابر قول بعضی از مورخین، بانی نخستین آن اسکندر ذوالقرنین پادشاه عرب بوده است. او بعد از ایجاد سد اسکندر به دربند آمد و با مشاهده این منطقه که در کنار کوهستان و ساحل دریا قرار دارد، به مشورت با حکمای اطرافش پرداخت و تصمیم گرفت که دریای خزر را به دریای سیاه متصل کند. لذا مهندسان ذوفنون را دعوت کرد. در عرض سه روز تا رود فاشه در نزدیکی دریای سیاه را بررسی کردند. آنها ارتفاع دریای خزر را بیست برابر بیشتر از دریای سیاه تشخیص دادند. نقیب‌ها و کوهکن‌ها را دعوت کرده مشغول حفر کوهها گردیدند. اما اطرافیان به اسکندر اعتراض کردند و گفتند ای اسکندر تو فقط مامور ساخت سد دربند بودی اقدام به این عمل بی‌فایده است زیرا برای انجام این کار و حفر کوه‌ها هزاران خزینه پول و عمر نوح لازم است. در طالع شما هم تنها سی و دو سال حکومت نوشته شده و بعد از آن خواهید مرد لذا دست از این کار بکشید زیرا کارهای مهمتر از این دارید. اسکندر همچنین در آن شب خواب مخوفی دید. لذا از این فکر بیرون آمد. اسکندر به آن کفایت کرد که بین این دو دریا سه سد عظیم و سه خندق پهناور ساخته شود. این سد در شرق با ایران و توران و در غرب با اقوام دشت قبچاق شامل بنی اصفر، کریمه و روس هم مرز است. حالا در کوه داریال و در میان کوهستان ییلبیز، دیواری سه لایه و خندقی سه لایه وجود دارد که این حقیر آن را مشاهده کرده است. کسانی که از کریمه به دیار قوموق می‌روند آن را می‌توانند ببینند.

بعضی‌ها می‌گویند منظور از سد یاجوج و ماجوج که توسط اسکندر بنا شده همین است. اما به نظر من اینگونه نیست. به گفته ابن اسحاق، اسکندر

هشتصد و هشتاد و دو سال قبل از ولادت پیامبر بوده است و از زمان هجرت پیامبر تا کنون ۱۰۵۷ سال می‌گذرد. در واقع از زمان اسکندر تا به امروز هزار و نهصد و سی و نه سال می‌گذرد. به همین خاطر برخی نقاط سد ویران شده و در برخی جاها تنها برج و باروی آن باقی مانده است. خندق‌های عمیقش نیز با ماسه و شن پر شده است. این نکات ظریف برای آنها پنهان مانده است. بعضی می‌گویند اسکندر از قعر زمین و در هفتاد روز آب دریای خزر را به رود فاشه متصل کرده است اما این حقیر بدان اعتراض کردم. بنده به هنگامی که در سال ۱۰۵۰هـق/ ۱۶۴۰م، به قلعه آزاق می‌رفتیم در ساحل رود فاشه توقف کردیم. آبش چون آب حیات لذیذ بود. اما آب دریای خزر از زهر هلاهل بدتر است. اگر کسی بخواهد با آن آب طهارت کند شرمگاهش به مانند آتش می‌سوزد. پس چطور می‌شود از زیر زمین تا رود فاش آب به هم وصل شود اما باز آب رود فاش از شکر شیرین‌تر و لذیدتر باشد. پس این فکر اشتباهی است. اسکندر شهر دربند را در کنار سد دربند ایجاد کرده است. قلعه دربند از میان کوه تا داخل دریا وارد شده و بسیار مستحکم است.

اوصاف قلعه دربند دمیرقاپو

نخستین بانی آن اسکندر ذوالقرنین است که در نبوت او اختلاف است. بعدها در زمان یزید بن عبدالملک اموی از دست خوارج خارج شد و تمام اهالی داغستان به اسلام مشرف گردیدند. بعد از آن بارها محاصره شد و گاه ویران و گاه معمور و آباد بوده است. سرانجام در سال ۹۸۶هـق/ ۱۵۷۸م، وزیر سلطان مراد سوم، اوزدمیرزاده عثمان پاشا با سپاهی بی‌شمار به این قلعه یورش برد و قلعه را به تصرف در آورد. همچنین حاکمش چراغ سلطان (استاجلو) را نیز اسیر کرد. عثمان‌پاشا سپس برای ایالت شروان حاکم تعیین

کرد و قلعه را تعمیر و ترمیم نمود. غازیان مسلمان عثمانی از این قلعه به دفعات به دیگر نقاط شروان شبیخون زده هفتاد قلعه را به تسخیر خود درآوردند. در داخل قلعه هزار نفر غلام، چهار ستون سپاهی، ده اتاق جبه خانه، ده اتاق ادوات توپخانه، شصت عدد توپ، پانصد صندوق سلاح و دیگر لوازمات جنگی گذاشته پانزده هزار سرباز را برای محافظت آنجا گمارد. در سایه عدالت وی این مناطق بسیار آباد و معمور گردید. راههای مناطق دشت قبچاق، چرکسستان و داغستان باز شده و از کریمه مهمات و دیگر لوازم بدانجا وارد شد. اما بعدها بخاطر نرسیدن نیروهای کمکی، ایرانیان دربند را تصرف کردند. غازیان مسلمان عثمانی نیز از راه داغستان به چرکسستان و سپس به کریمه آمدند. این منطقه بسیار خوب آباد گردیده و حالا در دست ایرانی‌ها خان‌نشین است. دوازده حاکم، منشی، کلانتر، یساول، نگهبان، نه هزار نوکر، دو هزار غلام گردن کلفت و چیگ‌یین دارد. با خان قلعه ملاقات کردم و نامه‌های خانات ایروان، گیلان و باکو را تقدیمشان کردم. سپس قصری که رو به دریا بود را در اختیار ما گذاشت. خان فردی هشتاد ساله و دائم الخمر است. نامش شفیع‌خان بود. اما فردی بسیار نکته شناس، شعرآشنا، خطاط و خوش صحبت بود. به این حقیر پنج تومان احسان نمود و هر روز خرج ما را به مهماندار می‌داد.

سبب نامگذرای قلعه به دمیرقاپو این است که اسکندر دربی آهنین برای سدی که بنا نمود قرار داد و نگهبانانی بر آن گمارد. آن درب آهنین تا زمان انوشیروان در جای خود ثابت و برقرار بود. لذا بدان قلعه دمیرقاپو گفته می‌شود. دومین بانی آن انوشیروان است. سومین بانی یزدگردشاه، چهارمین بانی شاه اسماعیل و پنجمین بانی آن عثمان پاشا اوزدمیراوغلی است. امواج دریا دیوارهای سمت غرب که در کنار دریای خزر است را به شدت می‌کوبد.

این دیوارها را خزرشاه بعد از یزدگردشاه بنا کرده و بر روی اسکله آن در کنار دریا تاریخ بنایش را به فارسی نوشته شده است. از کنار دریا سدی که اسکندر بنا نموده مشخص است که چه دیوار عریض و طویلی است. اگر پادشاهان بخواهند می‌توانند بندری از این قلعه تا آنجا درست کنند. برج و بارویش داخل دریا نمایان است. دیوارها تا کنار دریا در فاصله یک تیر کمان هستند. قلعه بر روی یک پشته مرتفع پنج ضلعی ایجاد شده است. حقیر تاکنون این چنین قلعه‌ای را ندیده‌ام. استاد مهندس‌اش قلعه را به سه قسمت تقسیم کرده و هر یک از دروازه‌ها را با سه لایه آهن محکم نموده است. یک قسمت قلعه به کوه حائل است. دومین دروازه به داخل شهر باز می‌شود. دو دروازه دارد. آن که به قسمت پایین شهر است نیز دو دروازه دارد یکی دروازه مسکور که از طرف شرق به ناحیه مسکور است. کسانی که از این در خارج می‌شوند با اسب و عرابه به قلعه شماخی می‌روند. دیگر دروازه به دشت قپچاق، کریمه، چرکسستان است. اما اسب و عرابه در داغستان جواب نمی‌دهد. تنها عرابه‌های مسکو هستند که تا قلعه ترک غازان و دشت قپچاق کار می‌کنند. سومین قسمت قلعه رو به طرف دریاست. داخلش خیلی آباد نیست. اخیراً نگهبانان قلعه برای نوکران مشغول ساخت خانه بودند. عرابه‌هایی که از باکو و گیلان می‌آیند در این قسمت می‌ایستند. در این دریا چندین کشتی کار می‌کند. به همین خاطر قلعه ارزشمندی است. شکل قلعه مربع و یازده هزار و شصت گام مساحتش است. هفتاد برج دارد که در هریک از آنها یک مدرسه و مسجد نیز وجود دارد. برای چراغ‌های طلبه‌ها از باکو نفت سیاه می‌آورند. در آشپزخانه‌اش سوپ گندم توزیع می‌کنند. از این جهت قلعه دربند به خوبی محافظت می‌شود و شب‌ها با نفت سیاهی که از باکو می‌آید، چراغان می‌گردد تا به شهر حمله

نشود. زیرا این قلعه هفت دشمن جانی دارد. یکی قزاق‌های مسکو هستند که با کشتی‌های خود همواره به این محل آمده و نواحی پیرامونی آن را غارت می‌کنند. آنها به خود قلعه وارد نمی‌شوند، چرا که در آنجا هفتاد توپ وجود دارد که از دوره عثمانی به جا مانده است. دشمن دیگرشان عثمانی‌ها، کریمه و قالماق‌ها هستند. دیگر دشمنشان از جنوب چرکس‌ها و قوموق‌های داغستان هستند. دشمنشان در شرق طهمورث‌خان گرجی است. به همین دلایل است که نگهبانان پیوسته قلعه دربند را محافظت می‌کنند و به محض کوچکترین تعرض آتش روشن کرده و مردم شهر را باخبر می‌کنند.

عمارت‌های درون قلعه

هر یک از سنگ‌های مورد استفاده شده در دیوارهای قلعه به اندازه یک فیل است بطوریکه پنجاه نفر هم نمی‌توانند آن سنگ‌ها را تکان دهند. داخل قلعه هزار و دویست خانه گلی وجود دارد. در قسمت جنوبی شهر قصری هست متصل به دیوار که از زیباترین قصرهای ایران زمین است. مسجدی نیز به این قصر متصل است که مناره‌اش فرو ریخته است. در نزدیکی این مسجد حمام زیبایی به سبک عثمانی قرار دارد که بانی‌اش معلوم نیست. در نزدیکی دروازه شرقی قلعه، مسجد، کاروانسرا و حجره‌های اوزدمیرزاده عثمان پاشا قرار دارد. بیرون قلعه یک محیط بسیار آراسته وجود دارد که در آن هزار باب خانه قرار دارد. در سه طرفش باغ و باغات فراوان‌اند. دارالطعام ندارد، اما مسجد، کاروانسرا، حمام و بازار بسیار دارد. اکثریت اهالی‌اش از طریق ابریشم امرار معاش می‌کنند. اکثریت قوموق‌ها زره‌های بسیار زیبایی درست می‌کنند. مردمش سنی شافعی هستند. شهر به گفته ابن‌حوقل در

آخرین بخش اقلیم پنجم در عرض هجدهم قرار گرفته و آب و هوایش ملایم است. طول النهارش[1] هفده ساعت و هفت دقیقه و دو ثانیه است.

در فاصله سیصد مایلی دریا ولایت مسکو، غازان و الاطر می‌باشد. ماورای آن دشت قپچاق و صحرای برهوت است. در این صحرا و در این بیست سال اخیر اقوام طیشی شاه، مویونجاق خان و قالماخ خان کوچنشینی می‌کنند. آنها تا دیار کریمه شبیخون زده همه جا را غارت می‌کنند بطوریکه در کنار رود کوکملی در نزدیکی قلعه آزاق مصطفی پاشا گرجی را شهید کردند. آنها دین و دیانت، کفر و ضلالت نمی‌دانند چیست. آنها به مانند حیوانات قوی جثه و صحرانشین هستند. اکثریت آنها با دریافت مجوز به اطراف غازان و مسکو رفته روغن‌های خودشان را به فروش می‌رسانند. اخیراً نیز با راهنمایی تجار مسکو شروع به رفت و آمد به دربند کرده‌اند. سالانه هزاران نفر از چین و ماچین، خطای و ختن، فغفور و مسکو برای تجارت به دربند می‌آیند و از این کار درآمد بسیاری به دست می‌آورند. هنگامیکه دربند در دست عثمانی‌ها بود، سالانه از اسکله این شهر و کلاً ایالت شروان، دویست و چهل و هفت بار شتر پول حاصل می‌شد و برای برقراری صلح و آرامش مقدار بسیار زیادی علوفه به حاکم داغستان می‌دادند. حالا نیز قانون عثمانی‌ها در آنجا جاری است. براساس نوشته دال محمد افندی ایالت شروان هفتاد قضا (شهرستان)، هفت‌خان نشین و دوازده سلطان‌نشین دارد. همچنین براساس آن نوشته، تیمار و زعامتی نداشته و امکان خلع ید حاکمان نیز وجود ندارد. اهالی‌اش همواره دعا می‌کنند که مجدداً عثمانی‌ها حاکم آنها گردند. هنگامی که ما در آنجا بودیم از طرف استانبول شخصی گوک دولاق آمده و به خان خبر فتح قلعه حانیه در دریای مدیترانه و تولد

۱. به معنای فاصله میان طلوع تا غروب خورشید است (مترجمین).

شاهزاده محمد فرزند ابراهیم خان را داد. آنها بسیار شادمانی کردند و همه جا را هفت روز و هفت شب چراغانی نمودند. سنی‌های شروان، شماخی و گیلان نیز بسیار خوشحال شدند و به رقص و پایکوبی پرداختند.

زیارتگاه دربند

یزید بن عبدالملک که از زنی عاتکه نام متولد شده بود، همراه با لشکریان شام برای جنگ با خوارج به دربند آمد و در اینجا جنگ عظیمی رخ داد. بیش از هفتصد صحابه در آن جنگ شهید شدند. آنها را در یک میلی دیوارهای غربی دربند دفن کردند. بر روی قبور به خط ثلث و کوفی تاریخ و اسم و رسم آنها نوشته شده است. در بین آنها هفتاد صحابه که راویان حدیث بودند نیز وجود داشت. بر روی بعضی قبور به خط عثمانی نوشته‌هایی وجود دارد. اگر بخواهیم تمام آنها را بنویسیم سیاحتنامه بسیاری طولانی می‌شود. زیارتگاه جبل اربعین یعنی زیارتگاه چهل مقام که به خاطر چهل قبر بزرگوار بدان نام معروف گشته و زیارتگاه دده قورقوت که شروانی‌ها بدان بسیار معتقداند از دیگر زیارتگاهای منطقه می‌باشد. بعد از زیارت تمامی آنها خان دربند ده تومان پول، یک اسب و ده پارچه ابریشمی گجراتی به ما هدیه داد. سپس به همراه دویست نفر از همراهانمان با آنها وداع کرده به راه افتادیم.

عزیمت از دربند به گرجستان

بعد از دوازده ساعت پیاده روی در میان جنگلها به قصبه کوره در داغستان رسیدیم. کوره در ناحیه تبرسران و تحت نظر حاکم داغستان، شاه میخاییل است. قصبه ایست با هزار خانه مزین و معمور و باغ و باغات که مسجد کوچکی نیز دارد. بازاری در آن نیست تنها در روز جمعه از روستاهای اطراف مردم در آنجا جمع شده و به خرید و فروش می‌پردازند. با این حال

پول و طلا را نمی‌شناسند و به صورت کالا به کالا داد و ستد می‌کنند. از ازل تاکنون چنین بوده‌اند. ده هزار نفر شافعی مذهب و پاک اعتقاد دیندارند. در این شهر هیچ زنی ندیدم زیرا در داغستان یک زن زمانی که مرده باشد و او را بخواهند از خانه تا مزارستان حمل کنند می‌تواند داخل شهر بیاید. احتمال اینکه زنی از خانه‌اش بیرون بیاید نیست مگر برای حج شریف. اهالی‌اش خنده رو، غریب دوست و سالم هستند. باغ و باغات خوبی دارد. از اینجا نیز حرکت کرده از میان باغ‌ها و کوه‌ها گذر کردیم و وارد سرزمین آوار شدیم. اینجا نیز در دست حاکم داغستان است. سه روز روستاهای این منطقه را تماشا کردیم تا به شهر سریراللان رسیدیم. قلعه آن را هرمز تاجدار بن انوشیروان ساخته است. این شهر بعد از چندین جنگ و زد و خورد از دست حاکم داغستان خارج و به دست سلطان محمد خدابنده افتاد.

عثمانی‌ها در راستای تسلط بر آن قلعه‌اش را خراب کردند. حالا در دامنه کوه ییلبیز و دست حاکم ارش در قلمرو ایرانی‌هاست. براساس تواریخ داغستان وجه تسمیه این شهر به خاطر آن است که حضرت سلیمان برای تماشا کردن کوه ییلبیز تختش را در این منطقه قرار داد. این شهر به خاطر قرار گرفتن در میان شهرهای دربند، شماخی و نیاز آباد و سرحد واقع شدن خیلی آباد نیست. همچنین به دلیل برودت هوا نیز باغ و باغات فراوانی ندارد. حدود سه هزار باب خانه کاهگلی و مسجد دارد. مساجدش بخاطر قرار گرفتن در دست ایرانی‌ها بسیار غریب و خلوت است. هفت حمام، یازده کاروانسرا و هفتاد مهمانسرا و دکان دارد. به دلیل اینکه تنها یک شب در آنجا ماندیم نتوانستم داخلش را تماشا کنم. اما قاضی، کلانتر، منشی، داروغه و هزار سرباز داشت. اکثریت مردمش سنی هستند و بیشتر به بافندگی

مشغول‌اند. از لطافت آب و هوایش زیبارخان و دلبرانش مشهورند. رودخانه‌ای در سمت غرب آن وجود داشت که از کوههای ییلبیز سرچشمه گرفته و به رود کور ملحق می‌شود. از اینجا نیز حرکت کرده به منطقه ختن رسیدیم. اینجا نیز در دست حاکم داغستان است و دارای سیصد پارچه روستای معمور و آباد می‌باشد. یک طرفش کوه ییلبیز است. سه روز به تماشای روستاهای آنجا رفتیم. در روستای زاخور صدوپنجاه باب خانه وجود داشت. دست امیر یوسف بیگ یکی از امیران داغستان است. اما چند باری تحت تابعیت ایران درآمده است. حالا اهالیش سنی مذهب و شافعی‌اند. هفت هزار نیروی جنگی آماده دارد. یک شب در آنجا ماندگار شدیم. در هنگام حرکت به ما پنجاه عدد پوست گربه و به حقیر نیز سه عدد مکرمه منقش دادند. در این روستا زیارتگاه شیخ امیرسلطان قرار دارد. به غیر از این منطقه در هیچ قسمت داغستان علما و صلحایی وجود ندارد. در این دیار دروغ، غیبت، سوء ظن، کینه، کبر، بغض و دشمنی وجود ندارد. آنها با رافضی‌ها نه خرید و فروشی دارند و نه به آنها اجازه ورود به سرزمینشان را می‌دهند. در اینجا سالی یک بار بازار بزرگی برپا می‌شود. داغستان در اینجا به پایان می‌رسد. دیگر به گرجستان خواهیم رفت.

گرجستان

اول حد آن قلعه اود است که در دست ایرانی‌هاست. از جانب چپ آن گذشته به روستای زوخوریه رسیدیم. این روستا دست طهمورث خان حاکم تفلیس است. رعایش گرج، ازناوور، ارمنی و گوک دولاق هستند. از اینجا گذر کرده به شهر کاخت رسیدیم. تحت حاکمیت گرجستان ایران است. نخستین بانی آن انوشیروان بوده است. به مرور بعضی قسمتهای قلعه خراب شده است. مساحتش چهارده هزار گام است. صدوهفتاد برج و سه دروازه

دارد. درون قلعه دو هزار باب خانه آباد وجود دارد. مساجدی خراب، کاروانسرا، حمام و بازار دارد. آبش نشان از زلالی است که از کوه ییلبیز جاریست. این رود بعد از آبیاری باغ و باغات کاخت به رود کور ملحق می‌شود. به خاطر سردی هوا ابریشمش خیلی مرغوب نیست. مردمانش ارمنی، گرجی و گوک دولاق هستند. حاکمانش سلطان نشین‌های مستقل و جدا هستند. هزار نفر نوکر، دوازده حاکم و قاضی دارد. شاه اسماعیل قبل از جنگ چالدران با سلطان سلیم سه سال در این شهر ساکن بوده است. بیرون قلعه و در میان کوچه‌های شطرنجی، شهری بنا کرده که گویی شهر قشه در مجارستان است. اما بعد از آنکه صد هزار نفر از سربازانش در جنگ چالدران کشته شدند، وی به آذربایجان فرار کرد. سپس عثمانی‌ها به این شهر درآمده آن را غارت نمودند. بعدها هم آن چنان آباد نگردید. فرهادپاشا به هنگام بنای قلعه ارش سنگ‌های این قلعه را با عرابه به آنجا منتقل کرد. حاکمش مهمانی محقری برای ما بر پا کرد. از آنجا به طرف جنوب حرکت کرد و در روستای خودرای خان توقف کردیم. روستایی در کنار رود کور که هزار باب خانه، مسجد و حمام داشت. از اینجا نیز پیش رفته به تفلیس رسیدیم.

اوصاف تفلیس

براساس نوشته کتاب شرفنامه از مورخین ایران زمین، این شهر را بتلیس خزانه دار اسکندر ذوالقرنین بنا نموده است. شهر بتلیس واقع در ایالت وان نیز ساخته اوست. بعدها این قلعه را یاغیان محاصره نمودند و از پادشاهی به پادشاه دیگر منتقل شد و در دست داودخان از پادشاهان گرجستان افتاد. او از ترس عثمانی‌ها به ایرانی‌ها پناه برد و به ملکنه خان معروف گشت. او سالهای سال با عدالت انوشیروانی آنجا را معمور و آباد نمود و سرانجام در

زمان سلطان مراد سوم، لالا فرهاد پاشا چیلدیر و هفتاد قلعه دیگر در گرجستان را فتح نمود. داودخان از این حرکت باخبر شد و چهل هزار سرباز برای محافظت از قلعه تفلیس گماشته آماده جنگ شد. لشکریان عثمانی نیز در دشت شروان اردو زدند. در ابتدا فرهادپاشا به حاکم تفلیس نامه فرستاد و وی را به پذیرش اسلام دعوت نمود. سپس از وی درخواست نمود ضمن تسلیم تفلیس سالانه مقداری خراج به عثمانی بفرستد، وگرنه خود وی و اهل و عیالش را با شمشیر حساب است. بعد از دریافت نامه فرهادپاشا، گرجیان به مشورت نشسته تصمیم بر جنگ گرفت لذا در قلعه پناه گرفت. اما عاقبت اندیشان آنها مشورت نمودند و تصمیم به تسلیم شدن و ترک قلعه کردند. فرهادپاشا به همراه سربازان اسلام به تعقیب آنها شتافتند و در عرض یک شبانه روز به قلعه زکم رسیدند. آنها که خود را در میان جنگلها مخفی نموده بودند توسط غزات مسلمین کشته شدند. همچنین فرهادپاشا، ینی چری آقاسی را برای تصرف تفلیس به همراه لشکری فرستاد و خود برای فتح قلعه زکم شتافت. او با امان موفق به تصرف قلعه گردید و تعدادی سرباز برای محاظت در آنجا گماشت. سپس راهی شمال شد و قلعه کریم را نیز محاصره نمود. اهالی قلعه در برابر هجوم عثمانی طاقت نیاوردند و قلعه را تسلیم فرهادپاشا نمودند. این حقیر قلعه زکم را ندیده‌ام. قلعه کریم را نیز به هنگام گذر از دشت کاخت مشاهده کردم اما داخلش وارد نشدم. عثمان پاشا بیست و شش قلعه بزرگ و کوچک را در این منطقه فتح نمود و در آنها سربازانی برای نگهبانی قرار داد. به هنگام ورود او به تفلیس شادمانی بسیاری صورت گرفت. او قلعه تفلیس را بسیار مستحکم کرده حکومت آنجا را به محمد پاشا سپرد. وی همچنین مهمات و لوازم جنگ از قبیل بیست دسته ینی‌چری، پنج اتاق اسلحه خانه، پنج اتاق ادوات توپ و دیگر لوازمات

منفجره را در قلعه گذاشته و سربازان ایالات تیره، منتشا، تکه و حمید را برای محافظت از آنها در آنجا گمارد. سپس به تنظیم دیگر مناطق گرجستان پرداخته و بعد راهی استانبول گردید. اما ایرانی‌ها به همراه گرجیان کافر هفت ماه به محاصره تفلیس پرداختند. در طی این مدت غزات مسلیمن دچار قحطی غلات شده بطوریکه مجبور به خوردن گوشت اسب و حتی سگ و حتی شهیدانشان شدند. می‌گویند صوباشی نامی یک سگ را به هفت هزار آقچه خریده و آن را خورده بود. اما با تمام این اوصاف مردانه در برابر حملات ایستادگی کرده بودند. به حکمت خدا والی ارزروم مصطفی پاشا به همراه لشکریان بی‌شمارش به سمت تفلیس حرکت کردند و سردار ایرانی‌ها امامقلی خان پا به فرار گذارد. اموال و غنایم بسیاری به دست سربازان عثمانی افتاد. بعد از آن وزیر اعظم حسنی پاشا سه هزار بار شتر از حبوبات و غلات به آنجا آورده در انبارها ذخیره کردند. اینک انبارها در قلعه‌ی کوچک باقی است. از زمان سلطان مراد سوم تا زمان جلوس سلطان مصطفی این شهر در دست عثمانی‌ها باقی ماند. اما بعد از آن کفار گرجی به اتفاق ایرانی‌ها علی الغفله به آن حمله نمودند و قلعه را تصرف کردند. از آن زمان به بعد در دست ایرانی‌هاست. بسیار آباد و معمور گشته است.

توصیف قلعه تفلیس

دو قلعه که در مقابل هم و در کنار رود کور بر روی یک صخره بلند قرار گرفته بدانها بتلیس یا تفلیس گفته می‌شود. از میان آن رود کور می‌گذرد. به وسیله صخره‌ها پلی درست شده که به راحتی می‌توان از یک قلعه به قلعه دیگر رفت. قلعه بزرگتر در جنوب رود کور و قلعه کوچکتر در شمال رود کور قرار گرفته است. رود کور از مقابل قلعه بزرگ و روبروی درب قلعه کوچک گذر کرده هفت منزل بعد مابین باکو و گیلان به دریای خزر

می‌ریزد. سرچشمه آن از کوههای چیلدیر است. سپس از اردهان، آخسقه و آزغوره گذر کرده از میان تفلیس گذشته به دریای خزر می‌ریزد. رود بسیار بزرگی است. مورخین ایران زمین می‌نویسند که این رود از اتصال هزار و شصت چشمه جاری ایجاد می‌گردد. مساحت قلعه بزرگ که در کنار نهر و بر روی یک صخره بزرگ قرار دارد شش هزار گام است اما بنایش قدیمی است. ارتفاع دیوارهایش شصت ذراع است، هفتاد برج دیده‌بانی و سه هزار نگهبان دارد. خندقی ندارد، یک دروازه پلی دارد. درون قلعه ششصد خانه وجود دارد، کاخ حاکم نیز در قلعه بزرگ قرار دارد، مسجد، کاروانسرا، حمام و بازار مختصری دارد. قلعه کوچک را بعدها یزدگردشاه بنا نموده است. یک قلعه کوچک بر روی یک صخره مربع شکل است. بر روی پل یک درب کوچک قرار دارد و درون قلعه سیصد باب خانه و مسجد وجود دارد. اما عمارت ندارد. این قلعه در شمال قلعه بزرگتر قرار گرفته است. دیوارهای قلعه کوچک بسیار مستحکم است. سه هزار نفر نگهبان دارد که هرشب نگهبانانش خدا خوب است را فریاد می‌زنند. اکثریت اهالی آن بعد از تسلط عثمانی سنی شده، حنفی یا شافعی هستند. علمایش بسیارند، از محصولاتش گندم، نان سفید مخصوص تفلیس، هلوی سرخ و سفید، پنبه و انگورش است. مزارعش با آب باران آبیاری می‌شوند و از رود کور استفاده نمی‌کنند به همین خاطر به این رود کور می‌گویند زیرا از محل سرچشمه گرفتن و بعد از گذر از صد و پنجاه قصبه به هیچ یک از آنها منفعتی نمی‌رساند. مغولان نیز به خاطر بی‌فایده بودنش بدان عور می‌گفتند. اگرچه آبش لذیذ است اما بخاطر جاری شدن در زمین‌های پست همه جا را سیراب نمی‌کند. حمام‌هایش خیلی خوب نیستند زیرا در شهر چشمه‌های آبگرم

وجود دارد. در جانب شرق قلعه بزرگ از قدرت خداوند چشمه آب گرمی وجود دارد که حرارتش کله پاچه را نیز می‌پزاند. گرمابی با قبه‌ای بلند است.

زیارتگاه‌ها

چندین زیارتگاه نیز در تفلیس وجود دارد از جمله: زیارتگاه امام حسام افندی، زیارتگاه رضوان آغا کدخدای فرهادپاشا و زیارتگاه جم علی افندی که بحر معانی بود.

تفلیس در پنج منزلی کاخت، چهار منزلی ارش و چهار منزلی گنجه قرار دارد. از حاکم تفلیس سه تومان خرج راه گرفته به همراه دویست رفیق همراهمان به طرف جنوب حرکت کردیم. بعد از چهار ساعت حرکت در راههای تنگ به قلعه کوسخت رسیدیم. قلعه‌ای مربع شکل و کوچک که بر روی یک صخره بلند قرار گرفته بود. این قلعه در ناحیه تفلیس و در دست ایرانی‌هاست. قلعه لوری نیز در سمت راست مسیرمان بر روی یک کوه بلند نمایان بود. نزدیکش نشدیم. از آنجا عبور کرده کمی جلوتر به قلعه سوران رسیدیم. قلعه‌ای بسیار صعب و سخت که بارو و برجهایش بسیار مرتفع بود. قلعه در دست حاکم تفلیس است و بانی نخستش انوشیروان بوده است. این قلعه از قلعه‌های قدیمی گرجستان است که اهالی‌اش اکثراً گرجی و ارمنی گوک دولاق هستند. از اینجا نیز حرکت کردیم و بعد از چهار ساعت به قلعه آزغور رسیدیم.

اوصاف قلعه قدیم آزغور

به اینجا قلعه الکساندر غور می‌گویند. به گفته تاریخ شرفنامه نخستین بنایی که در گرجستان ساخته شد این قلعه بوده است. از بناهای اسکندر بزرگ است. صخره سنگها نشان از ساخت اسکندر دارد. قلعه‌ای قدیمی و مربع شکل در ناحیه آخسقه و در خاک گرجستان است. دروازه‌ای ناظر به

سمت قبله دارد. حاکمش دویست سرباز دارد. مسجد، کاروانسرا، حمام و چهل پنجاه باب دکان دارد. در آنجا باغ و باغات و دلبران بسیاری وجود دارد. اهالی‌اش به خاطر سکونت در محدوده قوم شوشاد گرجی به زبان گرجی صحبت می‌کنند.

زبان گرجیان شوشاد

آرت (۱)، اوری (۲)، سام (۳)، اوتخی (۴)، خوت (۵)، اکسی (۶)، شدی (۷)، زوای (۸)، خجرای (۹)، آتی (۱۰)، پوژِی (نان)، چیغال (آب)، خرج (اسب)، غیته (شراب)، باک (گراز)، پسمال (گلابی)، قوواخ (کدو)، لغی (انجیر)، قورزتی (انگور)، راتخلی (فندق)، نسو (خربزه)، پروجوغولی (انار)، خربوجق (هندوانه)، پرولی (توت)، قوقو (دختر)، قال (زن)، اقمودبجو (بیا پسر)، پورجاموس (نان بخوریم)، داجدبجو (بشین پسر)، چاغمه دده (پدرت را سگ)، موقتاتس (هشتاد)، ارسویدس (نرو)، آق پاتونی (بیا آغا)، جاموس (بخوریم)، ایری (خوب است)، آق مودار سویدش (بیا و نرو)، داجدپاتون (بشین جناب)، پاتون (جناب)، ارت آقیم تپریه (نگاه کنم ببینم کوچکه)، یدیدی ارسی (نه بزرگ است)، ارغدوس (نمی‌گیرم)، قاراراس قلخا (خوب نیست بداست)، چی خی (اسب)، چوری (قاطر)، وری (الاغ)، چاغلی قودیان (به سگ نمی ارزد)، و دیگر کلمات و اصطلاحات که به همین قدر اکتفا می‌شود.

نسل ملوک گرجستان

نخستین قومی که به دشمنی با نمرود پرداخت یهودیان بودند. بعد از یهودیان اقوام گرجی دادیان و شوشاد، کارتیل، آچیق باش و منگرلی‌ها بودند. همگی اینها به کتاب انجیل مسیحیان عمل می‌کنند و به دوازده زبان صحبت می‌کنند. لهجه‌هایشان مخصوص خودشان است و انسان متوجه

نمی‌شود. به قول رهبرانشان لهجه قوم دادیان و شوشاد از همه فصیحتر است. می‌گویند اگر نسل پادشاهان مسکو منقرض گردد یک نفر از گرجستان برده و او را پادشاه می‌کنند. قومی نجیب‌اند. ادعا می‌شود که نسل کشیشان گرجستان به کیطاوس و از وی به حضرت داود می‌رسد. در گرجستان قدیم تنها یک پادشاه وجود داشته است تا اینکه بعد از فوت پادشاهی دخترش به نام تامار ملکه گرجستان و صاحب ارث پدری شد. بعد از مدتی دختر ملکه را به ازدواج فردی از پادشاه زاده‌ها در آوردند. از آن دختر سه پسر به دنیا آمد. بعد از آنکه آنها بزرگ شدند گرجستان را در میان خود به سه قسمت تقسیم کردند. ماروله که فرزند بزرگتر بود الکای کوتاییس را صاحب شد که اسم اصلی آن آچیق باش است. اینک نسل طایفه باشی اچیق از اوست. پسر دومین سیمون الکای تبریز را صاحب شد و فرزند کوچک منطقه دادیان را به ارث برد. اینک نسل قوم دادیان از اوست. به خاطر عدالت وی تمام گرجستان تابع او گردیدند. حالا مردم گرجستان به حاکمان باش آچیق و دادیان به مانند کشیشیان احترام می‌گذارند. پادشاهان در هنگام جلوس بر تخت سلطنت شمشیر را از دست پادشاهان آچیق باش و دادیان دریافت می‌کنند. هنگامی که شاهزاده سلیم در طرابوزان بود، به حاکم کوتاییس حسن التفات بسیاری نموده بود. بعد از رسیدن به سلطنت الکای آچیق باش را از پرداخت مالیات معاف کرد. این رویه تا به امروز جاریست. آنها تنها در سال تعدادی کنیز گرجی و پرندگان شکاری به دربار می‌فرستند.

آخسقه

از اینجا نیز حرکت کرده از میان زمین‌های پرمحصول گذشته به آخسقه رسیدیم. این اسم توسط هر قومی جداگانه تلفظ می‌شود. اخسقه، اخرقسقه،

آقصقه و. . . در دفترخانه پادشاهی و تحت نام ایالت چلدر بانی نخستین آن انوشیروان است. انوشیروان در سال شش ماه در اینجا ییلاق می‌کرد. بعدها به دست پادشاهان مختلفی افتاده است. براساس گفته تاریخ شرفنامه، هشام بن عبدالملک اموی با لشکر بی‌پایانی مناطق حلب، عین تاب، مرعش، ملطیه، دیاربکر، ارزروم و غیره را فتح نمود و سپس به گرجستان آمد و قلعه آخسقه را فتح نموده است. بعد از مطیع شدن گرجستان و داغستان، هشام به پایتختش مراجعه کرد اما گرجیان دست از اسلام کشیدند. بعدها حاکم آذربایجان قره یوسف قراقویونلو اینجا را تصرف نمود. قره یوسف تاب مقابله با تیمور را پیدا نکرد و به عثمانی‌ها پناهنده شد. سپس اوزون حسن آن را تصرف نمود. اگرچه تیمور بر علیه اوزون حسن لشکر کشید اما اوزون حسن عاقلانه رفتار کرد و بر پای تیمور بوسه زد و ولایتش را از غارت نجات داد. بعد از آنها شاه اسماعیل صفوی از فرزندان شیخ صفی آنجا را به تصرف خود درآورد. او در آخسقه به ییلاق پرداخت و در نتیجه تمام مردم گرجستان را مطیع و منقاد خود نمود. او همچنین در زمان بایزید خان بسیاری از مناطق را به غارت داد تا مناطق سیواس را به تصرف خود درآورد. سلطان سلیم که در آن هنگام حاکم طرابوزان بود به مانند شیر به دفع وی شتافته بسیاری از آنها را به قتل رساند. سلطان سلیم بعد از رسیدن بر تخت سلطنت با سربازان بی‌شمارش به طرف شاه اسماعیل آمد و در صحرای چالدران بیش از صد هزار سربازش را کشت. شاه اسماعیل تنها توانست به آذربایجان فرار کند. سلطان سلیم نیز بعد از این جنگ تمام گرجستان را به تصرف خود درآورد و آن را تبدیل به یک ایالت عثمانی نمود.



سفر دوم اولیاء چلبی به ایران

در سال ۱۰۵۷هـ‍ـق/۱۶۴۷م



عزیمت مجدد به ایروان در سال ۱۰۵۷هـ‌ق/ ۱۶۴۷م

اولیاء چلبی بعد از تفلیس وارد منطقه آخسقه تحت تصرف عثمانی‌ها شد و از آنجا راهش را در خاک عثمانی ادامه داد تا به ارزروم رسید. بعد از یک هفته از رسیدن وی به ارزروم، مجدداً نامه‌هایی از حاکم ایروان مبنی بر غارت کاروان تجاری و لزوم حل و فصل آن به والی ارزروم رسید. لذا اولیاء چلبی بعد از ده روز به ایران باز گشت. اولیاء در این سفر به توصیف شهرها و روستاهای حسن قلعه، بادلجوانلی، مژنکرد، یدی کلیسا، باردوز، قارص، قاغیزمان، مغازبرد و زارشد در خاک عثمانی می‌پردازد و تنها اشاراتی مختصر به روستاهای طالش، قره طیبی، اوچ کلیسا و ابدال لر در خاک ایران می‌کند. سپس نحوه به خدمت رسیدن نزد حاکم ایروان و حل مسالمت آمیز مشکل پیش آمده را بیان می‌کند. وی مجدداً به قارص و ارزروم بازگشته و از طریق شهرهای ارزنجان، شبین قره حصار، نیکسار، چوروم و آنکارا به استانبول باز می‌گردد. بدین گونه جلد دوم سفرنامه به اتمام می‌رسد. از آنجایی که این بخش سفرنامه، اطلاعاتی از سرزمین‌های تحت سیطره عثمانی‌ها ارائه داده است، از ترجمه آن در این بخش خودداری کردیم.



سفر سوم اولیاء چلبی به ایران در سال ۱۰۶۶-۱۰۶۵هـ‍ـق/۱۶۵۵-۱۶۵۶م



مدخل[1]

علت سفر سوم اولیاء چلبی به ایران بدین شرح است که بعد از انتخاب ملک احمدپاشا به ولایت وان در سال ۱۰۶۵هـق/۱۶۵۴م، اولیاء نیز همراه وی عازم وان گردید. مدت چندانی از اقامت او در وان نگذشته بود که مـلک احـمدپاشا، اولیاء را برای پیگیری برخی امور مأمور عزیمت به ایران کرد. ماجرای این عزیمت از این قرار بود که بـه دنبال تجاوزات عشایر پنیانیشی به حوالی ارومیه و اقدام به قتل و غارت در نواحی مـرزی تحت حاکمیت ایران و پس از بی‌نتیجه مـاندن اعـتراضات رسمی ایران، شاه عباس دوم دستور تأدیب آنها را به حاکم ارومیه، گنجعلی‌خان داد و گنجعلی‌خان، پس از دفع تعرضات آنها، هزاران رأس از احشام آنها را غصب کرد و با خود به ارومیه برد. از سوی دیگـر، برادر مرتضی‌پاشا، بیگلربیگی بغداد، که تجاوزاتی به مناطق ایرانی کرده بود، توسط خان دنبلی دستگیر و محبوس گردید. این بود که از سوی وزیر اعظم عثمانی، مرادپاشا، دستوراتی مبنی بر حل دیپلماتیک مـسائل بـه والیان و حکام مرزی عثمانی صادر شد. در همین راستا، ملک احمدپاشا به رئیس دیوان خود دستور داد تا نامه‌ای مبنی بر

---

۱. قسمت مدخل به منظور درک بهتر، به وسیله مترجمین اضافه شده است.

آزاد کردن برادر مرتضی پاشا از حبس بنویسد تا اولیاء چلبی آن را به گنجعلی‌خان بـرساند. هـمچنین بیگ عشایر پنیانیشی را نیز که از غصب احشام خود شکایت داشتند همراه او کرد تا در ارومیه پیگیر عرایض خود باشد. در واقع چلبی مأمور بود از یک سو تلاش کند برادر مرتضی پاشا را از حـبس بـرهاند و از سوی دیگر چهل هزار احشام پنیانیشی‌ها را بازگرداند. او می‌بایست پس از ارومیه به تبریز نزد خان تبریز، نیز رفته و هدایا و نامه‌هایی را به وی تحویل دهد. اولیاء در سفرنامه قید می‌کند وقتی از طرف ملک احمدپاشا خبر رفتن به ایران را می‌شنود بسیار خوشحال می‌گردد گویی که جهان مال او گردیده است (اولیاء، ۱۳۱۴: ج۴، ۲۷۰). ملک احمدپاشا همچنین سفیر دیگری به نام ساری علی آغا را به اصفهان نزد شاه عباس دوم گسیل کرد.

اولیاء در روز سوم ذی القعده ۱۰۶۵هـق/ ۱۶۵۴م، از وان به سمت ایران حرکت کرد. وی بعد از گذر و توصیف مناطق باغ‌های ازدمیت وان، کلیسای ونک، خوشاب، دریاچه ارچک، قلعه آباقای، قره حصار وان، قلعه پنیانیش و... به قطور رسید. البته در آن زمان منطقه قطور در دست عثمانی‌ها بود و تنها قلعه قطور در دست دولت ایران قرار داشت.

اوصاف قلعه قطور

در زبان مغولی به آدم معاند و سرسخت قطور گفته می‌شود. به هنگام مشرف شدن مغولان به آیین اسلام در زمان حکومت سلطان محمود غازان، قطور نامی وزیر وی بوده که بسیار سرسخت بوده است. غازان دستور بنای قلعه‌ای در میان این کوه سنگلاخی را به وزیر داد. وزیر نیز در سال ۶۹۴هـق/ ۱۲۹۴م، قلعه را بنا نمود و نام آن را قطور نهاد. قلعه دیگری به نام قطور نیز در سنجاق هرسک در انتهای خلیج نووه بر روی صخره‌های

محکمی وجود دارد که حالا در اختیار ونیزی‌هاست. این قطور نیز در حال حاضر در دست ایرانی‌هاست. قطور در سال ۹۹۲هـ‌ق/ ۱۵۸۴م، توسط فرهادپاشا به تصرف عثمانی‌ها درآمد. اما در سال ۹۹۶هـ‌ق/ ۱۵۸۷م، و بعد از شکست چغال اوغلی در جنگ سراب و فرارش، ایرانی‌ها فرصت را غنیمت شمرده و مجدداً قلعه را تصرف کردند. آنها قلعه را ترمیم و استحکاماتی در آن ایجاد نمودند. در سال ۱۰۴۵ هـ‌ق/ ۱۶۶۶م، سلطان مراد چهارم بعد از تصرف ایروان در دره قطور توقف نمود. از این قلعه چنان سربازان اسلام را با توپ کوبیدند که کسی جرات جنبیدن نداشت. سلطان مراد در خصوص این صداها از اطرافیان سوال پرسید که این صداهای توپ از کجاست؟ در جواب گفتند: صداها از قلعه قطور است که قبلاً متعلق به ما بود و اینک در دست ایرانی‌هاست. سلطان مراد علیه الرحمه و الغفران سوار بر اسب مخصوصش نوغای ایلی شد و از یک نقطه مرتفع قلعه را تماشا کرد. بعد از تماشا گفت: «خداوند بلایشان دهد چه حصار مستحکمی است، اگر بخواهیم محاصره را ادامه دهیم زمستان نزدیک است و ما را به خود مشغول خواهد کرد. لذا معقول است که از محاصره صرف نظر کنیم». اما بعد از فتح بغداد در سال ۱۰۴۸هـ‌ق/ ۱۶۳۸م، و به هنگام انعقاد قرارداد صلح به قره مصطفی پاشا گفت: «مصطفی در این پیمان صلح قید شود که ایرانی‌ها قلعه ماکو در نزدیکی ایروان و قلعه قطور در نزدیکی وان را ویران کنند». اما این کار صورت نگرفت و فقط سربازان از آن بیرون آمدند و قلعه قطور به حال خود رها گردید. بعد از فوت سلطان مراد و به هنگام جلوس سلطان ابراهیم، ایرانی‌ها نقض عهد کردند و سربازان خود را در قلعه‌های ماکو و قطور مستقر کرده و استحکاماتی در آنها ایجاد نمودند. حالا قطور همسایه بیگ نشین پینیانش از توابع ایالت وان است. سابقاً مرکز سنجاق همین قلعه قطور بوده

و بیگ قطور در جنگ بتلیس به کمک ما آمد. در حال حاضر تنها قلعه قطور در دست ایرانی‌هاست اما محال قطور جزء خاک عثمانی محسوب می‌شود.

موقعیت قلعه قطور

قلعه‌ای مربع شکل و مستحکم بر روی یک کوه بسیار مرتفع و در انتهای جنوبی یک دره ساخته شده است. مساحتش بر من معلوم نشد. اما قلعه‌ی کوچکی است. این قلعه آخرین نقطه سرحد ایران است. داخل قلعه سه هزار تفنگچی ماهر مازندرانی و تعدادی نوکر و غلام وجود دارد. در شبی که ما در باغچه‌های پایین مهمان بودیم، تمامی برج‌ها و دیوارهای قلعه توسط مشعل‌هایی چراغانی شده بودند و نگهبانان آن تا به وقت سحر «خداخدا گویان» فریاد می‌کشیدند. حقیقتاً همانطوری که فرنگی‌ها در ساختن قلعه لیاقت دارند، ایرانی‌ها نیز در حفاظت قلعه‌ها شایستگی دارند. وقتی ما به آنجا رسیدیم ایشیک آغاسی باشی و نوکران به استقبال ما از قلعه پایین آمدند. آنها در حق ما احترام و اکرام بسیاری نموده پذیرایی مفصلی به عمل آوردند.

محمد دره

صبح زود و به هنگام حرکت ما پنجاه نفر نوکر را همراه ما فرستادند، تا به نقطه‌ای موسوم به محمد دره رسیدیم. کوهی کم ارتفاع که ابتدای خاک ایران به حساب می‌آید. در ذی القعده سال ۱۰۶۵هـ‌ق/ سپتامبر ۱۶۵۵م، از گردنه شاه گذشته وارد خاک ایران شدیم. بعد از چهار ساعت پیاده روی به قلعه آلباق رسیدیم.

اوصاف قلعه آلباق[1]

وجه تسمیه آن از این قرار است که در سال ۶۹۴هـ‌ق/۱۲۹۴م، و در زمان سلطان محمود غازان شخصی به نام علی باقی این قلعه را بنا نمود. کردها و مغولها، علی باقی را به غلط آلباق گفته‌اند. این قلعه توسط حاکمان مختلف دست به دست گشته و رو به خرابی گذاشته است. اینک قلعه‌ای مربع شکل در دامنه کوهی مابین وان و ارومیه است. داخل قلعه یساول آغاسی، قوللرآغاسی و تفنگچیان چندی وجود داشت. باغ و باغاتش فراوان است. سلطان مرادخان بعد از بازگشت از فتح ایروان در اینجا توقف نمود اما به خاطر مخروبه بودن در آنجا اتراق نکرد. حالا در محل اتراقش سکوهایی درست شده و اهالی روستا هر هفته در این محل مبارک جمع می‌شوند و بازار بزرگی تشکیل می‌دهند. در بیرون قلعه، مسجد، کاروانسرا، حمام و به اندازه کافی دکان وجود دارد. مزار حضرت شمس‌الدین خویی که در طریقت خواجگان مقام بالایی داشته و کشف و کرامات بسیاری نیز از او ظاهر شده در اینجا قرار دارد. از اینجا به طرف شمال حرکت کردیم و بعد از پنج ساعت به روستای جلوا رسیدیم. یکی از خانهای حکاری در اینجا جلوس کرده از این رو به جلو معروف گشته است. تمامی مردمش شیعه هستند.

---

۱. اولیاء چلبی در اینجا دچار اشتباه شده است زیرا الباق جزء خاک ایران نبوده است. همچنین مسیری که وی ادامه می‌دهد اصلاً به الباق منتهی نمی‌شود. الباق امروزه با نام باش قلعه در شرق ترکیه قرار دارد. همچنین نام رودخانه ایست که دو شعبه آن از ارتفاعات سوراوا و دوشوان در ایران سرچشمه می‌گیرد و به زاب اعلی می‌پیوندد. خط مرزی ایران و ترکیه این دو شعبه را در آبریزهای ارتفاعات مزبور قطع می‌کند (دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱: ۱۳۸).

روستای حناصون

از اینجا سه ساعت به طرف شرق رفتیم و به روستای حناصون[۱]رسیدیم. روستایی آباد و دارای هزار باب خانه، باغ، باغچه، مسجد، کاروانسرا و حمام که در چمنزار وسیعی در نزدیکی سلماس قرار گرفته است. از اینجا نیز حرکت کرده بعد از هفت ساعت به قلعه قارنی یاریق رسیدیم.

قلعه قارنی یاریق[۲]

این قلعه را در سال ۹۲۲هـ‌ق/ ۱۵۱۶م، خانی قارنی یاریق نام آن را بنا کرده به همین خاطر نامش بر روی آن مانده است. قلعه‌ای زیبا، مستحکم و مربع شکل که در بالای کوه قرار گرفته است. چون نمی‌دانستیم اجازه بازدید از قلعه را به ما می‌دهند یا نه از تماشای آن صرف نظر کردیم. اما می‌گفتند که داخلش مسجد، قصر و سیصد نفر تفنگچی وجود دارد. ما در کنار رباط پایینی توقف کردیم و به تماشای آنجا رفتیم. هزار باب خانه آباد و معمور دارد که با باغ، باغچه، حوض و خیابان‌های بی‌نظیر آراسته گردیده بود. مساجد متعدد، کاروانسرا، حمام و مغازه‌هایی به اندازه کافی داشت. در حوالی آنجا و در نزدیکی محل اتراق سلطان مراد، مدفن شجاع‌الدین کرمانی قرار داشت.

منزل خوپاش

از قلعه قارنی یاریق به جانب شمال حرکت کردیم تا بعد از چهار ساعت به منزل خوپاش رسیدیم. از مسیر عبوری لشکر سلطان مرادخان مشکلتر بود. مناره‌های شهر تسوی در جانب غربی مسیر مشخص بود. داخل باغهای

۱. شاید ارتباطی با روستای خناوین که مابین الباق و سلماس است، داشته باشد (مترجمین).
۲. امروزه قلعه قارنی یاریق در هفده کیلومتری جنوب غرب سلماس قرار دارد (مترجمین).

خوپاش شدیم و چادرهایمان را برپا کردیم. کلانتر و شحنه خوپاش بسیار رعایت ما نمودند و مهمان نوازی بسیار عالی از ما به عمل آوردند. اینجا از نواحی شهر تسوی است. هزار باب خانه، مسجد و حمام دارد.

قلعه بردوک[1]

از خوپاش چهار ساعت به جانب شمال رفتیم تا به قلعه بردوک رسیدیم. این قلعه در قلمرو ایران و تحت حاکمیت اکراد پینانیش قرار دارد. اکثریت کسانی که احشام ایرانیان را نهب و غارت می‌کنند همین‌ها هستند. زیرا مراتعشان با طایفه افشار ساکن ایران هم مرز است.

این قلعه در سال ۱۰۲۵هـ‌ق/ ۱۶۱۶م، توسط یکی از بیگ‌های طایفه پینانیش با نام میر عزیزبیگ چلاق بنا نموده است. این قلعه بسیار نزدیک به قلعه پینانیش است. برحسب اقتضا دعوت آنها را اجابت نمودیم و به قلعه‌های آنها رفتیم و نامه‌های محبت آمیز را تقدیم آنها نمودیم. تمامی افراد قوم پینانیش به استقبال ما آمدند و ما را در باغهای خود مهمان کردند.

موقعیت قلعه بردوک

قلعه‌ای کوچک و مختصر بر روی زمینی بایر است. خندقی ندارد. در جانب شرقی قلعه دروازه‌ای چوبی قرار دارد. مساحت قلعه هشتصد گام است و دویست اتاق در داخل قلعه وجود داشت. افرادش از قوم پینانیش هستند. سه عدد توپ و یک مسجد نیز دارد. اگرچه بازارچه‌ای نداشت اما به خاطر همجواری با ایران هر چه که می‌خواستیم پیدا می‌شد. در بیرون قلعه و در

۱. قلعه بردوک در فاصله شش کیلومتری روستای بردوک از توابع دهستان صومای برادوست شهرستان ارومیه و در مرز ایران و ترکیه قرار دارد (مترجمین).

جانب جنوب آن و در کنار نهر داودان، دهکده معموری که عبارت از سیصد باب خانه، باغ، باغچه و درخت تبریزی بود وجود داشت. مسجدش متعلق به میر عزیزبیگ چلاق است. کاروانسرا و حمامش کثیف بود. این بنده حقیر وارد حمامش شدم. حمامی مسخره و بیخود که روح انسان را آزرده می‌کرد. در این دهکده سه هزار نفر از جوانان پینانیش ساکن بودند که به کرات به ایران یورش برده و حتی بیگلربیگی شاه را شکست داده‌اند. پینیانیش‌ها قومی غیور و شجاع هستند که بر روی سربندهایشان حلقه‌هایی آویخته‌اند. حاکمان ولایات نزدیک مانند تبریز و ارومیه هر بار پارچه‌های حریر و ذخایر غذا به آنها می‌رسانند تا از شر آنها در امان باشند. اما این بار ایرانیان با لشکری عظیم به جنگ آنها آمده و چهل هزار از احشامشان را با خود بردند. آنها وقتی متوجه شدند که ما مامور بازگرداندن احشامشان هستیم خواستار آن شدند که همراه ما به نزد حاکم ارومیه بیایند. حقیر به آنها گفتم ما برای بازگرداندن احشامتان نامه‌هایی از حاکم وان برای والیان ایرانی داریم. چون ما در حال گشت و گذار هستیم شما بعد از ما حرکت کنید. آنها از این سخن بسیار خوشحال شدند و هدایای بسیاری به ما دادند. در خصوص رود داوادن که داخل دهکده جاری بود سوالاتی پرسیدیم. پاسخ دادند ابتدا از کوههای حریر و کوههای حکاری و اردلان سرازیر شده، از داخل شهر ما گذر کرده سپس از شرق خاک پخولان‌خان گذشته به دریاچه ارومیه می‌ریزد.

روستای حسینه[۱]

سپس ما به طرف شرق حرکت کردیم و بعد از سه ساعت به روستای حسینه رسیدیم. روستایی با سیصد باب خانه که مردمش کرد و ارمنی بودند. آنها همزمان تابع ایران و پنیانیشی‌ها بوده و در زیر تیغ شمشیر هر دوی آنها قرار گرفته و به هر دو طرف مالیات می‌پردازند.

روستای حریر

به سرعت از آنجا گذشته به روستای حریر آمدیم. اینها تابع اکراد غازی قران هستند. اما به ایرانیان نیز مالیات می‌دهند. جای آبادی است. از اینجا نیز گذر کرده بعد از سه ساعت به قلعه غازی قیران رسیدیم.

قلعه غازی قیران

این قلعه چندین بار توسط ایرانی‌ها و عثمانی‌ها دست به دست گردیده اما حالا دست عثمانی‌ها و تحت اداره حکام پنیانش است. نیمی از اهالی آن تابع ایران هستند. زیرا روستاها، مزارع و باغات آن در خاک ایران قرار گرفته است. اما قلعه‌هایشان چون در جاهای صعب العبوری است در دست عثمانی‌ها باقی مانده است. وجه تسمیه غازی قیران بدان دلیل است که آنها با هشت هزار سرباز به غازیان پادشاه ایران که به کمک اهالی ایروان می‌رفتند حمله نموده تمامی آنها را به قتل رساندند بطوریکه حتی یک نفر نیز جان سالم بدر نبرد. از آن موقع به بعد بدین نام معروف گشته‌اند.

---

[۱]. امروزه دره‌ای با نام حسنی در شش کیلومتری روستای بردوک وجود دارد که قلعه بردوک در آنجا قرار گرفته است (مترجمین).

موقعیت قلعه غازی قیران

قلعه بر روی یک صخره سنگ مربع شکل و ناظر بر دشت ارومیه قرار گرفته است. قلعه‌ای کوچک و قدیمی است. درون قلعه حدود ده باب خانه و عمارت باشکوه حاکم قلعه وجود داشت. حاکمش مستقل و صاحب هزار سرباز است. مالیاتشان به خودشان بازگردانده می‌شود. آنها علاقه بسیار زیادی به دولت عثمانی دارند. می‌گویند ای کاش عثمانی‌ها مجدداً بازگردند زیرا از وقتی که تحت سلطه ایران قرار گرفته‌ایم فقیر گشته‌ایم. رباطش قلعه ندارد، خانه‌هایشان به باغ و باغچه آراسته است. در اینجا صاری علی آغا که مامور رفتن به اصفهان و ملاقات با شاه بود، به همراه دویست سوار از ما جدا شد و به جانب اصفهان روان شد. ما نیز به طرف آذربایجان به حرکت درآمدیم.

دره قوپاخ

بعد از پنج ساعت حرکت در سمت جنوب به دره قوپاخ رسیدیم. این محل در حدود چولان خان است و گردنه شاه مابین آن و غازی قیران قرار دارد. غرب آن غازی قیران عثمانی است. دره آن چنان باصفاست که گویی گلستان ارم است. از رایحه معطر چند صد هزار شکوفه رنگارنگ در آنجا روح عبورکنندگان مصفا می‌شود. در طرفین جاده درختانی چون بید، سرو، صنوبر، شمشاد و چنار را به صورت هندسی کاشته‌اند به طوریکه به هیچ وجه نور خورشید انسان را اذیت نمی‌کند. در این دره، قبر بعضی از بزرگان به مانند علی پاشا، فضلی پاشا، دفتردار پاشا، فرخ بیگ پاشا و چند تن دیگر که به خاطر سوء تدبیر چغال اوغلی سنان پاشا در جنگ سر او به سال ۹۹۳هـ‌ق/ ۱۵۸۵م، شهید شدند وجود دارد. بر روی سنگ مزار آنها اسم و رسم آنها نوشته شده بود. اما بعضی نقل می‌کنند که این نوشته‌ها توسط

حکام ارومیه و تبریز در زمانی که تحت حاکمیت عثمانی بودند، حک شده است.

روستای چولان سلطان

از اینجا نیز به طرف جنوب و در میان دامنه کوههای شهرزور، حریر و اردلان رفته بعد از پنج ساعت به چولان سلطان رسیدیم. روستای بزرگی در دامن کوه بلندیست که دارای هزار باب خانه، باغ و باغات، مسجد، کاروانسرا، حمام و حدود صد باب دکان است. پیرمردی قلدر و گندمگون که چولان سلطان نام داشت به استقبال آمد و ما را به قصر خود در باغ شخصی‌اش دعوت کرد. این چولان سلطان اصالتاً از کردهای غازی قیران است و به خاطر دریافت تاج از شاه، لقب سلطان گرفته است. در ایران به حاکم سنجاق (شهرستان) سلطان گفته می‌شود. او فردی گندم گون است و صاحب هزار نوکر است. این روستا قلعه ندارد. وقتی نامه پاشا افندی را به او دادیم آن را بوسید و خواند بعد از آنکه متوجه مفهوم آن شد گفت والله من گوسفندی از پنیانیش نبرده‌ام و چشم داشتی به آنها نداشته‌ام. سپس ادامه داد بعد از چند روز با شما به نزد حاکم ارومیه مشرف خواهم شد. فردا صبح هدایایی به ما داد و ما نیز به طرف جنوب به راه افتادیم.

روستای سلطان افشار

بعد از پنج ساعت به روستای سلطان افشار رسیدیم. حاکمش به استقبالمان آمد و در باغش مهمانی‌ای برای ما ترتیب داد. نامه‌ها را به او دادیم. آنها را خواند و گفت: «بلی به سرچشم. شما را نزد حاکم ارومیه ملاقات خواهم کرد». حاکمش اصالتاً ترکمان و صاحب ده هزار نفر ترکمان است که در کوههای حریر ساکن‌اند. انسان‌های ثروتمندی بودند. روستایش دارای پانصد

باب خانه، مسجد، کاروانسرا و حمام بود. باغ و باغاتش همه جا را فراگرفته بود.

روستای پیره دوس

از سلطان افشار به طرف جنوب حرکت کردیم و بعد از شش ساعت به منزل پیره دوس سلطان رسیدیم. حاکمش پیرمردی مشوش الحال بود که همش آه و ناله می‌کرد. کدخدایش به استقبال ما آمد و نامه‌ها را به او دادیم. خیر مقدم گفته و در حق ما مهمان نوازی نمود. قصبه‌اش بسیار آباد بود. پنج مسجد، کاروانسرا، حمام و بازار داشت.

روستای انزلی سلطان

از روستای سلطان افشار به طرف جنوب حرکت کرده بعد از پنج ساعت به روستای انزلی سلطان رسیدیم. حاکمش به استقبالمان شتافت. وی از برآمدگان شاه عباس دوم از دیار کهروان بود که ما را به قصر خویش دعوت نمود. نامه‌ها را دادیم آنها را خواند و دعاهای بسیاری برای دولت عثمانی و پادشاه عثمانی کرد. سپس ادامه داد انشالله باهم به نزد حاکم ارومیه مشرف خواهیم شد. بعد از ضیافت به کاخش رفتیم و سپس به تماشای دهکده پرداختیم. روستایی زیبا در میان گلستان بود. مساجد، کاروانسراها، حمام‌ها، دکاکین، خدمتکارانی کافی و هزار نفر نوکر داشت. اما زنده باد زیبارویاران اینجا که بی‌نهایت زیبا اندام هستند. آبهایشان بسیار، بوستانهایش متنوع، شیره‌اش عالی، آلوها و گلابی‌های رنگارنگ دارند.

روستای جبنه

از انزلی سلطان حرکت کرده بعد از پنج ساعت به روستای جبنه آمدیم. در حدود سلطان‌نشین انزلی و از وقفیات شاه اسماعیل است. روستایی بزرگ که دارای هزار باب خانه و باغ و باغات است. اهالی‌اش کرد و ارمنی بودند.

روستای حریر سلطانی

از روستای جبنه به طرف جنوب رفته بعد از سه ساعت به منزل حریر سلطانی رسیدیم. کدخدایش به استقبال آمد و ما را در کاخ حاکم مهمان کرد. شخص حاکم در شکار بود. بعد از مدتی به همراه هزار خدمه‌اش از شکار بازگشت. به هنگام ملاقات به بنده حقیر گفت عموزاده خوش آمدی. اصالتاً ترکمان و از تیره قزقلی بود. به همراه هفت هزار از نیروهایش از شهرزور به ایران آمده و تابع شاه ایران گردیده است. بعد از اینکه نامه‌ها را به او دادیم آن را به صورت و چشمانش مالید و آن را به بنده داد و گفت بخوان. بعد از متوجه شدن مفهوم نامه گفت: ما به هنگام سرقت احشام پنیانیش به همراه حاکم ارومیه بیست نفر بودیم. به روی چشم. احشامی که گرفتیم را بر می‌گردانیم. سپس شمشیری که بر کمرش بسته بود را به من بخشید. گفتم نه شمشیر را نمی‌گیرم این کار در نزد عثمانی‌ها زشت است. به من گفت ای قربانت بشم عثمانلی. سپس یک شمشیر غربی به همراه اسب مشکی چابک به من هدیه داد و آماده عزیمت به ارومیه همراه ما شد. تمام هفت سلطانی که درباره آنها مطلب نوشتیم صاحب ده‌ها هزار ترکمان‌اند که در کوههای حریر و اردلان اتراق می‌کنند. آنها از زمان جلوس سلطان مراد بر تخت سلطنت که ایرانیان بر تبریز و ارومیه مسلط شده‌اند، تابع شاه ایران گردیده‌اند. اما من از تمامی آنها خبر گرفتم تماما طرفدار

عثمانی هستند. خداوند میسر کند که به عثمانی بازگردند. حاکمانش هدایی به ما داده و از آنجا حرکت کردیم.

روستای خرمن شاهی

بعد از هفت ساعت حرکت در جانب شرق به منزل خرمن شاهی رسیدیم. روستایی آباد در دشت ارومیه که پانصد باب خانه، باغ و باغچه، مسجد و حمام داشت. از اینجا نیز مجدداً در دشت ارومیه حرکت کردیم. بعد از پنج ساعت به قلعه ارومیه آذربایجان رسیدیم.

اوصاف توپراق قلعه ارومیه (توپراق حصار غازان)

این قلعه را سلطان محمود غازان از خاندان چنگیز که به اسلام مشرف شد در سال ۶۹۴هـ‌ق/ ۱۲۹۴م، بنا نموده است. سپس از پادشاهی به پادشاهی دیگر منتقل شده تا اینکه در سال ۹۳۲هـ‌ق/ ۱۵۲۵م، شاه طهماسب آن را توسعه داد و بسیار آبادش نمود. بعد از وی فرهادپاشا در سال ۹۹۲هـ‌ق/ ۱۵۸۴م، به تعمیر و عمارت آن پرداخت. هنگامی که ما در خرمن شاهی بودیم، فردی خوش صحبت را به نزد کدخدای حاکم ارومیه فرستادیم. خان به ایلچی ما فرموده بود که صبح زود حرکت کرده مشرف شوند. سپس سه کالسکه مشروبات و ماکولات به عنوان هدایا به همراه نامه محبت آمیزی برایمان فرستاد. من نیز هدایایی به همراه نامه‌ای که داخل یک پارچه مقرمه پیچیده بودم به سفیری که همراه ایلچی ما آمده بود دادم. فردا صبح به همراه تمامی همراهانمان به راه افتادیم. این حقیر و برادرمان مرتضی پاشا آغاسی در دشت ارومیه سوار اسب‌هایمان بودیم که ناگاه دیدیم که در مقابل ما گردو غبار بسیار زیادی بلند شد. از داخل آن سربازی به همراه کوس و دهل بیرون آمد. صدای آن در آسمان پیچید. ایرانیان که رسیدند در

میانشان خان نیز دیده شد. این حقیر به همراه علی آغا بر روی اسب با خان دیده بوسی کردیم. خان گفت صفا آورده‌اید، خوش آمدید و حقیر نیز گفتم برای دیدن جمال گلتان و برای اینکه پروانه‌ای برای شمع محبتتان باشم آمده‌ایم. خان به من گفت در قانون ایران زمین نیست که خان‌ها به غیر از افراد حکومتی بالادست به استقبال کسی دیگر بروند. من به خاطر محبت و علاقه به عثمانی به استقبال آمده‌ام. گفتم ای خان بر اساس حدیث شریف حضرت رسول اکرم و الضیف. صحبت کنان و در حالیکه سربازان مشغول چوگان بازی بودند به شهر رسیدیم. چند هزار نفر از اعیان و اشراف شهر به استقبال آمده بودند. در دو طرف ما دسته دسته و گروه گروه از پیر و جوان ایستاده بودند. دستگاه بسیار محتشمی داشت. خدمه و نوکرانش نیز کم نبودند. در هر حال وارد قلعه شدیم. خان کمی از ما جلوتر حرکت می‌کرد. ناگهان صدای توپ و دهل و کوس از قلعه بلند شد که به یمن ورود ما بدانجا انداخته می‌شد. قلعه را طوری تزیین داده بودند که گویی جشن عروسی است. با همراهان خود در حالیکه به تماشای آنجا مشغول بودیم وارد کاخ حاکم شدیم. مجدداً حاکم مرا در آغوش گرفت و در سمت راست خود نشاند. مرتضی پاشا را نیز در سمت چپ خود نشاند. بعد از مدتی خدمتکاران آمدند و پذیرایی مفصلی انجام دادند. بیش از بیست نوع برنج و سوپ آوردند. خان با دست خود برای ما غذا کشید. برنج ایرانی خیلی عالی نیست اما بریانی‌ها و سوپ‌هایشان عالیست. ایرانی‌ها کمپوت دوست ندارند. بعد از صرف غذا آفتابه لگن آوردند. دستهایمان را با آن شستیم. بعضی از آنها با دستمال‌هایی که کمی نم داشتند دستهایشان را تمییز کردند برخی نیز با آستین‌هایشان اقدام به تمیز کردن دستهایشان کردند. قانون عجیبی دارند. بعد از صرف غذا نامه پاشا را بوسیده به حاکم تقدیم کردم. او نیز نامه

را گرفته بوسید و بر سر گذاشت. سپس برخاسته و نامه را به منشی داد تا برایش بخواند. بعد از دانستن محتوای نامه فرمود ای اولیا خوش آمدی و صفا آوردی تو یک ایلچی هستی بزار تا آگاهت کنم. ما درحالیکه آسوده در شهر خود نشسته و به دعاگویی پادشاهمان بودیم، شبی دیدیم که قوم پنیانیشی شبیخون زده و از قلعه‌ها و روستاهای ما و چولان سلطان و پیره دوس سلطان و غیره دوازده هزار گوسفند را دزدیده‌اند. ما حیران ماندیم که چرا کاری مغایر با قرارداد صلح انجام می‌دهند. ما در ابتدا تصمیم گرفتیم که به آنها حمله کنیم اما برخی اجازه ندادند لذا به پادشاهمان اطلاع دادیم او نیز به پادشاه و وزرای شما اطلاع دادند. اما آنها اغماض کردند مجدداً اکراد پنیانیشی کاروانهایی را در سلماس و غیره غارت کردند. ما وقتی اینگونه دیدیم به فرمان حاکم تبریز و با بیست هزار سرباز ایرانی به پنیانیشی‌ها حمله نمودیم تعدادی را کشته و بیست هزار گوسفند را از آنها ربودیم. بزرگان پنیانیشی که در آنجا بودند گفتند خیر چهل هزار گوسفند و ۱۵۰ نفر از افرادمان را گرفته‌اید. من گفتم چرا فریاد می‌کشید؟ انشالله خان گوسفندها را بر می‌گرداند صبر کنید. سپس آنها را از مجلس خارج کردم و تک و تنها با خان به صحبت نشستم. به خان گفتم ای خان من از وان تا اینجا برای مشرف شدن به حضور شما جان می‌دادم، الحمدالله جمال رویتان را دیدم و از نعمتتان برخوردار شدم. حالا ناراحت نشو و بیا با همدیگر کمی صحبت کنیم. سپس ادامه دادم آیا پیمان نامه‌ای که سلطان مغفور سلطان مراد چهارم فاتح بغداد و شاه صفی شاه ایران زمین منعقد کردند را به یاد می‌آورید؟ گفت من آن را ندیده‌ام اما خواجه نقدی و حاجی قربان قولی از آن خبر دارند. سپس آنها را صدا زده و مفاد صلح نامه را از آنها پرسید.

خواجه نقدی جواب داد: صورتی از عهدنامه بیست ماده ای هم اکنون در پیش تخت است. خان نیز از زیر تخت عهدنامه را برداشت.

صورت عهدنامه

«اول به نام خدا، ثانیاً محمد لولاک لولاک لما خلقت الافلاک، ثالثاً به نام چهار یار گزین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. من که خادم الحرمین الشرفین و پادشاه عرب و عجم هستم و تو که پادشاه ایران زمین شاه صفی بهادر هستی. اصلحه الله الملک القادر چهل سال صلح و صفا خواستار بودی. برای بیست سال و در بیست ماده مورد رضا و پذیرش همایونی ما قرار گرفت. ماده اول آنکه هیچ یک از طرفین غارت غصب تاراج نکند. ماده دوم سربازان به عقب کشیده شده و هیچ توپ و تفنگی به قلمرو دیگر پرتاب نشود».

هنگامی که این دو ماده قرائت می‌شد حقیر به خان گفتم رحمت به جدت ای خان من. اینک این دو ماده برای ما و شما حجت و برهان است. خان گفت اول کاری که مغایر با صلح بوده قوم پنیانیشی‌ها انجام داده‌اند. آنها مردمان ارومیه را می‌کشتند و گوسفندها را می‌دزدیدند. حقیر گفتم ای خان من! آیا آنها با توپ و تفنگ و سرباز آمده‌اند؟ خان گفت خیر با شبیخون آمدند. گفتم ای رحمت بر پدرت. تو سردار و وکیل پادشاه ایران زمینی. چرا بر اساس صلح نامه کسانی که غارت کرده بودند را نگرفته و جزایشان ندادی تا دیگر بهانه‌ای نداشته باشی که بیست نفر خان و چهل هزار گوسفند اهالی پنیانیشی را بربایی و دیارشان را با توپ خراب و غارت کنی؟ حالا این همه آدم زخمی و مساجد و قلمروشان خراب گردیده است. خان گفت والله اولیاء ما کلاً هفت توپ شلیک کردیم. گفتم ای سرورم حتی اگر توپ هم نیانداخته بودی با توپ بدانجا رفته و این مغایر صلح بوده است.

به یکباره دیدم که سر خان به پایین افتاد و رنگش تغییر کرد. سپس گفت: چاره کار چیست؟ گفتم به خاطر اقدام مغایر با این صلح پادشاه عثمانی احمدپاشا را به ایالت وان فرستاده و احتمالاً شنیده باشید که وقتی به وان رسید، صدهزار سرباز به همراه داشته است. احتمال دارد همین را بهانه کرده و با سربازان مناطق دیاربکر، ارزروم، آخسقه و وان بدینجا لشکر کشیده همه جا را خراب و غارت کند. گویا وی همواره به پادشاه عثمانی می‌گوید باید به ایران بروم و ایروان و قلعه‌های ماکو و قطور را تصرف کنم. حالا ای خان من! بیا به عاقبت کار بیاندیشیم قبل از اینکه با قشونش به این طرف بتازد گوسفندان را تسلیم آنها کنیم و تجدید صلح کنیم.

خان در حالیکه می‌گفت علی مرتضی به کمرش بزند هرکس که این کار را کرد چشمانش نمناک گردید. در همان لحظه خواجه نقدی ادامه داد والله آقا اولیاء خوب صحبتی کردند. واقعا آدم صادقی است. اما سرورم می‌بیند که قرار دادن سربازان در قلعه‌های ماکو و قطور را عثمانی‌ها فراموش نکرده‌اند و آن را نقض عهد می‌دانند. ای گور به گور شوی عثمانی. به نظرم گوسفندان را به صاحبانش برگردانیم. حقیر ادامه دادم ای سرورم، من نامه‌های وزیر عثمانی را به امرای تحت امر شما دادم. تمام آنها جواب می‌دادند که ما مامور خان هستیم. خیلی سریع چاپارهایی فرستاده آنها را برای مشورت دعوت کنید. بعد از آن، ما از نزد حاکم خارج شدیم و به محل استراحت که باغ کلانتر نام داشت رفتیم. حاکم برای ما انواع اتاق‌های زیبا، لحاف‌ها، بالش‌ها، عود و عنبر و مواد خوراکی فرستاد و بعضی از نوکرانش را

به عنوان دربان ما تعیین کرد. مرتضی پاشا را در باغ شاه بندر اسکان دادند و برای وی هم امکانات بسیاری تدارک دیدند.[۱]

در بیان احوال قلعه ارومیه

مردم محلی به این قلعه «توپراق قلعه» (قلعه خاکی) می‌گویند، اما مورخان ایرانی آن را حصار طلایی غازان می‌نامند. چرا که آن را سلطان محمود غازان در سال ۶۹۴هـ‌ق/ ۱۲۹۵م، بنا کرده است. مغول‌ها آن را ارومیه و ایرانیان «رومیه کبری» می‌نامند. برخی مورخین نیز آن را «ترکستان ایران» نامیده‌اند، زیرا اولیاءالله و مشایخ ترکمان بسیاری در اینجا مدفون‌اند. در سال ۹۳۲هـ‌ق/ ۱۵۲۶م، شاه طهماسب قلعه شهر را گسترش داد. فرهادپاشا، خادم جعفرپاشا، سلیمان پاشا و چغال اوغلی سنان پاشا نیز در آبادانی آنجا کوشیده‌اند. تمام بناها را با آب، نی و پوشال ساخته‌اند. در و دیوار بناها را نیز با گچ سفید و چینی رنگ آمیزی و تزیین کرده‌اند. برج‌های نگهبانی‌اش بسیار زیبا و مستحکم‌اند. دروازه آهنینی در سمت غرب قلعه وجود دارد. کاخ حاکم درون قلعه است. مسجدی به نام مسجد غازان در آن وجود دارد، اما جماعتی در مسجد وجود ندارد. انبارهای گندم، چاه‌های آب و حجره‌هایی برای تقریباً سیصد نفر ساخته‌اند اما اقامتگاه و حمام ندارد. مساحتش یازده هزار گام و هفت برج نگهبانی مربع گونه دارد. بلندی دیوارها هفتاد ذراع و عرض آن سی ذراع است، از این رو اسب سواران بر روی آن چوگان بازی می‌کنند. خندق بسیار عظیمی نیز دارد. گویی استاد ساخت این قلعه ابتدا خندق را کنده و از خاک آن هم قلعه را ساخته و هم

۱. اولیاء در اینجا و در حدود هشت صفحه به نقل صحبت‌های تکراری و اتفاقاتی که در عثمانی رخ داده اشاره و سپس به حل و فصل مشکل پیش آمده و عودت گوسفندان به عثمانی می‌پردازد (مترجمین).

خندق را عمیقتر نموده است. عرض خندق هشتاد ذراع است که دور تا دور قلعه را فرا گرفته است. بر روی خندق آهن‌های درازی پهن کرده‌اند. هر شب بر روی آن آهن‌ها مشعل‌هایی انداخته و قلعه را چراغانی می‌کنند. روزهای جمعه دیوارهای قلعه را با پرچم‌هایی زینت می‌دهند. در درون قلعه چهار هزار سرباز وجود دارد. توپخانه و اسلحه خانه نیز دارند. توپهای بالیمز در طبقه پایین قلعه وجود دارد که مانند توپ‌های تبریز و ارزروم است. بر روی خندق یک پل چوبی وجود دارد، هر شب پل را از روی خندق بر می‌دارند. بیرون قلعه عمارتی وجود ندارد. قلعه مانند قویی سفید در صحرای ارومیه است. در کنار خندق یک میدان بازی چوگان است. حقیقتاً که نگهبانی قلعه‌ها شایسته ایرانی‌هاست. از این حیرانم که علی رغم آنکه این قلعه از خاک است اما حتی یک گیاه یا علف بر روی آن نروییده است. در جانب شرق قلعه، دریاچه ای وجود دارد که آبش سم هلاهل است. شهر ارومیه در شمال قلعه و به اندازه پرتاب یک توپ از قلعه فاصله دارد.

اوصاف شهر ارومیه

شهری آباد با باغ و باغات بسیار است. به طوریکه یک اسب سوار به خاطر کثرت باغاتش به سختی می‌تواند آن را دور بزند. مساحتش هفده هزار گام است. در گذشته در اطراف شهر خندقی وجود داشته است که به مرور زمان با خاک و لای پر شده است. اما از هر طرفش چندین دروازه دارد. شهری بسیار قدیمی است که اکثریت مردمش سنی مذهب و شافعی هستند. به همین خاطر است که عثمانی‌ها آن را مورد تجاوز و غارت قرار نمی‌دهند. از طرف شاه ایران یک مفتی مأمور شده تا آنها را با اجبار به مذهب جعفری تغییر کیش دهد. تمام مردم شهر با اسلحه تردد می‌کنند اما خیلی شجاع نیستند. بانی نخستش هارون الرشید از خلفای بنی‌عباس بوده است. بعدها

به دست پادشاهان مختلفی افتاده و دست به دست گشته است. شصت محله و شصت هزار خانه گِلی دارد. در شهر هشت مسجد بزرگ وجود دارد، مسجد سلطان اوزون حسن که از بناهای اوزون حسن است اما به خاطر اینکه در نبرد با سلطان محمد فاتح شکست خورد بنایش ناتمام ماند. بعدها فرزندش سلطان یعقوب آن را به اتمام رساند. بسیار زیبا، مزین، منقش و مصنع ساخته شده است. هشت گنبد و یک مناره موزون دارد که انسان از وصفش عاجز، زبان قاصر و قلم کاسر است. در وسط صحن حوض بزرگی قرار دارد که گویی حوض کوثر است. چه فایده جماعتش نماز جماعت نمی‌خوانند. هرکس می‌آید فرادا نماز می‌خواند و سریع مسجد را ترک می‌کند. دیگر مسجد علیخان روشن که مسجدی بزرگ و دلگشاست. مسجد جعفرپاشا، مسجد فرهادپاشا، مسجد قوچقا سلطان، مسجد کلانتر و مسجد شیخ از دیگر مساجد مشهور ارومیه می‌باشند. شش مدرسه، سه تکیه، چهل مکتب کودکان، یازده کاروانسرا و حمام‌های بسیاری دارد. حمام شیخ رومی یک حمام قدیمی و بزرگ است. هوای حمامش لطیف است بطوریکه هرکس ناخوش باشد و به آن حمام وارد شود سرحال می‌گردد. دیگر حمام کلانتر می‌باشد که حمامی زیبا با دلاکانی بسیار عالی دارد. حمام داروغه و حمام قورقونقش نیز از دیگر حمام‌های باحوض هستند. ارومیه دویست چهارسوی شاهی دارد که در هر یک از مغازه‌هایش بوی رایحه خوش دماغ خریداران را معطر می‌کند. قهوه‌خانه‌هایش همانند شام و حلب حوض و فواره دارند و با سازندگان، خوانندگان، رقاصان و محبوبانش شهرت یافته‌اند. معجون‌های مقوی و مفرح بسیار عالی از گیاهان مختلف در این شهر درست می‌شود. هر یک از قهوه‌خانه‌هایش به مانند گلستان و حدیقه است که در آن بزرگان جمع می‌شوند. دکاکین سلمانی‌اش معدن ظریفان است.

بر روی سربندهایشان گلکاری شده است. بازارهایشان بسیار آراسته و تمیز است. هر کالایی که بخواهید در اینجا موجود است. آفرین باد بر نانپزها و آشپزهای ارومیه و بر حاکمان این شهر که قیمت هر جنسی را به عنوان «نرخ شیخ صفی» ثابت نگه داشته‌اند. روی سکه‌های عباسی و بیستی شان جمله «لا اله الی الله محمد رسول الله علی ولی الله» حک شده است. هرکس که با این سکه‌ها خلاف یا حقه بازی بکند، امان و زمان نداده، همان لحظه او را به قتل می‌رسانند. در تمام بازارهای شهر همه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها اعم از گندم، تخم مرغ، مرغ پخته و نان سفید که آن را با ترازو وزن می‌کنند به فروش می‌رسد. هیچ کس قادر نیست خلافی در «نرخ صفی» بکند، چونکه در آن صورت چشم حقه بازان را با میل در می‌آورند و بر سرشان طاس گداخته شده می‌گذارند. برخی را نیز شکم پاره می‌کنند. بسیار ضابط و منظم هستند. آبی که مردم شهر استفاده می‌کنند و برای عمارت‌ها و باغات نیز بکار می‌گیرند. آب از کوه‌های جولان، حریر و انزلی واقع در غرب شهر می‌آید و پس از استفاده مردم، در شرق شهر به دریاچه ارومیه می‌ریزد. در الکای ارومیه صد و پنجاه پارچه روستای آباد وجود دارد که که در آن باغ و باغات، مسجد، کاروانسرا و بازار شاهی دارد. همچنین چهل قصبه و پنجاه قلعه مستحکم نیز دارد. می‌گویند بیست هزار سرباز در مواقع جنگ می‌توانند تهیه کنند.

ستایش نوشیدنی‌های ارومیه

هفت نوع گندم دارد که مانند غله شام است. آب الشعیرش گویی از جو سیواس است. باقلاهایش نیز درشت دانه هستند. اینگونه باقلایی در هیچ سرزمینی ندیدم. دیگر حبوباتش نیز خوردنی است. حدود بیست هزار باغ انگور دارد. انگورهایش از انگورهای شام، بوزجه آدا و استانبول نیز آبدارتر و

خوشخوارتر است. به خاطر آب و هوای مطبوعش زیبارخانش ممدوح و صلحایش بسیار زیادند. شهرزور در جانب غرب ارومیه، سلماس در شمال، تبریز در شرق و اردبیل در جنوبش قرار دارد. بخاطر اینکه فاصله ارومیه با آن چهار شهر به یک اندازه است، مورخان ایران زمین از این شهر با نام شهر اوسط نیز یاد می‌کنند. اگر فردی سوار بر اسب خوب شود در چهار منزل به شهر وان می‌رسد اما این حقیر چون به سیاحت و تماشا نیز می‌پرداختم در شش منزل آمدم.

ستایش دریاچه ارومیه

به دریاچه ارومیه بعضی دریای ارومیه و برخی دریای دنبلی می‌گویند. همواره روی دریاچه چند صد قایق ماهیگیری در حرکت‌اند و برخی از آنان، افراد و تجار را به این سو و آن سو می‌برند. در شرق دریاچه، شهر تبریز و در غرب آن قلعه دنبلی و شهر ارومیه قرارگرفته است. جنوب آن اردبیل قرار دارد. دورتا دور این دریاچه را می‌توان در دوازده روز پیمود. از دریاچه وان بزرگتر است. عمق دریاچه هفتاد ذراع است. حدود چهل و پنج رودخانه بزرگ و کوچک به این دریاچه می‌ریزد که نام بعضی از آنها چنین است: رود «سپلامه» که از طرف اردبیل می‌آید، رود کهران که از ولایت وان و از الکای حکاری سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از قلعه بردوک در نزدیکی ارومیه به دریاچه ملحق می‌شود. منشا و مسیر دیگر رودها بر حقیر معلوم نگشت به همین خاطر آنها را ننوشتم. مسلک این حقیر اینگونه است تنها چیزی را که عین‌الیقین باشد می‌نویسم. در دریاچه ارومیه دوازده جزیره وجود دارد. جزیره کبوتر که یک جزیره آباد و بزرگ است. در آن قلعه‌ای نیز بر روی صخره سنگ‌ها وجود دارد. مردم این قلعه همه ماهیگیر هستند و از این طریق امرار معاش می‌کنند. در جزیره حرسک نیز قلعه حرسک وجود دارد.

این جزایر به خاطر سهولت در ارتباط با تبریز تحت حاکمیت خان تبریز قرار دارد. در این دو جزیره نامبرده، صیادان بدون تور و دام ماهیان را صید می‌کنند که واقعاً دیدنی است. در این دریاچه گونه‌ای ماهی بسیار کوچک وجود دارد که صیادان آنها را گرفته و از روغن آن فتیله‌ها رو روشن کرده، قایقهایشان را چراغانی می‌کنند و با آن چراغها بر روی دریا می‌گردند. ماهیانی که در قعر دریا قرار دارد به روی آب آمده خود را به شمع روشن داخل قایق پرتاب می‌کنند. در همان ساعت اولیه قایق‌ها پر از ماهی می‌شوند.[۱]

مقابر و مشایخ اولیاء الله در ارومیه

شمع دانش، چراغ آفرینش، شمع عالم، چراغ حرم، قطب عالم روحانی، معدن حکمت ربانی، صاحب یقین بی‌گمان، خلوت نشین بی‌نشان، الشیخ حضرت قوچ آغا سلطان که سلسله نسبش به حضرت ابوبکر منتهی می‌شود. شیخی بزرگ در طریقت خواجگان است که محل دفنش تبدیل به آستانه بزرگی گردیده است. اطراف آن باغستان و گلستان است و بیش از سیصد درویش در آن زندگی می‌کنند و هرکس از آنجا گذر کند را پذیرایی می‌نمایند.

مناقب شیخ حضرت قوچ آغاسلطان

بعد از فوت قوچ آغاسلطان یکی از مریدانش بسیار ثروتمند گردید. حاکم به ثروت او طمع دوخته قصد کشتن او کرد. بعد از دستگیری و ضرب و جرح

۱. در رود ارومیه ماهی است که از روغن آن با موم یکی کرده شمعی سازند و بر کنار کشتی خالی استاده کنند و سردهند. کشتی را که بر روی آن روان گردد پس ماهی‌های آن دریا به روشنی جمع آیند و خود را بکشتی اندازند تا کشتی پر گردد اما آن کشتی باید که مقعر باشد تا ماهی را دیگر مجال برآمدن از آن کشتی نماند (زکریا قزوینی، ۱۳۹۵: ۱۳).

وی، خان را به روح قوچ آغاسلطان قسم داد تا او را آزاد کند و در عوضش هرچقدر که پول بخواهد به او بدهد. اما خان گوش نداد و او را به قتل رساند و تمام مال و ثروتش را ضبط کرد. حاکم آرام نشد و دستور به نبش قبر شریف قوچ آغاسلطان داد. آنها جسد شریف را سالم و ترو تازه مشاهده کردند. آنها جسد را داخل گلیمی پیچانده آن را در کنار خندق به آتش افکندند. اما به هنگام انداختن جسد به آتش، صدای بلندی شنیده شد که می‌گفت: «*منم ابراهیم ثانی یا حی یا حی*». بعد از هفت ساعت و خاموشی آتش، جسد مبارک به خواست خداوند حی و قادر سالم ماند. تماشاچیان که حیران شده بودند شروع به دشنام دادن به طوقماق‌خان کردند. سپس جسد شیخ را برداشته و مجدد آن را در مصلی دفن کردند. به همین خاطر در مناقب وی دو بار نماز خواندن توصیه شده است. در محلی که جسدش را سوزاندند چمن و گل روییده است و مزارش در میان گلستانی در جنوب قلعه و در کنار میدان چوگان قرار دارد. نباتات و گیاهان آن باغ چنان بلند هستند که اگر یک اسب از آنجا گذر کند دیده نمی‌شود. خودرو هستند و خود نیز پژمرده می‌شوند. اهل شهر می‌گویند محل رویین گلها جاهایی هستند که خاکستر قوچ آغاسلطان در آنجا افتاده است. حقیقتاً در هیچ جایی اینگونه گیاهانی نیست.

نتیجه هتک حرمت به نعش قوچ آغاسلطان

هنگامی که سلطان محمد خدابنده خبر آتش زدن نعش شریف قوچ آغاسلطان توسط طوقماق خان را شنید از قزوین به سروقت او رفت. شاه خدابنده علت کشتن و آتش زدن قوچ آغاسلطان را از طوقماق‌خان پرسید. طوقماق‌خان به شاه گفت: شاه عزیزم، سنی‌ها در این شهر نماز جماعت می‌خوانند و صدای «*وحده لا شریک له*» سر می‌دادند. من نیز چند تن از

سنیان و مریدان خواجه قوچ آغا را به قتل رساندم. اما ای شاه من نمی‌دانم چه سحری بود وقتی جسد دده قوچ آغا را بعد از آتش دیدیم تازه و سالم مانده بود. حتی نوکران می‌گویند به هنگام انداختن در آتش صدای یاحی یا حی او را شنیده‌اند. شاه گفت: آفرین بر تو ای طوقماق‌خان. نانی که به تو دادم حلالت باشد. سپس تاجی زرین بر سر و قبایی خوب و رنگین بر بدن او پوشاند. شاه گفت: نوکرانی که قوچ آغا را به آتش کشیدند کدام‌ها هستند؟ می‌خواهم به آنها پاداش دهم. طوقماق‌خان آنها را نشان داد. اما شاه به یکباره دستور داد که طوقماق‌خان و تمام اولاد و هفتصد نفر از افرادی که قوچ آغا را به آتش کشیدند را در محل آتش زدن به آتش بکشند. به هنگام قتل طوقماق، شاه به وی گفت: چرا اینکار را کردی؟ قوچ آغا شیخی بزرگ و محب خاندان اهل بیت بود. مگر ندیدی وقتی از قبر بیرون می‌آوردی، بدنش چقدر سالم مانده بود به مانند یهودیان که جرجیس نبی را به آتش کشیدند تو نیز قوچ آغا را به آتش کشیدی. سپس به دستور شاه، طوقماق، اولاد و نوکران را در آتش انداختند. شاه گفت: من امروز برای عدالت آمده‌ام و اگرچه تنها پروردگار می‌تواند با آتش عقوبت کند، اما به ناچار من نیز این یهودی را به آتش می‌کشم تا داستانش نه در ایران بلکه در تمام دنیا مثل شود. حالا در ایران پیرمردانی که از این واقعه مطلع‌اند بسیارند. بعد از آن سلطان خدابنده، آستانه قوچ آغا را بسیار آباد نمود. محل اقامت ما در نزدیکی آستانه بود به همین خاطر به همراه بعضی از دراویش به تماشای آثار آنجا رفتیم. از جمله افرادی که درآنجا مدفون بودند می‌توان به اولو سلطان از بزرگان نقشبندیه، صالح افندی از طریقت واحدی، داودان سلطان که کشف و کرامات بسیاری از او ظاهر شده، امام بوغابای که مراد سلطان، اوزون حسن بود. به خاطر داشتن چهل هزار گاومیش به بوغابای

معروف بوده است. وی همواره در روز عرفه از شهرش ارومیه غایب می‌شد و بعد از سه ماه همراه حجاج به شهرش باز می‌گشت. به همین خاطر در یک شب به عرفان رسید و اینک مزارش زیارتگاه اهل دل است. سرانجام بعد از چند روز اقامت در ارومیه نامه‌هایی از حاکم مبنی بر آزاد کردن برادر پاشا گرفته به طرف خان دنبلی رفتیم. خان به ما سیصد نفر غلام داد و به همراه دیگر دوستانمان از ارومیه خارج شدیم. ما به سمت جنوب و در کنار دریاچه ارومیه به راهمان ادامه دادیم. کوههای اشنویه در سمت راست ما قرار داشت.

روستای جولان

بعد از چهار ساعت پیاده روی و گذر از روستاهای آباد به روستای جولان رسیدیم. ساکنانش سنی مذهب بودند. از آنجا نیز گذر کردیم و بعد از شش ساعت به قلعه دومدوم رسیدیم.

قلعه دومدوم

بانی نخست آن یزدگرد شاه بوده است. وجه تسمیه آن به خاطر صدای «دوم دوم» است که از برخورد امواج دریا به قلعه ایجاد می‌شود. علی رغم آنکه ارباب قلعه به استقبالمان آمد اما ما خیمه‌هایمان را در پایین قلعه و در داخل یک باغ بسیار زیبا برپا کردیم. این قلعه بر روی یک بلندی در کنار دریاچه ارومیه قرار گرفته است. مساحتش سه هزار گام است. در قسمت شمال قلعه دروازه آهنی وجود دارد. در اطرافش خندقی ندارد اما خیلی صعب العبور است. از هیچ جانبی نمی‌توان به آن صعود کرد. ششصد باب خانه و یک مسجد دارد. بنای دیگری در آن نیست. رییس غلامان، سیصد نفر نوکر، توپ‌های شاهی و اسلحه خانه نیز دارد. این قلعه مستحکم توسط

شاه طهماسب و در دامنه کوههای اشنویه بنا شده است. رباط پایین آن آباد است. حدود هفتصد باب خانه در آن وجود دارد. اطرافش خندق دارد و مساحتش شش هزار گام است. صخره‌ها تمام سمت غرب قلعه را احاطه کرده است. چند مسجد دارد. مسجد شاه طهماسب و مسجد شاه عباس بسیار زیباست. مسجد چغال اوغلی سنان پاشا نیز مسجدی زیبا به سبک رومی است. همچنین حمام علی خان، حمامی حوض‌دار است که سراپا با کاشی‌های چینی پوشیده شده است. بازارش نیز متعلق به علی‌خان است. خانه‌هایشان اکثراً از چوب و تخته ساخته شده است. آب مورد استفاده مردم از دامنه کوههای اشنویه تامین می‌شود. هوایش از ارومیه بهتر است زیرا شرق این شهر دریا و غربش باغ است. سنجد و عنابش نیز بسیار معروف است. از زیارتگاه‌هایش می‌توان به مزار شیخ عرب جباری، ملا دهاقانی، شیخ ترمذی و ناجی کاشف اسرار معانی ملا ناصر شروانی اشاره کرد. از اینجا نیز به سمت جنوب و در میان روستاهایی که مانند باغ بودند گذر کردیم و بعد از هفت ساعت به شهر اشنویه رسیدیم.

ستایش شهر اشنویه

یکی از دختران هارون الرشید که برای بهبود مزاج خود از عراق عرب به ییلاق‌های اینجا آمده بود، شهر اشنویه را بنا کرده است. بعدها مغولان آن را خراب کردند. اوزون حسن نیز مجدداً آن را آباد کرد. اشنویه سلطان‌نشینی مستقل تحت خان دنبلی در آذربایجان است. حاکمش صاحب دو هزار سرباز است و قلعه‌اش خراب است. از ترس کردهای شهر بزور، حریر و اردلان، اطراف شهر را گود کرده‌اند. شهری معمور و آباد است که مساحتش حدود نه هزار گام است. اشنویه در میانه جنوب و غرب شهر ارومیه قرار گرفته است. کوههای میان ارومیه و دنبلی سرحد این دو منطقه است. از راه شمال

دو روزه به ارومیه می‌رسند. شش هزار خانه این شهر در پستی و در میان باغ و باغات قرار گرفته و اکثر ساختمان‌هایش با خشت ساخته شده است. پشت بامهایشان را با گچ دوداندود می‌کنند. به خاطر لطافت هوایش تمام مردمش شب را در بالای پشت بام‌ها می‌خوابند. البته پشت بامهایشان بر یکدیگر اشراف ندارد. مردمش تمام سنی بوده و جوانانشان ریشهایشان را اصلاً نمی‌تراشند. پیرهایشان نیز به هیچ وجه ریششان را نمی‌تراشند. به مانند قوم هشدک بخاطر داشتن ریش‌های بلند به شاه خراج ریش می‌پردازند. پنهانی نماز جماعت می‌خوانند. بیست محله و ده مسجد دارد. مسجد صفی‌خان، مسجد الم شاه، مسجد کپایصان و مسجد مهر و ماه از مشهورترین مساجدشان می‌باشد. یساول آغاسی، قوروجی باشی، قاضی و مفتی دارد. حمام‌ها و اقامتگاهای خوب و قهوه‌خانه و دکان‌های آراسته‌ای دارند. باغ و باغاتش فراوان است. از میوه‌هایش انگور و گلابی‌اش بسیار مشهور و خوش خوراک است.

روستای قوچ آغابابا

از اشنویه به طرف شرق و به جانب دریاچه ارومیه حرکت کردیم. بعد از هفت ساعت به روستای قوچ آغابابا رسیدیم. اینجا به خاطر اینکه قوچ آغا مدفون در ارومیه آباد نموده به روستای قوچ آغابابا مشهور گشته است. روستایی آباد در خاک دنبلی است. از اجداد شیوخ ارومیه افراد بی‌شماری در این روستا مدفون‌اند. از اینجا نیز گذر کرده بعد از شش ساعت به قلعه دنبلی رسیدیم.

قلعه دنبلی

بانی نخست آن انوشیروان عادل است. بعدها غیاث الدین کیانی آن را تعمیر و ترمیم نموده است. نام نخست این قلعه تلون بوده است. بعد از آباد شدن در زمان خلافت هارون، آباد و ترکمانان دنبلی در آن سکونت اختیار کردند. خان‌نشینی مستقل در ایالت ارومیه است. حاکم شهر با گروه بسیاری از اطرافیانش به استقبال ما آمدند، باهم دیگر مصافحه نموده سپس به شهر وارد شدیم. توپ‌های بسیاری به نشانه شادمانی شلیک شد. حاکم شهر، مرتضی پاشا را به کاخ خود و مرا به کاخ منشی خود فرستاد. من نامه‌های ملک احمدپاشا و حاکم ارومیه را به وی تقدیم کردم. مرتضی پاشا نیز نامه را به همراه یک اسب خوب به وی هدیه داد. خان، نامه‌ها را خواند و بعد از آنکه محتوایش بر وی معلوم گشت، گفت: ما نمی‌دانستیم فرد اسیر شده برادر مرتضی پاشاست. نامه‌ای از حاکم تفلیس مبنی بر متواری شدن حاکم آچیق باش به سوی بغداد به دست ما رسید که در آن نوشته بود به محض اسیر کردن با این مشخصات او را در قید و بند کرده، شاید عثمانی‌ها آن را طلب کنند. ما نیز اینها را اسیر کردیم.[۱]

موقعیت قلعه دنبلی

قلعه دنبلی در مسافتی دور در جنوب دریاچه ارومیه واقع شده است. قلعه‌ای مستحکم و پنج ضلعی که از سنگهای سفید ساخته شده است. علی رغم آنکه در زمینی مسطح قرار دارد، اما خندق بسیار عمیقی دارد. مساحتش

۱. در اینجا اولیاء چلبی مطالب را بیش از اندازه تشریح می‌کند که باعث ملال خواننده می‌شود. خلاصه این قسمت این است که: خان اجازه داد برادر مرتضی پاشا آزاد شود. سپس ادامه می‌دهد: حاکمش دو هزار غلام ترکمانی دنبلی دارد که هر یک از آنها مانند شیر هستند. این شهر قاضی، مفتی، رییس غلامان، یساول آغاسی، کلانتر و حدود ششصد نفر نگهبان قلعه دارد (مترجمین).

هفت هزار گام است. چهل برج و سه دروازه دارد. در جانب غربش دروازه حریر قرار دارد. منطقه حریر کردستان در آن سمت واقع است. جانب شمال دروازه ارومیه قرار دارد و در جانب جنوب دروازه اردبیل. داخل شهر هزار باب خانه گلی یک طبقه و دو طبقه وجود دارد. هفت مسجد دارد. مسجد حاجی‌خان که مدفن خان است که در زمان سلطان سلیمان توسط اسکندر پاشا وزیر وان به قتل رسیده است. مسجد شمس خان، مسجد بوغابای، مسجد شاه جهان و غیره. حدود هفتاد باب دکان دارد. بازارهای دنبلی و گیلان در ایران بسیار مشهوراند. در نوروز چهل روز بازار بزرگی در اینجا تشکیل می‌شود. این بازار که در بیرون شهر دنبلی تشکیل می‌شود، دارای سه هزار دکان است و در میان درختان و یک منطقه سرسبز تشکیل می‌گردد. کسانی که از اینجا تردد می‌کنند از آنها پذیرایی به عمل می‌آورند. قلعه داخلی را نتوانستم ببینیم زیرا نگهبانانش به ما گفتند دیدن آن را شاه قدغن کرده است. آن شب نیز قلعه را چراغانی کردند. مردم این شهر قوم رنگارنگی هستند. بر سرهایشان دستاری رنگی، لباسی قلمکاری شده و شلوارها و پاپوش‌هایی سبز می‌پوشند. از هنرهای آنها پارچه‌های قلمکاری شده و انواع چادرها و پرده‌هاست. بازار و قهوه خانه‌هایش نیز بسیار آراسته است. در این شهر هیچ میخانه‌ای ندیدم. آنها هیچ اطلاعی از مستی و مدهوشی ندارند. در نگاه آنها سرخوش بودن یک عیب بزرگ و مذموم است. اقامتگاه‌ها، حمام‌ها و چاههای آب در داخل شهر دارند. اما آب جاری ندارند. باغ و باغاتشان بسیار است. هوایش بسیار عالی است. زیرا علی رغم دوری از دریا یک طرفش یک صحرای شنی است. اکثریت مردمش در تابستان و در کوههای حریر و اشنویه به ییلاق می‌روند.

زیارتگاه‌های دنبلی

در دنبلی زیارتگاه‌هایی چون شوری بابا در کنار باغها، مزار شیبه دده و جیغالی سلطان را زیارت کردیم. بعد از ورود ما حاکم شهر مهمانی ترتیب داد و سپس هدایایی به ما داد. سپس از آنجا به طرف غرب و شهر ارومیه حرکت کردیم.

روستای سوندوک خان

بعد از پنج ساعت به روستای سوندک خان رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه که متعلق به خان معزول درگزین بود.

قصبه علی یار

از سوندوک خان گذشته بعد از شش ساعت به قصبه علی یار رسیدیم. این قصبه وقف آستان امام علی (ع) است و هر ساله محصولاتش به مشهد امام علی فرستاده می‌شود. این شهر در زیر یک کوه بلند واقع شده است. هزار باب خانه داشت. از بالای کوه جنگجویانشان آمده اهالی را خبر می‌دهند. تمام راسته‌های این شهر مانند یک شطرنج راست و مستقیم است. تمام دوطرف مسیرهایشان با درخت‌های چنار و بید آراسته شده‌اند. مساجد، کاروانسرا، حمام و بازارش هر روز در حال آباد شدن است. غازی رمضان پاشا که در جنگ دنبلی شهید شده است، در اینجا مدفون است.

روستای میرزاخان

از آنجا نیز چهار ساعت در جهت غرب حرکت کردیم و به روستای میرزاخان رسیدیم. متعلق به حاکم ارومیه است. روستایی مسیحی با پانصد باب خانه است. باغات بسیار زیادی دارند.

شهر ارومیه

از روستای میرزاخان نیز گذشته بعد از شش ساعت به شهر ارومیه رسیدیم و به نزد حاکم شتافتیم. حاکم ضیافتهای بسیاری در حق ما به جا آورد و به ما بسیار خوش گذشت. در روز موعود افرادی که به وان رفته بودند بازگشتند و نامه‌هایی که دائر بر دریافت گوسفندان دزدی شده بود را آوردند. ما نیز از حاکم اجازه گرفتیم تا آماده رفتن به تبریز گردیم. حاکم مرا تک و تنها صدا کرده گفت: ای عمر من تو برادر منی لطف کن هنگامی که با حاکم تبریز صحبت می‌کنی از من به خوبی یاد کنی. بعد از آن سیصد عدد قطعه طلا، دویست قروش، یک ساعت، یک غلام گرجی و یک اسب قره چبوق به من هدیه داد. سپس گفت صبر کن تا نامه‌هایی برای حاکم تبریز نوشته و به تو تحویل دهم. در همن لحظه نوکران و خدمه را دیدیم که به کناری می‌روند.

خان که رنگ و رخش تغییر کرده بود خطاب به آنها گفت: آهای چه شده این های و هوی برای چیست؟ گفتند ای خان از طرف ایشیک آقاسی چاپاری آمده است. در همان لحظه هوش از سر حاکم پرید به حقیر گفت: ای اولیا من امشب کشته می‌شوم و به آخرت می‌روم مرا از دعای خود محروم نکن. حقیر وی را تسلی دادم و گفتم ای خان، من جان و سرم فدای شما حالا ببینیم اصل ماجرا چیست؟ در همان لحظه فردی باصلابت با روپوشی از جنس سمور در دیوانخانه ظاهر شد، تمامی افراد به احترامش بلند شده تعظیم نمودند. ایشیک آقاسی زنجیری دراز که بر رویش فلزات مختلفی منقش بود از آستینش درآورد و در همان درب ورودی دیوانخانه بلند گفت: ای اهالی ارومیه و ای خان ترکستان آذربایجان ایران بدان و آگاه باش که شاه شاهان شاه عباس ثانی دستور داده تا تو را بدون آنکه حتی

چشم بزنی و حرکتی کنی در غل و زنجیر کرده به بند بکشم. همگی افرادی که در کاخ هستند نیز در قید و بند شاهنشاه هستند. با شنیدن این جمله همه اهل دیوان سر بر زمین نهاده و فریاد زدند امر امر شاهنشاه است. ایشیک آغاسی زنجیر را بر گردن خان انداخت و او را به گوشه دیوانخانه برده نشاند. فوراً این بنده حقیر بلند شده و به ایشیک آغاسی باشی نزدیک شدم و گفتم تمنا می‌کنم ای سرورم صفا آوردید خیر مقدم و خوش آمد عرض می‌کنم. او نیز برخاسته من را در کنار خود نشاند. به ایشیک آغاسی گفتم این چه وضعی است؟ وی گفت هر وضعی باشد از حاکم وان است که به پادشاه ایران نامه نوشته که خان ارومیه اقداماتی مغایر با صلح انجام داده و چهل هزار گوسفند اکراد پنیانیشی را دزدیده و مردمانش را غارت کرده است. یا آنها را پس بدهید و یا ما خود به ارومیه رفته آنجا را غارت می‌نماییم.

شاه ایران نیز مرا مامور به دستگیری حاکم ارومیه نموده است. بنده ادامه دادم قربانتان شوم من چهل هزار گوسفند را پس گرفته و بین آنها و اکراد پنیانیشی عقد صلح برقرار کرده‌ام و اسناد و اوراق مصالحه را به خان تبریز ارسال کرده‌ام که به سمع و نظر شاهنشاه برسانند. وی ادامه داد بله شاه آنها را دیده و بنده فرمان پادشاه را گرفته و از اصفهان به اینجا آمده‌ام. من نیز ادامه دادم ای سرورم من به خاطر این خان بی‌گناه حاضرم سر خود را بدهم و حتی به خدمت پادشاه ایران بروم. ایشیک آغاسی گفت تو فرد خوب و محب آستان هستی. اگر این کار را انجام بدهی آدم مومن و درستکاری هستی. گفتم والله که می‌روم. در این میان خان گفت اولیاء چهل روز است که در اینجا مشغول زحمت کشیدن است اگر اجازه بدهی که به نزد پادشاه برود من تمامی خرج راهش را پرداخت خواهم کرد. ایشک

آغاسی نیز قبول نمود. سپس تا حصول نتیجه خان و اهالی دیوان را دستگیر و زندانی نمود.

راهی شدن از ارومیه و رفتن به تبریز و اصفهان نصف جهان

هنگامی که در غره ذی الحجه سال ۱۰۶۵هـ‌ق/ اکتبر ۱۶۵۵م، از شهر ارومیه خارج می‌شدم حاکم شهر را دیدم که طوق لعنت از گردنش آویخته و به همراه چهل نفر از دیگر پاهایشان را با غل و زنجیر به شکم اسب بسته بودند. در آن روز نحس هنگامی که به طرف شمال از ارومیه خارج می‌شدیم گرد و غبار فراوانی را مشاهده کردیم. سپس متوجه شدیم که یک خان ایرانی است که همراه با کوس و دهل و نای در حال ورود به ارومیه است. وی به سمت خان در بند رفت و او را در بغل گرفت و کمی گریه کردند. سپس وارد توپراق قلعه شد. هنگام ورود آنها به ارومیه، توپ‌های بسیاری به نشانه شادمانی شلیک کردند. حقیر پرسیدم این خان چه کسی است؟ ایرانیان همراه ما گفتند او تقی خان فرزند کل رستم می‌باشد که به جای گنجعلی‌خان حاکم ارومیه شده است. من گفتم شاه این خان بدبخت را چه خواهد کرد؟ آنها در جواب گفتند: او منافق است وقتی به نزد شاه رسید به دو چشمانش میل می‌کشند و بر سرش طاس گداخته می‌گذراند و بعد دل و جگرش را از بدنش خارج می‌کنند. فقیر دلم به حال خان سوخت اما چه فایده با حالت پریشانی و ناراحتی از آنجا گذر کردم.

روستای امام رضا

بعد از هفت ساعت حرکت به روستای امام رضا رسیدیم. هنگامی که ارومیه و تبریز در دست عثمانی‌ها بود، این روستا مسجد جعفرپاشا بوده است. بعد از آنکه مجدداً به دست ایرانی‌ها افتاد، دوباره وقف آستانه امام رضا گردیده

است. در یک دشت وسیع سرسبز قرار گرفته و سه هزار خانه، کلانتر و مهماندار، مساجد متعدد، کاروانسرا، حمام و دکان‌ها داشت.

زیارتگاه مقام امام رضا

به هنگام گذر امام رضا از بغداد به خراسان، از آب و هوای این روستا لذت برده در آنجا مدتی ساکن شده و به عبادت می‌پردازد. حالا با عمارت‌هایی که شاهان و خوانین در آن ایجاد کرده اند آباد شده است. تکیه بسیار بزرگی در آنجا وجود داشت. داخلش سیصد درویش بودند. هشتاد انبار در مطبخ خانه آنجا وجود داشت. به تمام کسانی که از آنجا گذر می‌کنند طعام می‌دهند. خان را به آنجا بردند، با خود عهد کرد که اگر از مکافاتی که گیرش افتاده نجات یابد، قنادیل طلا را وقف آستان کند. در آستانه دیگ بزرگی که متعلق به شاه طهماسب بود قرار داشت. آن قدر بزرگ بود که برای وارد شدن به آن نردبان قرار می‌دادند. در روز عاشورا سی گاو را کشته و در آن پی پزند. این حقیر صورتم را در آستانه‌اش به خاک مالیده و در این بین این بیت به ذهنم رسید که بر روی دیوارش نوشتم.

یا رسولی رضایی حق ایچون ائت شفاع حق رضاسینه سن

روستای شاهسون

از آنجا گذر کردیم و بعد از پنج ساعت به روستای شاهسون رسیدیم. روستایی با صد باب خانه، باغ و باغات، مهمانسرا، حمام و حدود پنجاه باب دکان که در محدوده سلماس قرار داشت. مردمش شاهسون و کشاورز بودند. محصولات خوبی به عمل می‌آید. آب رودخانه‌اش جاری بود.

روستای بیجور

از روستای شاهسون گذر کرده بعد از سه ساعت به روستای بیجور رسیدیم. روستایی با هشتصد باب خانه که در دشتی وسیع در محدوده سلماس قرار داشت.

روستای یزدان

از بیجور گذشته بعد از پنج ساعت به روستای یزدان رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه که در محدوه سلماس قرار داشت و مردمش گوک دولاق بودند. سلطان مراد چهارم به هنگام سفر جنگی‌اش در اینجا توقف کرده بود. روستای آبادی بود. از آنجا نیز گذشته بعد از پنج ساعت به سلماس رسیدیم.

اوصاف قلعه سلماس یعنی شهر قدیم دلماس

نخستین بانی آن بزرجمهر بود. در منطقه محصول خیزی است. بزرجمهر بخاطر وجود ماست از شیر گوسفند و گاومیش در آن اسم شهر را دل ماست گذارد. بعدها هلاکوخان زمانی که با قوم مغول به سوی بغداد روان بود، این شهر را بر سر راه خود خراب کرد. بعد از آنها وزیر جهانشاه موسوم به سلماس آن را آباد کرد و از این جهت، شهر نام سلماس را به خود گرفت. به هنگامی که به نزدیکی قلعه رسیدیم، حاکم شهر به استقبالمان شتافت و ایشیک آقاسی و حاکم سابق ارومیه را به کاخش برد. کدخدایش مرتضی پاشا و ما را به مهمانداری خود برد. سپس به تماشای قلعه رفتیم. قلعه‌اش در یک دشت وسیع قرار گرفته است. در چهار سوی سلماس، شهرهای ارومیه، تسوج، قوملە، قره باغلار، خوی، مرند، بهستان و چورس قرار دارند. در سمت راست قلعه نزدیک دروازه شمالی شهر کتیبه‌ای قرار دارد که نشان

می‌دهد حصار آن در زمان تاج‌الدین علیشاه و توسط خواجه نقدی مقریزی ساخته شده است. مساحت دیوارهای شهر هزار گام بود. هوایش به سردی متمایل است. در جانب غرب قلعه رودخانه‌ای است که از کوه‌های پینیانش کردستان و آباغای سرچشمه گرفته و پس از آبیاری هزاران باغ و بوستان به دریاچه ارومیه می‌ریزد.[۱] با توجه به اینکه قلعه‌اش بر روی پشته بلندی قرار گرفته آب رودخانه در آن جاری نیست بلکه چاه‌های آب فراوانی دارند. ایرانیان در یکی از جنگ‌ها با عثمانی، بسیاری از سربازان عثمانی را در این چاهها اسیر نگه داشته بودند.

درون قلعه سلماس سیصد باب خانه و یک مسجد هست. دیوارهای قلعه از گِل و سنگ ساخته شده و دارای خندقی عمیق است. کاخ حاکم هم در قلعه و هم در بیرون قلعه وجود دارد. حاکم سلماس دارای دو هزار سرباز و پانصد نفر غلام است و تحت حاکمیت خان تبریز قرار دارد. مفتی، داروغه، منشی، کلانتر، یساول آغاسی، مهماندار و رییس تجار نیز دارد. اکثر مردمانش اسب سوار و تاجر هستند. مردم روستاهایش به طور مخفیانه سنی هستند. شهر دیواری ندارد. در چهار طرف شهر خندق حفر شده است. سه دروازه به نام‌های ارومیه در جانب جنوب، دروازه تسوی در سمت غرب و دروازه تبریز در طرف شرق دارد. مساحتش هفت هزار گام است. در این شهر سه هزار باب خانه، سه مسجد و نه محله وجود دارد. چهار محله‌اش ایرانیان سنی و پنج محله‌اش ارامنه گوک دولاق ساکن می‌باشند. اقامتگاه‌ها، حمام‌ها، مغازه‌ها و قهوه خانه‌هایش بسیار آراسته است. اهالی‌اش نیز بسیار تمییزند. انگورهایش بسیار آبدار و شیرین است. چهل نوع گلابی دارد و

۱. بسیاری از این مطالب نیز از مستوفی کپی شده است (مترجمین).

نباتات و حبوباتش نیز فراوان است. سلماس شهری متوسط است و در میان هفت شهر قرار دارد. در طرف غرب شهر خوی قرار دارد که میانشان هفت فرسخ فاصله است. تبریز نیز ده فرسخی و در شرق آن قرار دارد. طالع سلماس در برج اسد است به همین خاطر شیرصلابت است.

روستای کج آباد

از سلماس حرکت کردیم و بعد از دو ساعت به روستای کج آباد رسیدیم. روستایی زیبا با هزار باب خانه که هوایش بسیار لطیف و محصولاتش فراوان بود. مهمانسرا، مسجد، حمام و بازار داشت.

روستای سراو

از کج آباد به سمت شمال حرکت کرده بعد از مدتی به روستای سراو رسیدیم. البته سراو نام شهر دیگری است که در میانه تبریز و اردبیل قرار دارد اما اینجا روستاست. ایرانیان و مغولها بدان سرای نیز می‌گویند. سه منزل تا تبریز فاصله دارد اما باغهایش با تبریز مشاع است. در منطقه سراو هشتاد پارچه روستای آباد وجود دارد و در هر یک از آنها کاروانسرا، حمام و بازار وجود دارد. روستای سراو آبادترین روستای منطقه می‌باشد. قبل از اینکه به تبریز برویم به همراه ایشیک آغاسی به شهر تسوی و قمله حرکت کردیم. ابتدا در سمت شرق و در یک دشت وسیع از میان روستاهای آباد گذشته بعد از سه ساعت به قلعه تسوی رسیدیم.

اوصاف قلعه تسوی (تسوج؟)

سلطان‌نشینی جداگانه در ایالت تبریز و در حکم خان مرند است و حاکمش دو هزار سرباز، قاضی، مفتی، رییس السادات، منشی، داروغه، کلانتر، رییس غلامان، ششصد نوکر، اسلحه‌خانه و توپخانه دارد. یکی از حرمسرایان

یزدگردشاه به نام تسوبان آن را بنا کرده است به همین خاطر بدان نام معروف گشته است. بعدها تیمورلنگ آن را خراب کرد و سپس جهانشاه آن را آباد نمود. قلعه‌اش در کنار رود «اریز» قرار دارد. سه هزار خانه گلی، هفت مسجد، سه حمام و شش اقامتگاه دارد. این شهر که در دوازده فرسخی مرند قرار دارد، آب و هوایش خوب و ماکولات و مشروباتش مرغوب است. دوازده نوع گلابی آبدار و خوشمزه دارد. توضیحات در خصوص این شهر را در سفر قبلیمان که به ایروان، نخجوان و خوی بود ارائه کردیم. زیاده لازم نیست. حاکم شهر ضیافتی برای ما ترتیب داد. فردای آن روز به جانب شرق به راه افتادیم و بعد از شش ساعت به قلعه قومله رسیدیم.

قومله

در سال ۹۹۸هـ‌ق/ ۱۵۸۹م، و با فرمان سلطان مراد سوم، سردار معظم قوجه فرهادپاشا قلعه را تصرف نمودند. قلعه‌ای مستحکم و مربع الشکل در دامنه ولیان کوه که اوصاف آن را در سفر قبلیمان به تبریز بیان نمودیم. در اینجا مختصری نزد خان مانده، نامه‌هایی مبنی بر اجازه خدمت به شاه را گرفتیم و به جانب شرق حرکت کردیم.

روستای مزیدخان

بعد از آن از روستای سونجه متعلق به دختر شاه یعنی ورقه خانم گذر کردیم و به روستای مزیدخان رسیدیم. این روستا وقف آستانه شیخ صفی جد اعلای شاهان صفوی است. در این منطقه رودخانه قره سو که از کوه‌های الباق و قارنی یاریق سرچشمه می‌گیرد عبور می‌کند. این رود بعد از آبیاری مزارع و روستاهای اطراف به دریاچه ارومیه می‌پیوندد.

روستای سوجه‌جان

از مزیدخان حرکت کردیم و در روستای سوجه‌جان توقف نمودیم. ششصد باب خانه، مسجد و حمام داشت.

روستای بندماهی

از سوجه‌جان نیز به شرق ادامه مسیر دادیم و بعد از گذر از روستای جعفرپاشا به روستای بندماهی رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه که در خاک تبریز قرار گرفته است. از اینجا به شام غازان رفته و قبرش را زیارت کردیم. همانطوری که در سال ۱۰۵۷هـ‌ق/ ۱۶۴۷م، زیارت کرده بودیم.

روستای شبتری

از شام غازان نیز به طرف شرق گذشته بعد از روستای حاجی حرامی به روستای شبتری رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه، مسجد و حمام است. در اینجا حاکم تبریز به استقبالمان شتافت و بعد از چهار ساعت به شهر تبریز وارد شدیم.

ورود به شهر تبریز

به هنگام ورود به شهر تبریز حاکم ارومیه به دست و پای حاکم تبریز افتاد اما او هیچ توجهی به وی نکرد. اما وقتی حقیر وارد شدم از جا برخاسته سلام علیکم گفت. زیرا قانون قدمای ایران اینگونه بوده است که صاحب خانه به مسافری که وارد خانه‌اش می‌شود سلام می‌دهد. حقیر آن قانون را می‌دانستم و در جوابش علیکم السلام ای خان عالی بلندمرتبه گفتم. بعد از من مرتضی پاشا آمد، خان به وی نیز سلام داد.

حاکم تبریز سپس نظری به من کرد سپس پرسید: شما مگر اولیاء آقا نیستی که به سال ۱۰۵۷هـ‌ق/۱۶۴۷م، هنگامی که من حاکم گیلان بودم

به شروان و شماخی و داغستان سفر کردی؟ گفتم بلی ای سرور من بنده کمترین بودم. خداوند را سپاس که مجدداً روی مبارک شما را زیارت می‌کنم. خان ادامه داد خوش آمدی، صفا آوردی ای اولیاء آقا. حقیر ادامه دادم خدا را شکر که شما را سالم و تندرست می‌بینم. سپس این بیت را خواندم:

منت خدایه ایردیم شو سرو قامته شکرم بودور که قالمدی حسرت قیامته[1]

سپس تواضع و فروتنی بسیاری در حاکم به جا آوردم. زیرا او را فردی قدرشناس، نکته‌دان، صاحب وقار، عالی تبار، مدبر ارسطو و صاحب اندیشه یافتم. وی مدتی قبل از حکومت اصفهان معزول شده بود. بعد از آن نامه‌های ملک احمدپاشا را به وی تقدیم نمودم. آنها را گرفته، بوسید و بر سر نهاد. سپس شروع به خواندن نامه‌ها کرد. بعد از خواندن نامه‌ها رو به من کرده و گفت: اولیاء آقا، برادرمان وزیر وان فرموده بودند اگر چهل هزار گوسفندی را که حاکم ارومیه غارت کرده بود را تسلیم اولیاء آقا نکنید نقض عهدنامه از طرف ایرانیان بوده و ما را مجبور به حمله به ایران می‌کند. ارتش عثمانی می‌آید و مملکت ایران را غارت و تالان می‌کند. پس ای مادر به خطا پس با عثمانی حسن رفتار داشته باش و برای خود نام نیک دست و پا کن. حقیر گفتم سرورم: قسم به روح اسدالله علی کرار داماد پیامبر و قسم به روح دوازده امام رسول الله او را عفو کن. در نامه وزیر وان آمده بوده که اگر گوسفندان را تحصیل نکردیم در تحصیل آنها سعی بلیغ کنید. حمد خدا چهل هزار گوسفند را گرفته و آنها را به اکراد پنیانیشی داده آنها را راضی کرده‌ایم. نامه وزیر وان مبنی بر دریافت چهل هزار گوسفند را نیز بنده دریافت کرده‌ام. سپس نامه‌ها را به وی تقدیم کردم و چند تن از اکراد

۱. خدا را شکر که که رسیدم به این سروقامتم. شکرم این است که حسرتم به روز قیامت نماند (مترجمین).

پنیانیشی را که با خود آورده بودم شهادت دادن که گوسفندهایمان را دریافت کرده و دیگر نزاعی مابین ما و شما نیست. خان سپس گفت خدا را شکر این مشکل برطرف شد. اما اولیاء آقا کار این حاکم نادان ارومیه اول خداست بعد از آن به دست شاه ایران زمین است. البته احتمالاً بر چشمانش میل بکشند و بر سرش طاس گداخته قرار دهند.

حقیر گفتم شما این نامه‌ها را به نزد شاه ببرید انشالله او را آزاد خواهند کرد. من قبل از این به ایشیک آقاسی باشی ماجرای نامه‌ها را عرض کرده‌ام. حاکم گفت بله قبلا به من اطلاع داده است. حقیر در ادامه گفتم سرور من حالا که گوسفندان عودت داده شده این خان ذلیل را به عشق خدا آزاد کن شما که سپهسالار و ابوالکلام هستید. خان در ادامه گفت: برای خاطر شما زنجیرهایی را که ایشیک آغاسی بسته را از پاهایش باز می‌کنیم. همچنین نامه‌هایی به شاه مبنی بر عفو وی می‌نویسم. شما هم نامه‌هایی به پادشاه ایران بنویسید ببینم چه دستور می‌دهند. با شنیدن این سخن جمله گی اهل دیوان و بنده و خان معزول به پای حاکم تبریز افتاده و پابوسی نمودیم. سپس زنجیرها را از پاهایش باز کرده به زندان انداختند. بعد از آن نامه‌ها را نوشته و با چاپار سریع به نزد شاه فرستادیم. در ادامه به خان گفتم ملک احمدپاشا این خنجر جواهرنشان را پیشکش برای شما فرستاده است. خنجر را گرفته و با دقت به تماشای آن پرداخت. همچنین چند خیل اسب به خدمتش تقدیم کردم. عقل از سر خان پرید. گفت برادرمان کار بسیار خوبی کرده است. خداوند به مالش برکت بدهد. سپس سوار یکی از اسب‌ها شده کمی جولان داد. به هنگام بازگشت به بنده گفت: من این اسب زیبا را به شاه عزیزمان می‌فرستم. بعد از آن، ضیافت عظیمی برپا شده سپس به اتاق‌های محل استراحتمان رفتیم. به هنگام استراحت هدایای بسیاری از

طرف خان چون بالش‌ها، رختخواب‌ها و لحاف‌های زردوز، شلوارهای زیر، عودهای خوش بو برایمان آوردند.[۱]

خدا را شکر بعد از دوازده روز، نامه‌ای از طرف پادشاه صفوی توسط ایشیک آغاسی به تبریز رسید. به هنگام شرفیابی ایشیک آغاسی در کاخ حاکم خطاب به بنده گفت: پادشاه بعد از دریافت نامه از من درباره تو پرسید که آیا این اولیاء ایرانی است؟ زیرا من قبلاً نام او را از زبان چند خان شنیده‌ام. اینک نیز نامه‌اش را می‌بینم. من نیز در جواب گفته‌ام خیر ایشان اصالتاً کوتاهیه‌ای هستند و از نزدیکان ملک احمد پاشای وزیر می‌باشند. شاه در ادامه گفتند ایشان چهل هزار گوسفند غارت شده را بازگردانده‌اند و حالا تقاضای عفو حاکم ارومیه را دارند. من (یعنی ایشیک آغاسی باشی) نیز ادامه دادم بنده نیز تقاضای عفو ایشان را دارم. شاه سپس با تقاضای عفو حاکم معزول ارومیه موافقت کرده یرلیغ شاهی را صادر فرمودند. در نامه قید شده بود که حاکم سابق ارومیه را به سبب اعمال و ارتکاب خطاهایش معزول و در قید و بند نمودیم اما با توجه به تقاضاهای بزرگان عثمانی قلم عفو بر خطاهایش کشیده از گرفتن جانش حذر کردیم و ضمن گرفتن اموالش تنها هزار تازیانه خواهد خورد. با شنیدن متن نامه ارباب دیوان اظهار خوشحالی کرد و بعد از هزار تازیانه او را آزاد نمودند. حاکم معزول ارومیه از من تشکر بسیاری نمود و سپس او را نفی بلد کردند. ما نیز مدتی در تبریز ماندیم و به گردش و تماشای آن مشغول شدیم. البته در جلد دوم سیاحتنامه به تفصیل در مورد تبریز پرداخته‌ایم لذا در اینجا از توصیف مجدد آن صرف نظر می‌کنیم.

---

۱. در اینجا اولیاء چلبی اخباری در خصوص اتفاقات وان و ارجیش ارائه می‌دهد که البته با توجه به افتادگی بعضی از قسمت‌های متن معنا و مفهوم آن برای ترجمه مشخص نشد. لذا از ترجمه آن گذشتیم (مترجمین).

حرکت از تبریز و آذربایجان در ماه ذی الحجه ۱۰۶۵ هجری به سمت اصفهان و بیان مشاهدات خود از اصفهان نصف جهان، همدان، عراق عرب و الکای شهرزور، ایالت موصل و بغداد

حاکم تبریز به این حقیر یک کیسه قروش خرج راه، یک دست لباس، دو راس اسب قره چبوق، دو راس اسب چاپار و یک غلام گرجی به همراه هفتاد نامه برای حکام سر راه مبنی بر احترام و پذیرایی از ما در آن شهرها و ایالت‌ها داد. سپس حاکم پنجاه غلام به علاوه یک کیسه قروش به علی آغا داد. خدا ازش راضی باشد. فردی سبک روح و صبور، دوستی سلیم، یاری صادق و همراهی موافق بود که همواره به سیاحت طالب و راغب بود. هیچ تردید و اذیتی در طول راه در سفر و گشت و گذارمان در ایران نداشت. حقیر تمام هدایایی که از حکام شهرها و ایالت‌ها گرفته بودم را به وان فرستادم تا سبکبار گردم سپس با حاکم تبریز وداع کردیم. به راه افتادیم.

ناحیه مهرانرود

در پنج فرسخی شرق تبریز در ناحیه مهران رود منزل گرفتیم. روستایی بود که مسجد اقامتگاه و حمام داشت. شصت پارچه روستا در ناحیه مهرانرود وجود دارد. از آنجا نیز به شرق ادامه مسیر دادیم و از روستاهای کندرود، کنداسفاح و سعید آباد گذشتیم.

روستای سعید آباد

وزیر شاه طهماسب این روستا را آباد کرده است لذا به سعید آباد معروف شده است. سلیمان‌خان به هنگام رفتن به بغداد آن را خراب نموده است. اینک دو هزار باب خانه، مسجد، حمام و بازار دارد. در طرف راست آن قلعه قومله قرار داشت که البته در مسافت خیلی دوری بود.

روستای جولان دورق

بعد از آن به روستای جولان دورق رسیدیم. جولان دورق در خاک تبریز قرار دارد و دارای هزار باب خانه، مهمانسرا و حمام است.

از روستای جولان دورق عبور کردیم و بعد از گذر از روستای آلاق بولاق به روستای سرجم خانی رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه و مهمانسرا که صحرای سرجم الکای مراغه قرار داشت. باغ و باغاتش فراوان بود. در هفت نقطه از این صحرا تپه‌هایی از استخوان دید. از یساول اغاسی که همراه ما بود پرسیدم این استخوان‌ها چیست؟ جواب داد ای فرزندم در تاریخ ۹۴۰هـق/ ۱۵۳۳م، که سلیمان‌خان در اوجان اقامت گزید، ابراهیم پاشا را سردار کرد و به همراه هشتاد هزار سرباز به غارت اردبیل، مراغه و کهران فرستاد. شاه ایران از آن مطلع شد و هفتاد هزار سرباز را به سرداری خلف‌الدین به مقابله او فرستاد. دو سپاه در این صحرای سرجم در مقابل هم قرار گرفتند. مراد بیگ که از بزرگ زادگان آق قویونلو بود، به همراه سه هزار سرباز از خراسان به کمک عثمانی‌ها آمد. مراد بیگ بعد از اردو زدن، یکی از نگهبانان ایرانی را اسیر کرد و به نزد ابراهیم پاشا آورد، ابراهیم پاشا متوجه شد که شاه به سمت آنها در حال حرکت است. در آن زمان دیوان حافظ را باز کرد و این بیت آمد:

دوش از جناب اصف پیک بشارت آمد/ وز حضرت سلیمان عسرت اسارت آمد

نهایت در این صحرای سرجم جنگی میان ایرانی‌ها و عثمانی‌ها اتفاق افتاد که منجر به شکست ایرانی‌ها گردید و این سرهای ایرانیان کشته شده است. سپس ما بعد از دیدن آن تپه‌ها از آنجا به جانب جنوب حرکت کردیم و بعد از روستاهای القابندلیس و لاکدرح به قلعه سلطانیه رسیدیم.

اوصاف شهر ذوالقدریه یعنی قلعه سلطانیه

در تاریخ ۹۲۰هـ‌ق/ ۱۵۱۴م، محمدشاه بیگ فرزند شاهرخ‌خان ذوالقدر که به کمک شاه اسماعیل آمده بود، در جنگ چالدران شکست خورد، اما دیگر جرات برگشتن به مرعش را پیدا نکرد و به شاه اسماعیل پناهنده شد. شاه نیز این الکاء را به وی بخشید. محمدبیگ نیز قلعه سلطانیه را بازسازی کرد. قلعه در نزدیکی خان‌نشین نهروان و بر روی یک صخره شیبدار قرار گرفته و دروازه‌ای در سمت شرق دارد. خانه‌های درون قلعه بسیار تنگ است. حاکمانش کماکان از سران ذوالقدریه هستند. رباط پایینش هزار باب خانه دارد، مسجد، بازار و تیمچه دارد اما خراب‌اند.

روستای علمدن

از سلطانیه به سمت جنوب رفته به روستای علمدن رسیدیم. هزار باب خانه و عمارت‌های زیبایی داشت.

سیادهن[1]

از علمدن نیز گذر کردیم و به روستای سیادهن رسیدیم. دو هزار باب خانه، مسجد، مهمانسرا و حمام داشت. این روستاها به شهرهای قزوین و قره قان بسیار نزدیک‌اند.

روستای کج آباد

از سیادهن نیز پنج ساعت گذشته به روستای کج آباد رسیدیم. بعد از آن از یک منطقه سنگلاخ و با مشقت گذر کردیم و بعد از دودقات به قلعه قره قان (خرقان) رسیدیم.

---

۱. تاکستان امروزی (مترجمین).

قلعه قره‌قان (خرقان)

این صحرا را به خاطر اینکه لشکر مغول هفتاد هزار از نیروهای عباسیان را قتل عام کردند، به دشت قره‌قان (خون سیاه) معروف گشته است. بعدها از اولاد تیمور فردی قلعه‌ای در اینجا بنا کرد و اسم قلعه را قره‌قان گذارده است. قلعه را بعدها سنان پاشا خراب کرد اما مجدداً آباد شده است. قلعه‌ی مستحکمی است. در خصوص بنای قلعه روایت دیگری وجود دارد که می‌گویند چون فردی با نام قره‌خان آن را در زمان شاه اسماعیل بنا کرده بدانجا قره‌خان نیز می‌گویند. اینک سلطان‌نشینی مستقل در ناحیه کهروان است که صاحبش دارای هزار سرباز می‌باشد. در آنجا مسجد، مهمانسرا، حمام و بازار وجود دارد. دربندی نیز در نزدیکی آن وجود دارد که مانندش در این اطراف نیست. در خارج این شهر آبگرمی وجود دارد که مانندش در ایران وجود ندارد. این آبگرم مانند گرماب شهر بورسه است که بسیار بسیار آبش گرم و مفید است. از اینجا نیز گذر کردیم و به شهر مراغه رسیدیم.[۱]

اوصاف شهر مراغه

بانی آن مروان بن محمد الحمار است و سلطان‌نشینی مستقل در ایالت تبریز است که قبلاً درباره آن توضیح داده‌ایم. اگر از این شهر به جانب قبله برویم در دو منزل به ایالت شهرزور و کرکوک می‌رسیم.

روستای طورناچایری

یک روز در مراغه ماندیم و صبح زود به جانب جنوب حرکت کرده به طورناچایری رسیدیم. روستایی ارمنی در منطقه کهروان است. از اینجا نیز در طرف جنوب و از میان روستاهای ستکبزی و مانماه گذشتیم. روستاهایی

۱. سفر به یکباره چلبی از خرقان به مراغه، این ذهنیت را تقویت می‌کند که او این مناطق را ندیده است.

آباد که دارای مسجد، حمام و بازار بودند. از این روستاها گذشته به قلعه کهروان رسیدیم. اینجا را نیز در سفر قبلیمان به اندازه کافی توصیف کرده‌ایم.

روستای شاه بندر

از قلعه کهروان گذر کردیم و به روستای شاه بندر رسیدیم. روستایی در دامنه یک کوه بلند که دارای حمام، مهمانسرا، مسجد و بازار بود. از اینجا نیز گذشته به ناحیه بیات رسیدیم. این منطقه جزء خاک اردبیل می‌باشد. از آن نیز گذر کردیم و به شهر اردبیل وارد شدیم.

اوصاف شهر اردبیل (هرزبیل)

شهری معظم در نزدیکی دامنه‌های کوه اردلان بوده است. حالا آثاری از آن باقی است. هولاکوخان، تیمورخان، سلطان سلیمان خان و وزیر سلطان مراد چهارم قلعه‌اش را خراب و البته مجدد تعمیر شده است. اینک در منطقه اردبیل داروغه‌نشین است. از از شهرهای ارمنیه آذربایجان می‌باشد. در حدود هفتاد هشتاد هزار سیمرغ در آن می‌باشد. بخاطر وجود همین سیمرغ‌ها بوده که هر پادشاهی به غارت این منطقه می‌آمده است. می‌گویند بانی نخستش منوچهر می‌باشد اما انوشیروان عادل آن را بسیار آباد کرد. در شهر کلیسای بزرگی مانند کلیسای قمامه قدس وجود دارد که در داخل آن بیش از پانصد کشیش وجود دارد. در داخل شهر عده‌ای قزلباش که ادعای مسلمانی دارند ساکن اند که دارای مسجد، اقامتگاه، حمام و بازار هستند. اما تعداد کنیسه‌های آن از حد افزون است بطوریکه در هر سال بیش از پنجاه هزار سکه طلا خراج می‌پردازند. باغ و باغات آن نیز فراوان است. محبوبه‌ها و جوانان زیباروی چون آهوی کوهستانی و چشمانی نرگس مانند در شهر

بسیاراند. هفت هزار خانه باغ و باغچه دار در شهر وجود دارد اما تمامی آنها کج ساخته شده‌اند. دودکش خانه‌هایشان بسیار بلد و سر به آسمان کشیده است. در سه منزلی این شهر و در جهت قبله قصبه ماسوله وجود دارد که در آن معدن آهن قرار دارد. بعد از آن قصبه شاه یش قرار دارد. بیش از هزار باب خانه، مسجد، اقامتگاه و حمام دارد. به خاطر آب و هوایش میوه‌هایش دیر می‌رسد. از رود قندی عبور کردیم و در جهت جنوب به قلعه سراه رسیدیم. در زبان مغولی سراد می‌گویند. اکراد آن را سه او می‌گویند. اما اصل کلمه سراه می‌باشد. به خاطر اینکه تمامی مردمانش به هنگام ذکر یا قهار آه کشیده و سر آه می‌گویند. طالع شهر عقرب و مریخ است. به همین خاطر در این شهر منحوس، عثمانیان چندین بار شکست خورده‌اند.

اوصاف شهر سراو

شهری متوسط و در منطقه‌ای هموار و چمنزار در خاک آذربایجان قرار گرفته است. این شهر منحوس چندین بار از پادشاهی به پادشاه دیگر منتقل شده و دارای چهار هزار خانه گلی می‌باشد. همچنین دارای مساجد، مهمانسرا، حمام و بازار می‌باشد. این شهر در پنج فرسخی شرق کوه سبلان قرار گرفته و تمامی آبش از کوه سبلان سرچشمه گرفته و به دریاچه ارومیه وارد می‌شود. اگرچه حبوباتش فراوان است اما میوه‌ای ندارد. مردمانش نیز سفید چهره‌اند.

زیارتگاه شهداء و وزرای آل عثمان

از روی تاریخ سنگ مزارها، قبور پرانوار بیقلی حسن پاشا، ارسلان پاشا، مصطفی پاشا و سجاه پاشا مشخص بود. این زیارتگاه در فاصله یک منزلی جنوب شهر اردبیل قرار دارد.

همچنین در دو منزلی این شهر قصبه منجیل حرزبیل قرار دارد که در دامنه یک کوه بلند قرار گرفته و دارای سه هزار باب خانه است. زیتون این شهر در دنیا معروف است. مسجد، مهمانسرا، حمام و بازار دارد. از اینجا می‌توان در سه منزل به قزوین رسید. در طرف جنوب این شهر نیز شهر اردبیل قرار دارد.

اوصاف پایتخت قدیم ایران شهر اردبیل عظیم

اگرچه از شهرهای ارمنیه آذربایجان است اما نزدیک به بغداد قرار دارد. شهر تبریز در شش منزلی شمال اردبیل قرار دارد. بانی نخستش فردی از ملوک ارمنی با نام اردبیل بن اردمنی بوده است. به اندازه کافی در خصوص بنای این شهر توسط ارامنه‌ای که بعد از فتح نهاوند و از ترس عمر این شهر را بنا نموده‌اند و همچنین اجداد شاهان صفوی مدفون در اردبیل و آثار و عمارات این شهر در جلد دوم پرداخته شده است. در این مدت و در اردبیل نزد حاکم شهر ابوالفتح خان افشار به سر بردیم و بسیار بر ما خوش گذشت. بعد از چندی اقامت در اردبیل از اعیان شهر اردبیل، شیخ واحد متولی آستان شیخ صفی و حاکم اردبیل خداحافظی کردیم و بعد از دریافت دو بار شتر ماکولات و غذا از حاکم شهر به سمت جنوب و کوه اردبیل به راه افتادیم. سنگ سبلان که مانند لعل بدخشان است از اینجا استخراج می‌شود. اما به خاطر اینکه درآمدش کفاف هزینه‌هایش را نمی‌دهد از زمان شاه عباس به این طرف بدون استفاده مانده است. چشمه‌هایی که از کوه سبلان خارج می‌شود شهر اردبیل را آبیاری می‌کند. اضافه آب‌ها نیز به دریاچه ارومیه می‌ریزد. از کوههای سبلان گذشته سپس از جنوب دامنه کوههای عمادیه نیز گذر کرده به معدن آهن یعنی قصبه موصله رسیدیم.

اوصاف قصبه موصله

خان‌نشینی مستقل در خاک اردبیل است که حاکمش صاحب هزار نوکر است. شهری آباد با دو هزار باب خانه که در دامنه کوه قرار گرفته است. آب شهر به خاطر اینکه از معادن آهن می‌گذرد خیلی گوارا نیست. شهر دارای مساجد، مهمانسرا، حمام و بازار است. دروازه‌های شهر تماماً از آهن است زیرا در هفت نقطه از کوهی که در کنار شهر قرار دارد معادن آهن وجود دارد که مانندش در هیچ جایی وجود ندارد. آهنش از فولاد نخجوان بهتر است. در نزدیکی شهر کوه بلندی وجود دارد که سر به آسمان کشیده است. بر روی قله کوه، صخره بزرگی وجود دارد که اهالی برای جلوگیری از افتادن آن بر روی شهر، با زنجیرهایی از آهن آن را به کوه دیگری متصل کرده‌اند تا مال و جانشان را از خطر نجات دهند. منظره تماشایی می‌باشد. بعد از چندی از اینجا نیز گذر کردیم تا به قلعه سهند رسیدیم.

اوصاف شهراوند یعنی قلعه سهند

بانی نخست آن اوند فرزند کیومرث است. در زمان عباسیان بسیار معروف بوده است. در زمان حمله مغولان یکی از وزیران المستنصربالله یا نام سهند حاکم قلعه بوده است. به دستور خلیفه، سهند در اینجا قلعه استواری ساخته و نامش را سهند گذاشته بود. اما مدتی بعد این قلعه توسط هلاکو خراب گردید. اگرچه بعدها مجدد آباد گردید اما با توجه به اینکه طالعش برج عقرب است، هیچ گاه از جنگ و جدال خلاصی پیدا نخواهد کرد. بطوریکه به فرمان سلطان سلیمان‌خان، حاکم عمادیه حسین‌خان این شهر سهند را آنچنان تخریب کرد که حتی یک تخته سنگ نیز در آنجا سالم نماند. حالا کردهای عمادیه با مال و غنیمت‌های اینجا بسیار ثروتمندند. همچنین حاکم عمادیه به دیگر شهرها از جمله کهران، مراغه، اوجان، تبریز، قومله،

ارومیه، خوی، تسوی، سلماس، اردو، بایبرت و نخجوان نیز حمله کرده غنایم بسیار زیادی را به دست آورده و آنها را به خدمت سلطان سلیمان فرستاد. همچنین در زمانی که نیروهای ایرانی به فرماندهی خمیس اوغلی، حمزه سلطان، کرتبای سلطان، حمی جان سلطان بیات و... به محاصره بغداد رفته بودند، حاکم عمادیه به کمک امرای جزیره، عقره، کارنی، هیرون، اسعرد، کسان، شروی، مکس و حسن کیف به جنگ آنها شتافته و بسیاری از ایرانیان را به قتل رساند و اینگونه بغداد را از محاصره نجات دادند. بعدها سلطان سلیمان ایالت موصل را نیز به او بخشید. او بعدها با شاه ایران صلح کرد و مجدد شهر سهند رو به آبادانی گذاشت. حالا شهر سهند شهری ارم مانند در دامنه کوههای عمادیه و صحرای سهند می‌باشد. قلعه‌اش خراب است و سلطان‌نشینی مستقل در خاک اردبیل می‌باشد. حاکمش صاحب دو هزار نوکر، قاضی، مفتی، داروغه و کلانتر است. سه هزار باب خانه در شهر وجود دارد. از مساجد متعدد آن مسجد پیربداق خان بسیار آباد و مناره‌هایش بسیار عالی است. شهر دارای مهمانسرا، حمام و بازار است. قهوه خانه‌هایش بسیار آراسته است. آبهای جاریش از کوههای سهند سرچشمه گرفته سپس با اتصال به رود سیلان به دریاچه ارومیه می‌ریزد. از محصولاتش گندم، جو و پنبه‌اش بسیار ممدوح است. انگورش از عقره می‌آید. شهر مراغه در سه منزل شمال سهند می‌باشد. سهند، شهرزور و عمادیه هر یک به فاصله سه منزل از یکدیگر قرار دارند.

نهاوند

سخندانان عجم این شهر را «نهراوند» می‌نامند. در زبان مغولی نامش «ساره سوری» یعنی قلعه «ساره» می‌باشد. این شهر در زمان‌های کیومرث، انوشیروان، عمر و هارون الرشید معمور و آباد گردیده است. بعد از دست به

دست شدن میان چندین پادشاه، سرانجام در زمان‌های هولاکو، تیمور، سلطان سلیمان‌خان، سلطان مراد سوم، سلطان عثمان دوم و سلطان مرادخان چهارم این شهر غارت و تخریب شده است. شهری بزرگ در عراق عجم که بر روی کوهی بلند در جنوب همدان از پایتخت‌های پادشاهان قدیم قرار گرفته است. قلعه‌اش بر روی یک تپه بلند قرار دارد. مساحتش نه هزار گام است. اگرچه خندقی در اطراف شهر وجود دارد اما خیلی عمیق نیست. قلعه‌اش بر روی تپه‌ای بلند بنا شده که حصاری عبرت انگیز است. در مجموع مساحت آن نه هزار گام است. اطرافش خندقی هست که چندان وسیع نیست. درون قلعه حدود یک هزار خانه بدون باغ و باغچه وجود دارد. چهار مسجد دارد که مشهورترین آنها مسجد عمر، ساریه و هارون الرشید می‌باشد. صد و پنجاه برج و بارو، دو دروازه، برج نگهبانی، هفتصد نفر نیرو، قوللرآغاسی، یساوول آغاسی، داروغه، کلانتر و منشی دارد. خان‌نشینی مستقل می‌باشد که حاکمش خانی گرجی با نام بوره خان بود. وی مالک سه هزار خدم وحشم برگزیده بود. من و مرتضی پاشا سه روز در کاخ حاکم صاحب کرم مهمان شدیم.

رباط شهر

رباطی مربع شکل در پایین قلعه است. دارای دیوارهای چندلایه و خندق می‌باشد. اما مانند قلعه‌های معاصر خود محکم نیست. در جانب قبله و در سمت دروازه عراق، بنایی وجود دارد که کتیبه بر روی آن زمان هارون‌الرشید را نشان می‌دهد. دروازه اردبیل به طرف شمال و دروازه همدان و سهند نیز در طرف غرب می‌باشد. این رباط بزرگ مساحتش سیزده هزار گام است؛ داخلش هفتاد محراب، هفت مدرسه، شش تکیه، چهل مکتب، چهل چشمه، بیست سقاخانه، هفتاد مهمانسرا، هفت کاروانسرا و بازار

سرپوشیده شاهی با دکان‌های بزرگ دارد. البته تیمچه ندارند. اگرچه آب و هوایش لطیف است اما بخاطر قرارگیری در ارتفاع رو به سردی است. آبش از کوه الوند تامین می‌شود. میوه‌ها، باغات و بوستان‌های فراوانی دارد. انگور، سیب، گلنار دانه‌دار و گلابی‌اش در دنیا معروف است.

از میان حبوباتش نیز گندم، جو، لوبیا، پنبه و. . معروف‌اند. مردمش کرد و شیعه هستند. اعیان و اشراف، جراح و طبیبان بسیاری دارند. شاعران و نویسندگانش نیز زیاد است. از جمله کسانی که با آنها هم کلام شدیم، گنج اورلو، علی یار، حسن مسمندی، خداداد، شهراب افندی، شهباز آقا، تولنکی بای و میرکلام بودند. بیشتر مردانش جامه‌های رنگی از جنس چیت می‌پوشند، زنانشان نیز تاج‌های سیم و زردار بر سر می‌گذارند، صورتهای خود را با نقاب می‌پوشانند و کفش‌های سبز آسمانی می‌پوشند. نام‌های زنها بدینگونه بود: گل دمیده، گل دمدم، گل اندام، گلچین، گل شاخ، گل بوی، عطرشاه، نومه خان، نومیکه خان، هما خان، النجه خان، گل رخ و پری پیکر. اسم خدمتکاران به این صورت است: ترمد، جان بولاد، های‌های، وای وای، های قلی، وای قلی، قرجفا، حرم، کندیرلی، قره قای، بای اولان، سنده ی، سوندل، غلام شاد، شادی. نام برخی کنیزان آزادشده چنین است: جکه‌جان، جدارلی، زنبقه، سنبله، ، سنبله، فدنه، خناسه، سنّته، یمانه، پیمانه، کندیده، خرّمه، سراه بان، سروقد، درخشان، شهناز و جان جهان. در مجموع هفت حمام دارد که حمام‌های پیر بوداق‌خان، سنان پاشا و منشی آقا معروف‌ترینشان است. یکصد و سی حمام خصوصی دارند که اهالیش بسیار به آن فخر می‌کردند. من می‌دانم که آنها دروغ نمی‌گویند. مردمش افراد متعادلی بودند. ولایت نهاوند یکصد و پنجاه روستای آباد دارد که هر کدام به مانند یک شهر دارای مسجد، مهمانسرا، حمام و بازاراند.

روستای سیدلر

از اینجا به جانب جنوب حرکت کردیم و به روستای سیدلر رسیدیم. تمام اهالی این روستا از سادات سنی هستند. به راهمان در سمت جنوب و راهی که چغال اغلو رفته بود ادامه دادیم تا به روستای سعدوقاص رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه و دارای مسجد، حمام و بازار که در خاک نهاوند قرار دارد. در جنگ نهاوند حضرت سعدوقاص که مجروح شده بود به این مکان آورده شد و سلامتی خود را باز یافت. می‌گویند عمار بر وی دعا کرد و بهبودی یافته است. حالا مقام سعد وقاص تبدیل به آستانه‌ی بزرگی گردیده است. تعدادی تکیه‌های سنی در آنجا وجود دارد اما اهالی روستا در جاهایی دیگری که شنیده‌اید مدفون شده‌اند از جمله: قبرستان بقیع در مدینه منوره، قلعه اسکندریه مصر داخل باب اخضر و در شام.

اوصاف قلعه کنگور

از روستای سعدوقاص عبور کردیم و به قلعه کنگاور رسیدیم. بانی‌اش انوشیروان بوده است. حالا داروغه‌نشینی در خاک نهاوند است. قلعه‌اش حصاری باشکوه و پنج ضلعی و بر روی تپه‌ای بلند قرار داشت. مساحتش بر من معلوم نگشت. در بیرون قلعه هزار باب خانه، مسجد، خان، گرمابه، بازار و باغ وجود داشت. اکثریت اهالی‌اش از کردهای شهرزور و شیعه هستند. از اینجا تا نهاوند یک منزل راه می‌باشد. این قلعه را در سال ۹۹۵ هـ‌ق/ ۱۵۸۷م، چغال اوغلی فتح کرد اما مجدد ایرانیان بر آن مسلط شدند و اکنون دست آن‌هاست. از پل شاه در دامنه کوه بیستون عبور کردیم و در جانب جنوب به قلعه سرخ بید رسیدیم.

اوصاف قلعه سرخ بید

بانی‌اش یکی از ندیمان هارون الرشید بنام قزل اوغلان بوده است. در زبان فارسی به قزل سوگودلی، سرخ بید می‌گویند. قلعه‌ای کوچک بر روی تپه‌ای بلند و در میان درختان بید و در خاک نهاوند قرار دارد. دروازه‌ای در جانب شمال و در جهت نهاوند دارد. وارد آن نشدم، در قسمت پایین قلعه و در میان باغ حاکم مهمان شدیم. می‌گفتند حاکمش صد و چهل سال سن دارد. مالک هزار سرباز است. قاضی، کلانتر و دوازده نایب دارد که طبق قانون شاه ایران زمین اجرای حکم می‌کنند. در رباط پایین باغ، باغچه، آب روان و سه هزار باب خانه قرار داشت. اینجا اگرچه با شهرزور همسایه است اما جزء عراق عجم محسوب می‌شود. هر نوع عمارتی در این شهر وجود داشت. اینجا را قبلا چغال زاده فتح کرد و آن را تبدیل به یک سنجاق (شهرستان) نمود و حکومتش را به علی بک عقره لی سپرد. وی به هنگام استیلای مجدد ایرانیان شهید شد و مزارش هم اکنون بر سر راه معلوم است.

قلعه کوه بیستون

از سرخ بید و به همراه تنی چند از دوستانمان حرکت کردیم. مدتی نظاره‌گر صحراها و دشت‌ها بودیم تا اینکه به قلعه کوه بیستون رسیدیم. این قلعه را در سال ۹۹۹ هـ‌ق/ ۱۵۹۰م، سردار چغال اوغلی سنان پاشا وزیر سلطان مراد برای امنیت و کنترل بهتر بغداد، همدان، درگزین، نهاوند و تبریز در دامن کوه بیستون و بر روی تپه‌ای بلند و با سنگ‌های تراشیده بنا کرده است. قلعه‌ای مانند آن در این حوالی وجود ندارد. این قلعه جوابی است به کسانی که می‌گویند عثمانی‌ها نمی‌توانند قلعه بسازند. این قلعه دیدنی و عبرت انگیز بسیار رنگارنگ است و دیوارهایش از سنگ سرخ خاراست. مساحت قلعه حدود سه هزار گام است. قلعه بخاطر اینکه بر روی یک صخره

بلند و تیز قرار دارد، اطرافش خندقی وجود ندارد. در جانب شمال قلعه دروازه‌ای پولادی وجود دارد که در هیچ جای ایران مانند آن را ندیده‌ام. درون قلعه صد و پنجاه خانه، سرای حاکم، مسجد سلطان مرادخان سوم و انبار آب وجود دارد. سلطان صاحب هزار خدمه بود و سایر عمارت‌هایش در پایین قلعه وجود داشت. در داخل قلعه توپ‌های چغال زاده وجود داشت. در پایین قلعه شهری در دامن کوه بیستون و با سه هزار خانه قرار داشت، شهر فاقد دیوار و حصاری در اطراف خود بود و اهالی‌اش از اکراد بودند. بازارهای شهر بسیار پاکیزه بودند. زیرا به واسطه قرار گرفتن در دامن کوه بیستون بیش از سیصد نهر کوچک بدان وارد می‌شود. حبوبات و نباتات شهر فراوان اما میوه‌اش اندک است.

اوصاف کوه بیستون

این کوه آن قدر بلند نیست. اما به واسطه عبرتنما بودن برای دیگران در دنیا بسیار مشهور است. قوم عاد و ثمود پایین این کوه را تراشیده‌اند. قسمت تراشیده بسیار بزرگ است بطوریکه اگر در آن چندین هزار سرباز با ادوات خود جای گیرند باز هم جا تنگ نمی‌شود. داخلش حوضی بزرگ و چندین نوع از حیوانات و پرندگان وجود دارد. اگر فردی پایین این کوه فریاد بزند کوه مانند رعد و برق صدا می‌دهد که انسان از ترس زهره ترک می‌شود. بر روی آن کوه بلند بیستون سایه افکنده است. وجه تسمیه این کوه بخاطر نداشتن ستون است لذا به بیستون معروف شده است. برخی می‌گویند این کار فرهاد عاشق پیشه است که اشتباه است زیرا کار بشر نیست. به نظر حقیر این حفره با وقوع طوفان نوح و تحت تاثیر امواج دریا بدین شکل درآمده است. قله کوه مکان مناسبی برای ییلاق می‌باشد. در داخل آب روان آن انواع ماهی‌های رنگارنگ وجود دارد. آثار بناها و قصرهای خلفای بغداد

در آن نمایان است. در ییلاقات آن کردها، ترکمن‌های اوشار و ترکمان‌های یقه به همراه حیوانات خود شش ماه در سال در آنجا به سر برده و قشلاق خود را در صحراهای دومدوم، دنبلی، سهند، ارومیه و سلماس به سر می‌برند. در حق کوه بیستون این قطعه را سراییده‌اند:

فلک شیدا دل پولاد دارد بسی لیلی و مجنون یاد دارد
ز کوه بیستون هر گل که روید ذفیر زخمه فرهاد دارد

از کوه بیستون حرکت کردیم و در جانب قبله و از میان دشتی آباد و روستاهایی معمور و آباد گذر کردیم تا به شهر همدان رسیدیم.

اوصاف شهر همدان

براساس نوشته مورخان عجم و هندوستان خصوصاً صاحب کتاب تاریخ ینوان، بانی این شهر جمشید بن شداد بوده است. وی به وسیله گنج عظیمی که در کوه بیستون یافته بود شهر همدان را بنا نمود. همدان شهری بزرگ در عراق عجم می‌باشد که در یک دشت فراخ ایجاد شده است. مقدسی در تاریخ خود این شهر را مردجواز می‌نامد. در زبان مغولی به بونکا یعنی شهر ماندگار و در زبان یونانی به دارینه معروف است زیرا همدان یکی از پایتخت‌های داراشاه بوده است. اکراد نیز هم اوودان به معنی شهر پرآب می‌گویند و فقط نام فارسی‌اش همدان است. قلعه‌اش مثلثی شکل و چهار هزار قدم است. هفتاد برج نگهبانی دارد، خندق اطرافش چندان عمیق نیست. چهار دروازه با نام‌های دروازه قم، دروازه بیستون، دروازه درگزین و دروازه بغداد دارد. درون قلعه دو هزار حجره کوچک، حمام، مسجد، اقامتگاه، دکان و به مقدار کافی اسلحه‌خانه و توپهای به درد بخور دارد. در قلعه هزار نفر خدمه وجود داشت. ایالت همدان عبارت است از پانصد پارچه آبادی معمور است که در انتهای سرحد عراق عجم قرار داشته و خان‌نشینی

مستقل به شمار می‌رود. حاکم همدان، جان آپای خان می‌باشد که مالک سه هزار غلام، آدم خور و اوباش است. همچنین مالک سه هزار نفر سواره نظام جنگاور، ملا، رییس السادات، قوللرآغاسی، یساول آغاسی (مسئول تشریفات)، کلانتر، منشی، داروغه و ملک التجار است. شهر دارای مساجد، مدارس و مکتب‌خانه کودکان است. خرم آباد، شاه جهان، گنج یار و هماوران از مشهورترین آنهاست. یازده باب تکیه که می‌توان به تکیه پنج باز در میان باغها، تکیه امام تقی، تکیه عرب جباری و تکیه شاهرخ در سمت دروازه بغداد اشاره کرد. شهر دارای صد و پنجاه چشمه است که البته چشمه‌های فرهادپاشا و چشمه علی اسن پاشا از دوران عثمانی دارای بناهای عالیست. آب شرب اهالی از کوه الوند می‌آید. در میان بازار سقاخانه‌های بسیاری وجود دارد و در فصل تابستان نیز آبی گوارا و خنک دارند.

هشت هزار باب خانه تحتانی و فوقانی در همدان وجود دارد. از میان آنها کاخ خداوردی‌خان، حمزه سلطان، پیربوداق سلطان و الم شاه خان از همه مشهورترند. همه خانه‌ها از خاک ساخته شده‌اند. در سه منطقه مهمانسراهای عالی دارند. مهمانخانه و کاروانسرای فرهادپاشا و مهمانخانه لوندخان باشکوه‌تر از بقیه می‌باشد. در همدان هیچ بنایی که با سرب درست شده باشد وجود ندارد. یازده باب کاروانسرای تیمچه دار وجود دارد که بازرگانانی از هند، سند، روم، عرب و عجم در آن ساکن‌اند و انواع کالا و اقمشه در آن فراوان است. درب‌های تمامی تیمچه‌ها از فولاد نخجوانی است. در بازار بیش از دو هزار باب دکان تمیز و مزین وجود دارد. اگرچه به مانند دکان‌های حلب، شام و بورسه نیستند. سقف راسته بازارها با چوب مسقف شده‌اند. هفت باب حمام، دویست باب خانه اعیانی حمام دار در شهر وجود دارد.

اعیان و اشرافی که ما به خدمتشان مشرف شدیم: هبااوغلی، قشار اوغلی، گنجعلی، مهمان قولی، پیریار و شاخ بوداق که همگی آنها صاحب کلام و ادیب‌دان بودند.

طبیب و جراحان شهر: افرادی چون جان قولی‌خان شیرازی، یارعلی بدخشانی، خواجه نقی ترمذی، خوی حسن میمندی و جناروت همدانی که همگی آنها طبیبان حاذقی بودند. در این شهر جراح وجود ندارد بطوریکه وقتی یکی از غلامانم از اسب افتاد و جراحت برداشت به دشواری یک جراح پیدا کردم که او نیز اصالتاً اهل عمادیه بود.

مشایخ شهر همدان: ملا برزنجی، ملاخرامی و شیخ سرخی بیدی که افرادی عزلت نشین و گوشه‌گیر بودند.

مصنفین و شعرای همدان حد و اندازه ای ندارد چونکه از دیار فارس به شمار می‌آید، در فصاحت و بلاغت و کلام عربی نیز ماهراند حتی در حق همدان نیز این شعر سراییده شده:

بلدا قول فی فضل و صفه و صفاته　　لاخیر فیه لانه اقبح البلدان

صبیانه فی القبح مثل شیوخه　　و شیوخه فی العقل کالصبیان

البسه و پوشش مردم همدان: مردان همدان پیراهن چند رنگ چیت می‌پوشند و سربند و تاج چند رنگ بر سر می‌کنند. شلوارهایشان نمدین و سبز رنگ است. همچنین جامه سبز و یا چند رنگ و کفش‌های نارنجی به پا می‌کنند. زنانش روسری سیمین یا زرین و عرق چین دیبا بر سر می‌کنند و چهره خود را با برقع حریر و پیکر خود را با چادر و شلواری سفید رنگ از کتان مرغوب می‌پوشانند و به این طرز در کوچه و بازار رفت و آمد می‌کنند.

نام مردان: اسامی چون قره‌خان، قره‌جان، قره قول‌خان، قره یبره، سیف الدین، شمسی، خرمقای، صنقورقای، شاه لوندقای، کیجه بای، الوندآقا و غیره می‌باشد.

برخی از نام‌های زنان همدان: مرجنه خانم، هنگوله خانم، شادباد خانم، مرحبا خانم، گلبن خانم، انزله، تنزیله، گلچهره، ملک روح، جاندلان و شاهبان.

غلامان: غلامانش اکثراً گرجی هستند و نام‌هایشان اینچنین است: قلی، یاشار، کندی بال، شاه بنده، خدابنده، گل گیت، چاراپار، الاتلی، پرویز، بهره ماز، یارعلی، قوتلی، قلندر، صیامی و غیره.

جاریه‌ها و کنیزانش گرجی‌ها و روس‌هایی هستند که از گیلان آمده‌اند و نامهایشان چون: شلغه، هله‌جه، کله‌جه، کندی‌بال، هنسه، سودایه، مهریه، تابنده، گلچین، مه‌چین، کنسه، امته و غیره می‌باشد.

زبان مردم همدان: همدانیان همانند ترکمانان صحبت می‌کنند مثلاً می‌گویند هاردایدینگ،[1] پس من نئیلرم،[2] من دیله دیگیم ائدرمن،[3] هله تلسمه ین.[4] قسمهایشان گوزلچه شاه باشی ایچون و علی مرتضی حقی ایچون و دوازده امام ارواح ایچون[5] و غیره می‌باشد. کردی و ارمنی هم می‌دانند.

رنگ و رخسار مردم همدان: جمله مردمانش گندم گون، بلند قد و توانا هستند. مردمانش گرچه اکثراً شیعی و رافضی و معتزلی مذهبند ولی در

۱. کجا بودی؟ (مترجمین).
۲. پس من چه کنم؟ (مترجمین).
۳. من هرچه بخواهم می‌کنم (مترجمین).
۴. حالا عجله نکنید (مترجمین).
۵. به حق شاه عزیز، به حق علی مرتضی، به ارواح دوازده امام (مترجمین).

میانشان کسانی هم هستند که به طور پنهانی سنی می‌باشند. در شهر هفت عدد کنیسه وجود دارد از جمله کنیسه بهتک یا انوشیروان که از همه خوش ساخت‌تر است. در همدان رومی و فرنگی و قبطی و فلان (منظور مسیحی) وجود ندارد اما یهودی‌اش بسیار است و هم مشهور.

آب و هوای شهر سرد است ولی بغایت موافق صحت بدن بوده و اهالی‌اش از پیر و جوان چاق و چله می‌شوند. تمامی چشمه‌های جاری در شهر از کوه الوند که در جانب غرب شهر است سرچشمه می‌گیرند و سپس میان خانه‌ها تقسیم می‌شود. اهالی‌اش می‌گفتند تعداد نه هزار و شصت عدد حلقه چاه آب در شهر وجود دارد. علت این همه حلقه چاه بدان سبب است که در هنگام جنگ و محاصره زن و فرزندان را در آنجا پنهان کرده و خودشان با دشمنان به جنگ می‌پردازند.

محصولات و حبوبات همدان: ده نوع انگور در همدان وجود دارد که همه آنها شیرین و آبدار هستند. انواع لوبیا، جو، برنج و حبوبات دیگر در آن کشت می‌شود.

میوه‌ها، نوشیدنی‌ها و خوراک‌های شهر همدان: نان در اینجا با من[۱] شیخ صفی سنجیده و به فروش می‌رسد. هر یک من نان دویست و شصت درهم است و هر یک نان دو اوق[۲] می‌ارزد. فقط نانش کمی سیاه است. باغ و باغاتش فراوان است. چهل نوع سیب، زردآلو، آلوی بخارا و گلابی آن معروف هستند. انگورش کمی تلخ است و اگرچه انار و لیمو و ترنج و انجیر نیز دارند اما چندان تعریفی ندارند. شربت الوند معروف است ولی باده و می ندارد. فقاع (ماع الشعیر) برنج آن هم عالی است. در سه جای شهر عمارت‌هایی

۱. واحد شمارش در دوره صفوی (مترجمین).
۲. واحد شمارش در عثمانی (مترجمین).

هست که برای تمامی مسافران کشک و هریسه و پلوی خشک می‌پزند. عمارت شاه خدابنده و شاه جهان از بهترین آنها هستند.

باغات شهر همدان: بر روی هم رفته چهل و شش هزار باغ در همدان وجود دارد که تا کوه بیستون در جانب غرب امتداد یافته‌اند. در همدان افرادی از دیگر شهرها نیز باغاتی برای خود دارند. وقتی به باغهایشان می‌روی حیران می‌شوی همه پر از اشجار و پر از بناهایی که بسیار دقیق و هندسی طراحی شده‌اند.

کلیات شهر همدان

در خاک عراق عجم قرار گرفته و جزیی از بلاد جبال است. یعنی از شهرهایی است که در جانب شرقی کوههای کردستان واقع شده است. شهر قم نیز در جانب شرقی شهر همدان است. فاصله بینشان چهار منزل است که بر روی هم بیست و چهار هزار قدم است. شهرهای قصراللصوص کنگاور، قزوین و همدان در کنار هم قرار گرفته‌اند و قلمرویشان با یکدیگر مشاع است و هیچ شهر دیگری بین آنها واقع نیست.

کوه الوند در اطراف این شهر می‌باشد و ییلاقاتش در میان عرب و عجم مشهور است. قبایل اکراد و ترکمان هر سال در فصل گرما صدها هزار از گوسفندان و گله‌های خود را به آنجا برده ییلاق می‌کنند. حتی در این باره شعری کردی نیز هست که می‌گوید:

الوند ما، لوند ما پاداش یار غار ما

یک جام بده این باده را فرزند کوه الوند ما

در کوه‌های الوند و اطراف آن غارهای عظیمی چون قلعه‌های محکم وجود دارند هرگاه دشمنان بر همدان هجوم آورند اهالی در این غارها پناه می‌گیرند. از اینجا تا صحرای ظالم علی یک منزل راه است.

فتوحات قدیم همدان

در سنه ۲۸هـق/ ۶۴۸م و در زمان خلافت حضرت عمر تحت تصرف مسلمانان درآمد. در سال ۳۴۴هـق/ ۹۵۵م، به تصرف هارون الرشید درآمد. خلاصه دچار چندین هزار درد و بلا بوده تا اینکه در سال ۹۴۰هـق/ ۱۵۳۳م، ابراهیم پاشا از فرماندهان سلطان سلیمان شهر را تصرف کرد و کلیدهای شهر را به استانبول فرستاد. بدین گونه ایالت همدان یکی از بیگلربیگی‌ها عثمانی گردید. اما مجدد تحت تصرف پادشاهان صفوی درآمد. در زمان سلطان مراد سوم، چغال اوغلی از بغداد عزم تصرف همدان نمود. شاه عباس مطلع شد و حاکم کردستان شاهوردی خان را شال و شمشیر شاهی اعطا کرد. سپس او را به مقابله با عثمانی‌ها فرستاد. شاهوردی‌خان به همراه چند سلطان و چهل هزار نفر نیرو در نزدیکی همدان اردو زدند. عساکر عثمانی نیز در آن طرف همدان خیمه و خرگاه برپا نمودند.

در این حین چند نفر از خدمه ایشان که برای چرای اسبان رفته بودند گرفتار بند و بلای سپاهیان صفوی شدند. سنان پاشا به همراه چند تن از بیگ‌ها و بیگلربیگی‌ها به عنوان قراول و چرخچی به جلو رفتند اما وی و علی فقی پاشا مواجهه با حمله صفوی‌ها شده هر دو شهید گشتند. بدین گونه جنگ آغاز شد. از یک سوی لشکر اسلام (منظور عثمانی‌ها) الله الله گویان بر ایرانیان تاختند و از آن سوی، لشکر عجم شاه شاه گویان از دخمه‌ها و کمینگاهیشان خارج شدند و در صحرای همدان به هم درآمیختند. آن چنان جنگی درگرفت که در عرض هفت ساعت خونها چون نهر روان شدند. ناگهان از سمت نهاوند لشکریانی با علمهای سبز نمایان شدند که آمده و وارد لشکریان آل عثمان شدند. یکی از سربازان عثمانی می‌پرسد سلطانم شما کیستید و چگونه سربازانی هستید که نه حرفی

می‌زنید و نه اسبی دارید؟ یکی از آنها جواب می‌دهد ما ارواح برگزیده غزای نهاوندیم. همان دم لشکر اسلام هجومی دیگر نمود و چون گرگ گرسنه به جان لشکر ایرانیان افتاد و در همان ساعت سر چهل هزار سوار ایرانی را قطع کردند و سردار ایشان قورخمازخان را به اسارت گرفتند و به حضور سردار عثمانی آوردند. اما شاهوردی خان به کهروان فرار کرد. بقیه سپاهیان ایرانی نیز به کوهها متواری شدند. حمد خدای که در این غزا که در روز عید اضحی واقع شد، به جای خون قربانی، خون ایرانیان جاری شد. سپس نیروهای عثمانی فاتحانه به نزدیک قلعه همدان رسیدند و اهالی همدان «امان امان ای گزیدگان آل عثمان» گویان، کلیدهای شهر همدان را با صلح و سازش به خدمت چغال اوغلی تسلیم نمودند و بدینگونه همدان مجدد ایالتی از عثمانی گردید. بعدها در زمان خلافت مصطفی خان عثمانی، ایرانی‌ها مجدد شهرهای همدان، درگزین و بغداد را به تصرف خود درآوردند.

هنگامی که سلطان مرادخان چهارم به سال ۱۰۳۳هـ‌ق/ ۱۶۲۴م، جلوس نمود، در سال ۱۰۳۵هـ‌ق/۱۶۲۶م، حافظ احمدپاشا را به فرماندهی تعیین نمود و هفت ماه تمام بغداد را محاصره کرد. چون شاه ایران به امداد بغداد شتافت حافظ احمدپاشا مابین سپاهیان ایران گیر افتاد. چون ذخایر سپاه عثمانی تمام شد ناگزیر جمله لشکریان یکدل و یک جهت به سوی نیروهای شاه صفویه حمله ور شدند اما هیچ یک بر دیگری غالب نشدند. سرانجام دو فوج آماده باش در برابر هم قرار گرفتند. سپاه ایرانیان از درون بغداد هجوم آوردند. عثمانی‌ها از جنگهای متوالی، قحطی، کمبود مهمات و گرمی هوا، صدمات بسیاری دیده بودند و از طرف دیگر، میان سپاه شاه صفوی و قلعه بغداد گیر کرده بودند. با این وجود نه ماه تمام محاصره بغداد را ادامه دادند. آخرالامر شاه به صلح و سازش رضایت داد و ایلچی‌ها آمدند و

همه نیروهای عثمانی به دیاربکر عقب نشینی نمودند. حافظ احمدپاشا که خائب و خاسر بازگشته بود از مهر و منصب معزول شد و خلیل پاشا در سنه ۱۰۳۶هـق/ ۱۶۲۷م، برای بار دوم صدراعظم شد. گویند با این تغییر، حسین پاشا نیز به جای ابازه پاشا سردار فرستاده شد ولی ابازه پاشا، حسین پاشا را با دست خویش شهید نمود. بعداً خسرو پاشا در سال ۱۰۳۸هـق/ ۱۶۲۹م، به سوی آبخاز فرستاده شد و از آبخازیان ارزروم و از ایرانیان، آخسقه و قارص را بازستاند. برای حاکمان همدان، درگزین و بغداد نیز اخطار فرستاد و آبازه پاشا را به بند کشیده و به حضور سلطان مراد چهارم فرستاد. سلطان مرادخان نیز ابازه پاشا را آزاد نموده و به سرحد بوسنی فرستاد. بعد در اوایل بهار سال ۱۰۳۹هـق/ ۱۶۳۰م، وزیراعظم خسروپاشا سردار معظم بغداد شد و به موصل آمد. با دیدن لشکریان اسلام به این نتیجه رسید که این همه لشکریان را به بهانه عبث نمی‌شود نگه داشت بدینگونه با لشکریان به هر سوی حمله‌ور شد و غنایم بسیار حاصل کرد و روز دوم به همدان آمد و شهر و اطرف و اکنافش را غارت نمود و ایرانیانی که ساکن قلعه بودند امان خواستند و کلیدها را به خسروپاشا تقدیم نمودند و مال و غنایم بسیار به دست آمد. سپس برادر حاکم عمادیه یعنی زینل بیگ را محافظ قلعه موصل تعیین نمود و خود عزم بغداد نمود که انشاالله در جایش تحریر خواهد شد.

زیارتگاه‌های همدان

در همدان مزار بسیاری از صحابه پیامبر (ص) وجود دارد. حضرت جعفر انصاری، خلیل بن حسان شاعر، ناصرالدین بن ایوب شیخانی، شهاب بن ذالنون المصری و همچنین مزار بسیاری از اندیشمندان ایرانی در این شهر وجود دارد. در کنار رودخانه شهر مزار علی فقی پاشا، دلی دورومللی بیگ و

صباحی پاشا که در سال ۹۹۵هـق/ ۱۵۸۶م، در نبرد چغال اوغلی سنان پاشا شهید شدند، هنوز معلوم است.

روستای اوه

بعد از چندی از همدان حرکت کردیم و بعد از هفت ساعت پیاده‌روی در جهت قبله به روستای اوه رسیدیم. روستایی چون شهر در خاک درگزین که دارای سه هزار باب خانه، بازارهای متعدد، مساجد، کاروانسرا و حمام بود. داروغه نشین است و مردمانش باغبان اند و نعمت و میوه‌هایش بسیار است.

کرمانشاه

از اوه نیز در جهت قبله به حرکت خود ادامه دادیم و از میان مناطق آباد گذشته بعد از دو روز به کرمانشاه رسیدیم. قلعه آن را شاه اسماعیل بنا کرده است لذا به کرمانشاه معروف گشته است. قلعه‌ای گلی و پنج ظلعی در خاک همدان است. دو دروازه و هزار نوکر دارد و سلطان نشینی مستقل است. هم اکنون تحت فرمان وزیر شاه صفوی یعنی شیخعلی‌خان است و حاکمش از طرف وی حکومت می‌کند. این شهر در اصل در حدود لرستان است و همه عمارات و باغ و باغچه‌هایش مزین و آراسته هستند. چون نه ساعت از اینجا (قلعه کرمانشاه) به سمت مشرق راندیم، از تنگه درگزین گذر کردیم. اللهم عافنا. کوهستانی است که هر دو طرفش تنگ و تاریک است و سنگها و صخره‌های بسیار دارد که هر کدام به اندازه یک مناره هستند. در آنها عقاب، شاهین، زغنوس، بلبان و کرکس آشیان گرفته‌اند. در میان این سنگ و صخره‌ها چنان غارهای عظیمی هستند که به مانند قلعه وان می‌باشند، حتی در سنه ۱۰۳۹ هـق/ ۱۶۳۰م، که سردار معظم خسروپاشا از این محل عبور کرد، چند هزار تن از سپاهان دشمن که در اینجا متحصن

شده بودند تعرضاتی به سپاهیان اسلام نمودند. از آنجا گذر کردیم و جلوتر راندیم تا به شهر درگزین رسیدیم.

اوصاف قلعه درگزین

بانی نخستین آن یزدگردشاه است. سبب آنکه بدینجا درگزین گفته‌اند باید آن باشد که در مکانی قرار گرفته که از هر طرف محصور بوده و چون قلعه‌ای دربسته است. قلعه درگزین قلعه‌ای مستحکم، کاهگل و مخمسی شکل که در جانب شرقی دهانه درگزین و در خاک عراق عجم و بر روی یک تپه‌ای هموار که ناظر بر دشت همدان است قرار گرفته است. هر سنگ آن به بزرگی طبل اصفهان و کوس بغداد است. قلعه‌اش از قلعه همدان کوچکتر است و اندازه‌اش پنج هزار گام و دارای چهل و پنج برج دیده‌بانی است. سه دروازه دارد: دروازه همدان، دروازه بغداد و دروازه موصل. در اطرافش خندقی به طوره دایره وار وجود دارد و داخلش چندین مسجد است. مهمانسرا، حمام، بازار و تیمچه در بیرون قلعه‌اند. مشخص نشد چه تعداد خانه در درون قلعه وجود دارد.

در اینجا به ذکر حاکمان درگزین می‌پردازم. درگزین در زمان شاه طهماسب سلطان‌نشین بوده است.[1] بعدها شاه صفی همانی که در زمان سلطان مراد، بغداد را از دست داد به شکرانه آنکه شهرهای درگزین، همدان، اردبیل و قزوین را از دست نداد، درگزین را خان‌نشین نمود. شاه صفی درگزین را به برادر خلف خان که قبلاً با امان سلطان مراد، بغداد را تحویل داده و از آنجا خارج شده بود سپرد. او یک آدم شیاد بود و دائم قسم می‌خورد که والله و بالله به حق مرتضی علی من سنی هستم. صاحب سه

۱. در زمان صفویه امرا ابتدا لقب بیگ سپس سلطان و سرانجام خان می‌گرفتند. خان نشین بالاترین مقام بود (مترجمین).

هزار سرباز، هزار نفر خدمه قلعه، قوللر آغاسی، کلانتر، داروغه، منشی، یساول آغاسی، قورچی باشی، قاضی، خواجه انام و اشرف الشرفا بوده است. درون قلعه همچنین توپ‌های مناسب و اسلحه‌خانه نیز داشته است.

اشکال رباط بیرونی

در چهار طرف شهر بارویی عظیم دارد که توسط خندقهای عمیقی احاطه شده است. بنابرگفته کلانترش قیرچیغه آقا، هفت هزار باب منزل، هفت باب مسجد، پنج مدرسه، ده مکتب، هفت مهمانسرا، چهار حمام، هفت هزار باغ و بوستان و ششصد باب دکان دارد. آفرین بر تزئین بازار و قهوه خانه‌ها و سلمانی‌هایش. آب و هوایش لطیف و شهریست که مزین به باغچه و قصرهای متعدد است. شهریست ارزان و کسی به حبوبات و نباتات محتاج نمی‌باشد. تمامی اهالی‌اش دهقان‌اند و خودشان برای خودشان زراعت می‌کنند و خرج خودشان را در می‌آورند. از هر بذر هشتاد بار به عمل می‌آید. در گذشته روستایی کوچک بوده اما بعد از اقدامات عمرانی یزدگردشاه در سال ۷۴۰هـ‌ق/ ۱۳۳۹م، صاحب عمارت‌های آبادی گردید. اهالی درگزین در علم اصطرلاب و حساب عالمانی هستند ارسطو تدبیر. اما شیعی مذهب‌اند. در این شهر و در باغچه‌هایش ده روز به عیش و نوش و صفا گذراندیم. هر دممان چون دم عیسی و مجلسمان چون مجلس سلطان حسین بایقرا بود. اما به یاران باصفا مخفی نماند که مراد ما از عیش و نوش فعل حرام نبود و این بنده حقیر که در عرب، عجم و فرنگ با خدمتکارانم به سیر و سیاحت مشغولم نه در پیش پادشاهان فرنگ و نه نزد حاکمان عجم حتی یک قطره شراب ننوشیده‌ام. حمد خدا و با کمک جناب باری تعالی از دوران جوانی علاقه‌ام به سیر و سیاحت و گشت و گذار جهان بوده است.

همان خدای عالم که سلامتی دهد در این شهر درگزین نیز سیر و صفا خواهم کرد.

در بیان روز عاشورا و خواندن مقتل امام حسین (رضی الله عنه)

در روز عاشورای سال ۱۰۶۶هـق/ اکتبر ۱۶۵۵م، خان درگزین اعلام همگانی نمود و منادیان ندا دادند. سپس جمعیت بسیاری برای غذای نذری روز عاشورا جمع شدند. خان درگزین در بیرون شهر صدها چادر و سراپرده رنگارنگ برپا کرد و اعیان و اشراف شهر نیز با بارگاههایشان در آنجا حاضر شدند. آن صحرا با آن چادرهای گوناگون چون دشت لاله زاری گشته بود. آشپزهای شهر مشغول پخت و پز بودند. خان با تمامی اطرافیانش در حالیکه همگی بوق و سور می‌نواختند به سراپرده خود وارد شد و جمله بزرگان درگزین نیز در خیمه خان حاضر شدند و همگی زانو به زانو و فشرده در محضر وی نشستند. سپس همگی آماده شنیدن مقتل الحسین گردیدند. در آن بین در میان میدان اصلی یک تخت باشکوه که صدف کاری شده بود آوردند و پنج قدم آن طرفتر نردبانی نهادند. بعد از آن از پشت سراپرده، ملایی ژولیده با ریش و گوش دراز و لب‌های شتری و چشمانی قبیح المنظر که نام شیخ برخود نهاد بود وارد شد. همه مردم از پیر و جوان بلند شده به وی سلام دادند. شیخ جواب سلام را پاسخ داده و بر روی کرسی نشست. ابتدا فاتحه‌ای خوانده و سپس شاه و حضار مجلس را دعا نمود و سپس شروع به خواندن مقتل الحسین تالیف فضولی بغدادی نمود. هنگامی که به قرائت بخش شهادت شهدای دشت کربلا رسید، چنان غریو و شیونی در میان شیعیان افتاد که گویا روز محشر شد. جملگی گریه و شیون می‌نمودند و فریاد می‌زدند: «ای یاران شاه حسین و ای مجاهدان بدر و حنین و رفیقان جدالحسین». گویی همگی به صرع دچار شده بودند. در این اثناء هفتصد

هشتصد نفر سلمانی با قمه‌هایی در دست شروع به چرخیدن در میان جمعیت نمودند. در دستان سلمانی‌ها موم و فتیله‌ی پنبه‌ای برای جلوگیری از خونریزی آماده بود. در این هنگام جمیع حضار هنگامی که به بیت «یکی سر برهنه یکی سینه چاک/ یکی زخمه گشا یکی دردناک» رسیدند، یا علی و یا حسین گویان به وجد آمده چشمهایشان چون کاسه پرخون گشت و همگی حاضرباش به نوبت ایستادند. در این هنگام خان درگزین رو به من نمود و گفت ای اولیاء آقا برخیز و ببین که چه تماشایی است. چون چنین گفت حقیر نیز به تماشا نشستم. هنگامی که شیخ به فصل شهادت امام حسین از مقتل خوانی رسید، پرده پشت کرسی گشوده شد و فردی با شکل و شمایل امام حسین و با عمامه سبز ظاهر شد. همه مردم مشاهده نمودند که از گردن امام حسین خون جاری است و سر مبارکش از بدن جدا گشت. با یک هنر ظریف طوری طراحی نموده بودند که از گردن امام حسین خون فواره وار جریان یافت. به همین ترتیب اولاد و انساب و یاران امام حسین نیز وارد میدان شدند. همه مردم با دیدن اهل بیت با فغان و ناله «وای حسین شاه»، حسین گویان سینه و بازوانشان را به سلمانی‌ها می‌سپردند و سلمانی‌ها با قمه‌هایشان سینه‌ها و بازوان آنها را تیغ می‌کشیدند و خونها به عشق حسین روان می‌گردید. برخی نیز به خاطر دندانهای حضرت رسول اکرم که در غزوه احد شکسته بودند چندین دندان از دهان خود را می‌شکستند.

نتیجه کلام آنکه در آن روز عاشورا قصبه درگزین از خون انسانها لاله رنگ گردید. جمله عاشقان و صادقان داغها بر روی داغهایشان نهادند و از سینه و بازوهایشان خون سرخ روان گردید. بعد از این های و هوی و روان شدن خون محبان و دوستان یک روضه سلطانی قرّاء قرائت شد که جملگی

مست و حیران شدند. بعد از روضه خوانی، سفره‌ها در میان میدان گسترده شد و چند هزار طبق و سینی پر از نذری‌ها و خوراک‌های روز عاشورا و پلوی زعفرانی و بریان زرد به سفره آوردند و در حق شهیدان کربلا دعا کردند. آن روز در آن صحرا چندین هزار نذری عاشورا و نعمات نفیسه تناول گردید و بعد از غروب به شهر درگزین بازگشتند. این نیز یکی از رسوم این روز است که واقعاً تماشایی است.

تتمه شهر درگزین

خربزه‌های این شهر از خربزه‌های دیاربکر و بیگ پازاری و بهتان بسیار لذیذتر، آبدارتر و بزرگتر است.

تاریخ و فتوحات شهر درگزین

در سال ۳۸هـ‌ق/ ۶۵۸م، و در زمان خلافت حضرت عمر به دست حضرت ساریه الجبل فتح شده است. سپس در سال ۹۴۱هـ‌ق/ ۱۵۳۴م و در زمان سلطان سلیمان توسط رستم پاشا فتح شد. در سال ۹۵۵هـ‌ق/ ۱۵۴۸م، چغال اوغلی سنان پاشا سردار سلطان مراد خان سوم درگزین را تصرف کرد. مجدداً در سال ۱۰۳۹هـ‌ق/ ۱۶۲۹م، خسروپاشا وزیر سلطان مراد چهارم بعد از فتح همدان، درگزین را نیز به مدت ده روز در محاصره گرفت و در چهار طرف قلعه خیمه‌های نظامی برافراشته شد. در طی این مدت از غارها و روستاهای چهار طرف درگزین چندین هزار بار شتر کالا، دختران و زنان غنیمت گرفته به اردو آوردند. همچنین از زیرزمین‌ها و دخمه‌های زیرزمین شهر نیز پارچه‌های دیبا، خارا، زربافت و جامه‌های منقش فراوان درآوردند و به غزات موحد سپاه اسلام به غنیمت دادند. سپس روستاهای میان صحرا و کوهها را آتش زدند و لطمات بسیاری به ایرانیان وارد نمودند که قابل وصف

و گفتن نیست. ایرانیان که این وضع را اینگونه دیدند «امان ای امان ای غازیان سنّی عثمانیان» گویان جملگی از در اطاعت برآمدند. خسرو پاشا، سهران خان را با هفت هزار سرباز اسلام به عنوان محافظ قلعه انتخاب کرد و خود به بغداد بهشت آباد مراجعت کرد.

قلعه پیله‌ور

بعد از چندی اقامت در درگزین از آنجا خارج شدیم و به سمت شرق ادامه مسیر دادیم تا به قلعه پیله‌ور رسیدیم. بانی‌اش حاکم شهرزور و پیله ور خان است که از قوم مغول است. قلعه مربع شکل کوچکی است بر روی یک پشته عالی ساخته شده است ولی به شدت صعب العبور است. یکی از داروغه نشین‌های خاک درگزین است. چهارصد نفر خدمه دارد. به قدر کفایت انبار سلاح و توپ و توپخانه دارد و یک دروازه دارد که به سمت شرق است. این قلعه در شمال بغداد و بر سر راه قلعه چمچمال واقع گردیده است. در پایین قلعه هزار باب خانه، مسجد و حمام قرار داشت.

قلعه دناور

از پیله‌ور به جانب شرق حرکت کردیم و به قلعه دناور رسیدیم. اینجا نیز داخل در خاک عراق عجم و تحت نظر حاکم درگزین است. قلعه‌ای است رعنا که بر روی پشته ای بلند قرار گرفته است. در پایین آن، قصبه‌ای با پانصد باب خانه، مسجد، کاروانسرا، حمام و بازار وجود داشت. اینجا کلانترنشین است. در سال ۹۹۴هـق/ ۱۵۸۶م، وزیر سلطان مرادخان سوم یعنی چغال اوغلی سنان پاشا این قلعه و قلعه پیله‌ور را فتح نمود. از اینجا در جهت قبله حرکت نمودیم تا به قلعه جم رسیدیم.

ستایش دیار کوه بات یعنی قلعه جم

بانی‌اش پرویز جم یکی از اکاسره بوده است. قلعه‌ای است زیبا و مسما به اسم وی. قلعه‌ای شش ضلعی و بر روی پشته‌ای بلند است. مساحت آن سه هزار گام است. درون قلعه سیصد باب خانه و دروازه‌ای به سمت بغداد وجود داشت. خان‌نشینی مستقل است. صد و هشتاد پارچه آبادی متعلق به آن است. قصبه‌ای آباد با باغ و باغچه، آب روان، مسجد، کاروانسرا و حمام که در حدود هزار باب خانه در آن وجود داشت. بازارش آبادتر بود.

قلعه دست پول

از آنجا به جانب شرق حرکت کردیم و به قلعه دست پول رسیدیم. بانی بنا مشخص نیست. اما در زبان مغولی به فرد چلاق، دست پول می‌گویند. در وسط یک جنگل و در کنار رودخانه‌ای در خاک عراق عجم قرار گرفته است. بر گرداگردش دیوار سنگی وجود داشت. همچنین دارای خندق، دروازه و نگهبان بود. خانه‌هایشان بسیار تنگ است. و کلانترنشینی تحت حاکم خان جم است. در پایین قلعه هزار و پانصد باب خانه، حمام، مسجد، بازار و حومه مزینی وجود داشت. این قلعه در میان فتوحات سال ۹۹۴هـق/ ۱۵۸۶م، توسط چغال اوغلی فتح گردید. از اینجا به سمت شرق رفتیم و به قصر شیرین رسیدیم.

آثار قصر شیرین

بانی نخستین قصر شیرین، خسرو پرویز است. بعدها شیرین دختر هارون‌الرشید در این منطقه قصری بنا نمود و لذا بنام آن صاحب کریمه به قصر شیرین مسمی شده است. همچنین در تواریخ قدیمی با نام قصر پرویز یاد می‌گردد. هم اکنون کاخ مخروبه ای در عراق عجم و در نزدیکی بغداد

است. این شهر در زمان هارون الرشید آن قدر آباد بود که باغ و باغات آن یک منزل امتداد داشته است. حالا نشانه‌هایی از آن بناها باقی است. بعدها تیمور آن را خراب نمود. در جانب شرق قصرشیرین، قزوین قرار دارد. حالا روبه ویرانی است. در گذشته حصار مستحکمی به درازای دوازده هزار گام بوده است. حالا نشانه‌هایی از آن آثار باقی است. در بیست نقطه نشانه‌هایی از وجود دروازه موجود است. در این مکان به همراه والی بغداد، مرتضی پاشا از قصرشیرین به جانب شرق به صید و شکار درآمدیم که در ذیل نقاطی را که مشاهده کرده‌ام را بیان می‌کنم.

ابتدا و در جانب شرق از آب زلالی که طقوز اولام نام داشت، با اسب عبور کردیم. این نهر از طرف الوند سرچشمه گرفته است و با رود دیاله یکی شده سپس به شط العرب می‌ریزد. از آنجا گذشته مجدد به طرف شرق ادامه دادیم به شهر حلوان رسیدیم. بانی این شهر سلیمان خان عثمانی است. سپس تیمور آن را خراب نموده است. هم اکنون در اطراف منطقه بغداد جایی آباد است. از اینجا نیز به طرف شرق ادامه دادیم، به شهر قزوین رسیدیم.

اوصاف شهر قزوین

مورخان بسیاری چون محققین نکته‌دان روم و همچنین در نویسندگان «تاریخ خلکان» و «تقویم البلدان» از قزوین نام برده‌اند. اسم اصلی آن قزوین است اما بعضی از ایرانیان آن را قزبین تلفظ می‌کنند. اوباش ایران قزمین، فصحای عرب غازمین، مردم خراسان قارمین، هندیان کان کاظمین و در زبان مغولی قزمون می‌گویند. خلاصه به خاطر قدیمی بودن شهر در هر قومی یک نام دارد.

بانی نخستین آن بنابرگفته مورخان ایرانی حضرت نوح است. یافث فرزند حضرت نوح این شهر را آباد نمود و اسمش به یافث مشهور گشت و حالا در زبان عبری نیز بدان یافیث می‌گویند. بخت النصر از اینجا برخاسته و برای طلب خون حضرت یحیی به سمت بنی اسراییل رفت و تمامی شهرهای شام، بنی‌کنعان، طبرستان، زغره عسقلان و ارض فلسطین را خراب نمود. در آنجا حضرت دانیال را دید و وی را در قید و بند نمود، اسیر کرده و غنایم و ثروت‌های بی‌حد و حسابی را از آنجا به قزوین آورد. مقدار غنایم آن قدر فراوان بود که شهر قزوین را مقام حضرت یافث می‌گویند. آبادانی و وسعت شهر قزوین آنچنان بود که هر یک از شهرهای همدان، درگزین و حلوان به اندازه محله‌ای از قزوین بوده‌اند. العده علی الراوی. بعدها بخت‌النصر بعد از ستاندن خون بهای حضرت یحیی از یهودیان، حضرت دانیال را آزاد کرد. سپس به وی ایمان آورد و او را به قضاوت گماشت. حالا اهالی قزوین بر آن اساس می‌گویند که زیارتگاه حضرت دانیال در قزوین قرار دارد. به شهر همدان نیز مقام پیغمبران می‌گویند. اما این بنده حقیر مقبره حضرت دانیال را در نزدیکی شهر آدانا و داخل قلعه طرسوس که از بناهای آل عباس است می‌دانم که که حالا نیز زیارتگاه اهل دل است. هلاکو به هنگام حرکت به بغداد، شهر قزوین را خراب نمود. سپس اردشیر بابکان از پادشاهان عراق آن را آباد نمود. بعدها تیمور آن را در سال ۷۹۱هـ‌ق/ ۱۳۸۹م، خراب نمود و مالک بغداد گردید. مجدداً شاه عمادالدین شیرازی، قزوین را آباد نمود و آن را پایتخت شاهان عراق نمود. سرانجام اهالی قزوین بعد از فتح بغداد توسط سلطان سلیمان‌خان در سال ۹۴۱هـ‌ق/ ۱۵۳۴م، دوراندیشی نمود و قلعه قزوین را تسلیم وی نمودند. بدینگونه قزوین یکی از بیگلربیگی‌های عثمانی گردید. در سال ۹۹۲هـ‌ق/ ۱۵۸۴م، ایرانی‌ها آن را

بازپس گرفتند اما عثمانی‌ها مجدد در زمان سلطان مراد سوم و به فرماندهی چغال‌زاده آن را تصرف نمودند.

در سال ۱۰۳۲هـ‌ق/ ۱۶۲۳م، ایرانی‌ها مجدد قزوین را پس گرفتند. سرانجام در سال ۱۰۳۹هـ‌ق/ ۱۶۲۹م و در زمان سلطان مراد چهارم، قزوین، همدان و درگزین توسط خسروپاشا تصرف گردید. به هنگام فتح آن، اهالی قزوین هدایایی آوردند و مطیع و منقاد گردیدند. خسروپاشا سپس پاشای آدانا را به عنوان حاکم بر آنها گماشت و خود به بغداد روانه شد. به حکمت خدا خسروپاشا نتوانست بغداد را تصرف کند و به توقات بازگشت. بعدها به دستور احمدپاشا و هنگامی که در خواب بود به شهادت رسید. بعد از فوت سلطان مراد در سال ۱۰۴۸هـ‌ق/ ۱۶۳۸م، شهر قزوین به دست ایرانی‌ها افتاد. امروزه چنان آباد و معمور گردیده که گویی شام جنت مکان است.

در حال حاضر، قزوین خان‌نشینی مستقل در عراق عجم و در مرز بغداد قرار دارد. حاکمش علی خان اصالتاً اهل هرمز و فردی است صاحب کلام که کمتر مانند او یافت می‌شود. دوازده حاکم زیردست او هستند که آنها نیز به نوبه خود در جایی حکومت می‌کنند. قانون ایران زمین چنین است. همچنین صاحب سیصد و چهل و پنج روستای بزرگ است که هر یک چون شهری بندری بزرگ هستند. قزوین دارای ملا، مفتی و نقیب الاشراف است و دویست مسجد دارد.

شعری وجود دارد که می‌گوید: «خط گلسه نوله ابروی پرتاب یرنده مسجد ییقیلیرسه نوله محراب یرینده». اما بنابر مضمون شعر فوق به جای جماعت نمازخوان فقط باد می‌وزد و کسی نیست که نماز جماعت اقامه کند. از میان مساجد اول از همه مسجد قدیمی بای تیمور است. در داخل آن چشمه‌ای در جریان است که تمامی نمازگزاران از آن وضو می‌گیرند. مسجد

شهرستان که یادگار مقتدر بالله از خلفای عباسی است. مسجد ساوه خان یک مسجد بدون مناره است و محراب و منبر آن بسیار زیباست. مسجد دهک که توسط شیخ دهک در قلعه دهک ساخته شده است. به نسبت دیگر مساجد این مسجد بسیار معنوی است. این مسجد علی رغم آن که مسجد سنی‌هاست اما شیعیان نیز بدان معتقدند. دیگر مسجد مشبک که مسجد بسیار بزرگی است و در نزدیکی حصار قدیمی شهر قزوین قرار دارد. درب سوی قبله‌اش بسیار زیبا و دیدنی است. بنده حقیر در تمامی روم و ایران چنین دری ندیده‌ام. بر روی آن هزاران اشکال هندسی زیبا وجود دارد. بانی این مسجد پرنور حمایاس نامی از غلامان عمادالدین شاه، بانی چهارم شهر قزوین است. مورخان ایرانی می‌گویند که یک بار شتر طلا برای این مسجد هزینه شده است. هم اکنون این مسجد جنت نشان نیز از جماعت غریب و محروم مانده است. گنبد مسجد سر به آسمان کشیده است. جمیع گنبدهای این منطقه مانند یک تنگ بنا شده است اما گنبد این مسجد مانند کره زمین گرد و مدور است و با انواع زیباکاری‌ها و صدفکاری‌ها و سنگهای ذی قیمت هنرنمایی شده است. بطوریکه چشم انسان بدان خیره می‌ماند. این بنده حقیر در تمامی مناطقی که به سیاحت پرداخته‌ام هیچ جایی را به مانند مسجد قزل الما در استرگون و همین گنبد مسجد قزوین ندیده‌ام.

گویا این بیت «راینا جامع الدنیا جمیعا ولکن ماراینا مثل هذا» را در حق این بنا گفته‌اند. در شهر قزوین مساجد دیگری نیز وجود دارد اما آبروی تمامی مساجد همین مسجد جامع است که انسان در توصیف بنای آن قاصر و عاجز است.

توصیف قلعه قزوین

قلعه قزوین در یک دشت وسیع و پرمحصول و به صورت مربع شکل بنا گردیده است. آن را در ابتدا اردشیر بابکان بنا نمود و سپس غیاث الدین شاه تعمیر نموده است. نام تمامی اسامی بانیان و سالهای آن در کنار درب مسجد مشبک که در بالا توصیف شد، ذکر شده است. در روبروی این درب یک قبرستان بزرگی قرار گرفته است که چند هزار تن از علمای سابق در آن مدفون‌اند. درب بغداد از دیگر دروازه‌های قلعه است. همچنین تعدادی مدرسه و مکتب در آن نیز وجود دارد.

سقاخانه‌ها

چشمه‌های بسیاری در شهر وجود دارد اما مردم اکثراً به کمک اسب و گاو از چاه آب می‌کشند. از سقاخانه‌های شهر سقاخانه یساول آقا، قولی خان، واعظ، خواجه حسام از همه بیشتر مشهورترند. در داخل شهر چشمه‌های آب موجود نیست، اما در نزدیکی بازار و مسجد بای تیمورخان چشمه‌ای وجود دارد. معجزه دانیال نبی است و نشان از آب کوثر دارد، اگرچه کفاف اهالی شهر را نمی‌دهد. در قزوین حدود سیصد قصر وجود دارد که مشهورترینشان عبارتند از قصر مخصوص حاکمان، قصر ملاجاء، قصر منشی، شاه بندر و سرای آقا.

بازار

براساس گفته کلانتر، دو هزار و شصت باب دکان دارد. چند باب آن بسیار عالی است. اما بازارهای مسقف، قهوه خانه‌ها و آرایشگاه‌هایش بسیار تمیز و مزین است. بغیر از این‌ها هفد هزار عدد حفره چاه در باغ و بوستانش وجود دارد که همه عمارت‌های شهر از همین چاه‌ها آب می‌گیرند.

علما، طبیبان و جراحان

شهر قزوین آبروی ده‌ها شهر است و از هر دیاری اساتید کامل و جراحان حاذق در آن وجود دارند. از میان آنان گنجعلی حقا که جراحی بی‌بدیل است. هنگامی‌که حقیر از این شهر دیدن کردم، بیست و دو شاعر صاحب دیوان در شهر بود، از جمله همایی، کاشانی، پنجاهی، یاری، فرضی کشانی صبایی و واعظی خطایی را می‌توان نام برد.

البسه و پوشاک

مردان بر سر خود پارچه‌های سفید و سربندهای رنگی می‌پیچند. لباس‌های مردان نیز بیشتر از چیت می‌باشد. خانم‌ها برقع و روبند بر روی صورتهایشان می‌بندند. همچنین چادرهای سفیدرنگ پوشیده و چکمه‌های رنگارنگ می‌پوشند.

اسامی مردان و زنان

لقب اکثریت مردم، علی بشنو، قولی سنجه، میرزاجلی، حیدرقولی، عجزآقا و مانند آنهاست. بانوان نیز ثمه خانم، هویدا، ماهیه، هما و مانند آن است. اسامی نوکران و کنیزکان چون فراج غلام، سرند غلام، الوندغلام، بوداق غلام، زبیده، دمساز، چاره ساز، مه پاره، عشوه باز، شهناز و مانند آن است. اهالی آن بسیار ظریف و بلیغ و نازکانه فارسی صحبت می‌کنند. اما عربی نیز می‌دانند. رنگ و رخسارشان به خاطر اعتدال هوا سفید چهره، دارای بدنهای قوی و قد و قامت خوبی‌اند. نعمتهایش فراوان است. پسران شهر قزوین در زیبایی جمال و اعتدال در عراق عجم و کاشغر و خراسان چون آهوی ختن زیبا هستند. هوایش بسیار لطیف است و هنگام وزش نسیم سحرگاهی به

انسان حیاتی دوباره بخشیده کسانی که در خواب سحرگاهی هستند را بر سر حال می‌آورد.

محصولات، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های شهر قزوین

هفت گونه گندم، جوی روغن‌دار و لوبیای دانه دار دارد. نان مخصوص سفید رنگی دارند که مانند گل پنبه می‌باشد و نامش نان «چاغل» است. نان لواش، کعک همدانی، سوپ، بورک[1] آشوره اش در جای دیگری پیدا نمی‌شود. چهل نوع گلابی دارد، انگور آبدار، آلوی خوشخوار، بادام، هلو و هندوانه‌هایش بسیار معروف است.

تفرجگاهها

هر طرف قزوین تفرجگاهی است که هریک چون روضه رضوان است. مشهورترین آنها: هزارباغ، چهارباغ شاهان، قویاخ باغ شاهان، خیابان و باغ مندی ماه می‌باشند.

باغات

به گفته خواجه بالی هفده هزار باغ و باغات در قزوین وجود دارد که به خاطر کمبود آب، بوسیله باران و یا از طریق چاه‌ها آبیاری می‌شوند.

زبان مردم قزوین

مردمانش زبان‌های کردی، ترکمانی، فارسی، عربی و پهلوی می‌دانند. اما نوکرانشان به مغولی صحبت می‌کنند. درباره زبان مغولی انشالله به وقتش صحبت خواهد شد.

---

۱. نام غذایی محلی در ترکیه امروزی (مترجمین)

عجایب شهر قزوین

در این شهر یک گورستان چندهزار ساله یهودیان است که داخلش هیچ بنایی پایدار نمی‌ماند. مثلاً اگر بخواهند یک یهودی را دفن کنند حتی نمی‌توانند یک سنگ را بر بالای سنگ دیگر قرار بدهند. فوراً سنگ‌ها را به قعر زمین کشیده و هیچ نشانه ای از آن باقی نمی‌ماند. واقعاً یک وادی وحشت‌زایی است. از دیگر عجایب قزوین این است که وقتی حیوانات این شهر اعم از اسب و غیره دچار بیماری می‌شوند، آنها را به اطراف این گورستان می‌آورند و چند بار به دور آن می‌چرخانند. به امر خدا درد حیوانات فروکش می‌کند و بهبود پیدا می‌کنند. همچنین در یک باغ قدیمی چاه آبی وجود دارد که حاکمان به افرادی که مظنون می‌شوند آنها را در کنار چاه قید و بند می‌کنند. سپس اگر از داخل چاه دوده سیاهی خارج گردید وی را می‌کشند اگر چیزی خارج نگردد وی را آزاد می‌کنند. دیگر اینکه در کنار مزار حضرت دانیال چاه آبی در یک باغ قدیمی وجود دارد که افرادی را که سرقت کرده‌اند را به کنار این چاه می‌آورند. اگر سارق حقیقتاً متهم باشد، از داخل چاه صدایی خارج می‌گردد و اگر صدایی خارج نگردد وی را آزاد می‌کنند.

تتمه شهر قزوین

شهر دیلم در نزدیکی شهر قزوین قرار دارد. بغداد در سمت جنوب آن قرار دارد. در جانب شرق قزوین و در فاصله ده منزلی شهر اصفهان قرار دارد. بر سر راه آن شهرهای ساوه و قم وجود دارد. قزوین در گذشته پایتخت بوده است و لذا امروزه وقتی پادشاه جدید صفوی بخواهد بر تخت سلطنت جلوس کند، ابتدا به قزوین می آید و در اینجا بر تخت می‌نشیند. تا وقتی که شاه جدید بر تخت قزوین جلوس نکرده باشد شاه مستقلی به حساب

نمی‌آید. سپس به اردبیل می‌رود و ضمن زیارت تمام اجداد خود شمشیر سلطنت را بر کمر خود می‌بندد. این از قوانین ایران زمین است.

زیارتگاه‌های شهر قزوین

زیارتگاه حضرت دانیال اگرچه گنبدی ندارد اما بر روی قبرش سنگ بزرگ رنگارنگی وجود دارد که تاکنون مانندش را ندیده‌ام. بر روی آن به خط عبری و یونانی نوشته‌ای وجود دارد. زیارتگاه خامیث بن یافث بن نوح علیه السلام که مورد احترام بسیار مسیحیان می‌باشد. زیارتگاه شاه غیاث الدین بانی قزوین، زیارتگاه امیر زاهد خماباش که دارای مسجد معتبری است. زیارتگاه جاندماه خانم دختر هارون الرشید که در زیر یک گنبد مدفون است. زیارتگاه افکنده شاه بن فرخ زاد حاکم بغداد بود و در اینجا مرحوم گردیده است. زیارتگاه قرافه کبری در نزدیکی دروازه مشبک در کنار حصار شهر قرار دارد. این زیارتگاه آنچنان بزرگ است که فقط خواندن نوشته‌های روی سنگ قبرها بیش از یک سال طول می‌کشد. همچنین در قبرستان این شهر، چند صد اولیاء کرام و مشایخ عظام و چند هزار مولّف، مصنّف، مفسّر و محدّث مدفون است. در یک قسمت قبرستان که «کان صحبا» نام دارد، سه هزار صحابه مدفون است. در هر شب جمعه چند صد زاهد بدانجا رفته و تا صبح به عبادت مشغول می‌شوند. نور منوری از آنجا قابل مشاهده است که چند نفر شاهد آن نور بودند. قدسناالله سرهم العزیز رضوان الله تعالی اجمعین.

شهر قزوین را تماشا کردیم و بعد از چندی از حاکم شهر هدایایی گرفته و به سمت شمال به راه افتادیم. بعد از شش فرسخ به الموت رسیدیم.

ستایش شهر الموت قلعه موت

کلانترنشینی تحت حاکمیت حاکم قزوین است. قلعه‌اش مربعی شکل و در یک نقطه تماشایی است. بانی آن حضرت موت سلطان بوده به همین خاطر بدان قلعه موت گفته‌اند. اندازه‌اش بر من مشخص نگردید. در اطرافش خندقی وجود داشت. سیصد نفر سرباز و تعداد مکفی اسلحه خانه و توپ در آنجا وجود داشت.

توصیف رباط بیرونی

این رباط را در سال ۲۴۶هـ‌ق/ ۸۶۰ م، حسن بن زیدالباقر بنا نموده است. این رباط قلعه مرکزی را در بر گرفته است. قلعه‌ای پنج ضلعی و مستحکم به مانند توپراق قلعه ارومیه است. مساحتش شش هزار ذراع و ده هزار گام است. چند خندق عمیق و دو دروازه دارد. در سمت قبله درب قزوین و در جانب شرق دروازه دیلم واقع شده و در داخل قلعه شش هزار خانه وجود دارد. مساجد متعدد، حمام و بازار دارد. در اطراف آن پنجاه و هفت پارچه روستای آباد وجود دارد و در بعضی از روستاها قلعه‌هایی نیز وجود دارند اما چون بدانجا نتوانستم بروم، نمی‌توانم چیز زیادی بنویسم. واقعاً سرزمین پرنعمتی است. نان این منطقه به خاطر انبوهی گندمش تیره می‌گردد. میوه‌اش نیز بسیار است.

توصیف شهر قدیم معظم و دارالعالمان دیلم

بعد از چندی از قلعه الموت به جانب شرق حرکت کردیم و به شهر دیلم رسیدیم. دیلم، سلطان نشینی در منطقه عراق عجم و تحت حاکم قزوین است. حاکمش پیریار سلطان صاحب هزار نفر خدمتکار است. بانی قلعه دیلم، المستکفی بالله خلیفه عباسی است. وی که بسیار فردی خشمگین بود

فرزندش را به این دیار تبعید کرد و در اینجا قلعه‌ای برای نگهداری فرزندش بنا نمود. اینجا دیلم عراق عجم است و قلعه دیلم دیگری در عراق عرب وجود دارد. قلعه‌های دیگری مانند قلعه دیلم وجود دارند اما دیلم از همه آنها وهمناک تر است. قلعه در دامن کوه دیلم و بر روی یک پشته سنگی بزرگ قرار گرفته است. در محوطه پایین آن دوهزار باب خانه قرار دارد که البته بناهایش بسیار قدیمی هستند. زیرا مردمانش همواره به اطاعت پادشاهان در می‌آیند. به همین خاطر شهر از غارت و تخریب در امان مانده است و ساختمان‌های قدیمی بسیاری نیز برجای مانده است. همچنین دارای مسجد، کاروانسرا، حمام و بازار شاهی است. به خاطر لطافت آب و هوایش مردانش بسیار رشید، ارسطو مثال و تابع مذهب شافعی‌اند. مسقط الراس صاحب تفسیر دیلمی از این شهر بوده است. به همین خاطر بدان تفسیر دیلمی می‌گویند. باغ و باغاتش نیز فراوان است. گندمش دانه‌دار و خوش رنگ است. لذا نانش نیز بسیار لذیذ است که گویی نان همدان است. بهترین نوع گندم منطقه دیلم از رودبار می‌آید.

قلعه خسرو پرویز (قصراللصوص)

شهری بزرگ بود که در زمان پرویز آباد شده است. به خاطر اینکه توسط پادشاهان به طریق دزدی به تصرف درآمده است، بدان قلعه اللصوص یا قلعه دزدان نیز می‌گویند. اما اسم اصلی آن پرویز آباد است. قبل از تخریب آن توسط تیمور، مورخان ایرانی بسیار آن را توصیف نموده‌اند. حالا نشانه‌های آن بنای قدیمی آشکار است. این قلعه امروزه سلطان نشینی در منطقه عراق عجم و در ناحیه قزوین است. حاکمش صاحب هزار خدمتکار است. در اطراف این قلعه عشیرت کیسی و موال ساکن‌اند. لذا مناطق آبادی نیستند. قلعه‌اش نیز خیلی آباد نیست. داخل قلعه مسجدی مانند مسجد قلعه دمشق

وجود داشت اما کسی بدانجا نرفته نماز نمی‌خواند و اینگونه در میان شیعیان غریب مانده است. اینجا به اسدآباد، همدان و قزوین نزدیک است. در دشت آنجا تا نهر دیاله پنبه و حبوبات فراوان کشت می‌شود. مردمش تماماً شیعه و دزد هستند. آنچنان جسور و قلدر هستند که یک نفر از آنها از ده نفر رو بر نمی‌گرداند. اهالی‌اش مانند مردم چرکس چنان دزدانی هستند که سرمه را نیز از چشم می‌ربایند. از زیارتگاه‌های اینجا می‌توان به زیارتگاه شیخ شجاع الدین قزوینی، شاه منصور بعروری و علی ترمذی اشاره کرد.

توصیف بلده بی‌داد قلعه اسد آباد

از قصراللصوص به طرف جنوب حرکت کردیم تا به قلعه اسد آباد رسیدیم. سلطان نشینی در قلمرو همدان و در خاک عراق عجم است. حاکمش صاحب هزار غلام است. اسد آباد در دو منزلی راه همدان به عراق قرار گرفته است. بنابر اینکه اسدالدین کرمانی آن را بنا نموده است بدان قلعه اسد آباد می‌گویند. قلعه‌اش چهار ضلعی و مستحکم است.

اوصاف بلده خوبان قلعه باغ جنان

قلعه‌ای در میان موصل و همدان است که بر روی یک پشته سنگی شیبدار و در میان جنگلزار قرار گرفته است. بانی نخستین آن مامون خلیفه بود. اما بر روی دروازه‌ای که به سمت عتبات است نوشته "شاه شاهان شاه اسماعیل". اینجا در سال ۹۴۱هـق/ ۱۵۳۴م، توسط رستم پاشا وزیر سلطان سلیمان خان فتح گردید. سپس در ۱۰۳۳هـق/ ۱۶۲۴م، ایرانی‌ها آن را بازپس گرفتند. بعدها در سال ۹۹۳هـق/ ۱۵۸۵م و در زمان سلطان مرادخان سوم، چغال اوغلی سنان پاشا مجدداً آن را فتح نمود. اگرچه مجدد ایرانی‌ها بر آن مستولی گردیدند. تا آنکه در سال ۱۰۳۹هـق/ ۱۶۲۹م و در

زمان وزارت خسروپاشا وزیر سلطان مراد چهارم به هنگام تصرف درگزین و قلعه پیله‌ور اینجا را نیز به تصرف خود درآورد. سپس علی بیگ حاکم پالو را به حکومت آنجا گمارد اما بعد از بازگشت از بغداد مشاهده نمود که قلعه به دست ایرانی‌ها افتاده است. بعد از آن و به مرور رو به آبادانی است. درحال حاضر سلطان‌نشینی مستقل است که حاکمش صاحب سه هزار غلام است. از اینجا نیز به سمت جنوب حرکت کردیم و به روستای یساول رسیدیم که دارای پانصد باب خانه بود. از آنجا نیز حرکت کرده به قلعه چیک احمد در دشت بادانلیجه رسیدیم. در گذشته تحت حاکمیت حاکم شهرزور بوده است اما در حال حاضر تحت حاکمیت حاکم مهربان است. دارای هشتصد باب خانه بود.

اوصاف قلعه مهربان

از چیک احمد به طرف جنوب حرکت کردیم و به قلعه مهربان رسیدیم. این قلعه را خسروپاشا به هنگام فتح همدان به همراه هفده قلعه دیگر به تصرف خود درآورد. در حال حاضر خان نشینی مستقل در خاک عراق است. حاکمش صاحب چهار هزار غلام است. حاکم قلعه طبلرخان می‌باشد که اصالتاً اهل کهروان است. خان مهربان دوازده حاکم تابع، ملا، شریف الشرفا، کلانتر، منشی، داروغه، یساول آغاسی و قوللر آغاسی است. مهربان در دو منزلی باغ جنان قرار گرفته است.

اوصاف شهر عتیق سنه

از مهربان حرکت کرده بعد از چندی به شهر سنه رسیدیم. اینجا را در سال ۶۴۷هـ‌ق/ ۱۲۴۹م، امیر غیاث الدین حاکم کردستان بنا نموده است. بعد از آن از پادشاهی به پادشاه دیگر دست به دست شده است. سنه در عراق و در

شرق بغداد در یک دشت وسیع قرار گرفته است و دیواری از خاک دارد. سلطان نشینی مستقل و تحت حاکمیت ایران می‌باشد. قلعه‌اش به خاطر قرار گرفتن در مرز با موصل، بغداد و شهرزور آباد شده است. در داخل قلعه سیصد باب خانه کوچک وجود داشت. همچنین یک باب مسجد و سه انبار غله نیز بود. سایر بناها در بیرون شهر قرار داشت.

بیرون شهر سنه

در اطراف آن دیواری گلی قرار داشت که شانزده هزار گام مساحتش بود. دارای خندقی عمیق و دو دروازه بود. دروازه بغداد به سمت قبله و دروازه موصل به سمت شمال است. در داخل شهر ششصد باب خانه وجود داشت. بهترین عمارت شهر خانه حاکم و روحانی شهر بود. همچنین دارای کاروانسرا، حمام و تعدادی دکان بود. در اطرافش باغ چندانی وجود ندارد. به خاطر اینکه این قلعه از خاک درست شده به مرور زمان خرابی‌هایی بدان راه یافته است. خسروپاشا وزیر سلطان مرادخان چهارم در سال ۱۰۳۹هـ‌ق/ ۱۶۲۹م و به هنگام تصرف بغداد به محاصره این شهر پرداخت. سربازان ایرانی درون قلعه طاقت مبارزه نداشتند و فرار کردند. خسرو پاشا متوجه شد که حفظ این قلعه برای نگه داشتن بغداد لازم است. اما چون قلعه‌اش خراب بود دستور داد که قلعه‌ای مستحکم در آنجا بنا نمایند. لذا بنّاهای ماهر را آورد و با آجر و خشت قلعه بزرگی در عرض یک ماه بنا کرد. همچنین در اطراف آن خندق عمیقی حفر کرد قلعه را پر از سلاح کرد. بعد از خلیل پاشا و ذوالفقار پاشا را به محافظت قلعه گمارد. شاه ایران بعد از آنکه موفق نشد روستاییان را به طرف بغداد کوچ دهد، به طرف این قلعه و قلعه احمد آمد و موفق به تصرف آنها شد. سرداران داخل قلعه نیز فرار کردند و به موصل نزد خسروپاشا رفتند. خسروپاشا آنها و دیگر سرداران را

مورد عتاب و خطاب قرار داد که چگونه قلعه‌ای چنان مستحکم را که دارای آن همه سلاح بود و لااقل تحمل یک ماه محاصره را داشت رها کردید. سپس صد و پانزده نفر از آنها را سر برید. از آن زمان قلعه سنه در دست ایرانیان است. در سال ۱۰۴۷هـ‌ق/ ۱۶۳۷م، بیرام پاشا هنگامی که سردار بغداد گردیده بود، به همراه وزیر شام احمدپاشا و چهل هزار سرباز قصد تصرف قلعه سنه نمود. اما احمدپاشا از شصت هزار نیروی ایرانی شکست خورد و کشته شد. در حال حاضر استخوان‌های شهدای عثمانی در سه قسمت قلعه سنه قابل مشاهده است.

توصیف شهر قم

از سنه حرکت کردیم به به شهر قم رسیدیم. بانی نخستینش انوشیروان عادل است که بر روی یک ستون نوشته شده است. به این شهر قمرالقم نیز می‌گویند. به هنگام سیاحت در کریمه و در نزدیکی آق کرمان نیز همچنین نامی مشاهده نمودم. اوایل در تصرف اجنّه‌ها بوده است. انشاالله به وقتش در آن مورد توضیح خواهم داد. بعد از انوشیروان در سال ۲۵۴هـ‌ق/ ۸۶۸م، مامون خلیفه عباسی آن را آباد نمود. سپس شاه غیاث الدین و یعقوب شاه آن را آباد نمودند. بعد از آن به دست سلطان سلیمان و سلطان مرادخان چهارم فتح گردید. اگرچه مجدداً ایرانی‌ها آن را بازپس گرفتند. در سال ۹۵۴هـ‌ق/ ۱۵۴۷م و در زمان سلطان سلیمان، القاص میرزا بن شاه اسماعیل آن را تخریب نمود. علت تخریبش این بود که بعد از به قدرت رسیدن شاه طهماسب به سلطنت، وی القاص را به حکومت شروان منصوب نمود اما القاص که مدعی سلطنت بود بعد از مدتی از راه ولایت قبچاق و کریمه و با کشتی به نزد سلطان سلیمان خان رفت. سلطان سلیمان بعد از مدتی هشتاد هزار سرباز از ترکمان و کردستان را به القاص میرزا داد. القاص

نیز بسیاری از شهرها از جمله قم، همدان، درگزین و تمام آذربایجان را خراب و تخریب نمود و خزاین بسیاری را با خود برد. القاص آنها را در حلب به سلطان سلیمان پیشکش کرد. شهر قم از آن زمان دیگر آباد نشده است. در حال حاضر هزار و ششصد چاه آب دارد. به خاطر اینکه اطرافش صحراست، رودخانه‌ای در آن جاری نیست. تمام بناهای شهر به وسیله دولاب آبیاری می‌شود. مردمش تمام شیعه هستند. به گفته بطلمیوس شهر قم در عرض نهم واقع شده و هوایش به شدت گرم است. خوردنی‌ها، حبوبات و گندمش کم است و اکثراً از حله می‌آورند. اما حلوایش بسیار عالی است. فندق و پسته نیز بسیار دارد. از نوشیدنی‌های لذیذ و خوشمزه‌اش می‌توان به شربت شیرازی و طوقنارش اشاره نمود. شهر قم باغ و باغات بسیاری دارد که در گذشته هر یک بسیار آراسته بوده‌اند. باغ سرجم از همه آنها مشهورتر است. شهر قم در پنج منزلی شرق همدان قرار گرفته است. در زمان گذشته دیوار مستحکمی داشته است. به شهر قصراللصوص نیز نزدیک است.

اوصاف شهر کاشان

از قم حرکت کردیم به شهر کاشان رسیدیم. مقدسی مورخ در سفرنامه‌اش این منطقه را بسیار عالی توصیف نموده است. بانی نخستینش منوچهر بوده است. چندین سال به خاطر زلزله‌های متعدد متروکه و جولانگاه عقرب‌ها بوده است. اما بخاطر آب و هوای مطلوبش، مخروبه ماندن آن عاقلانه نبوده است لذا در سال ۲۴۳هـ‌ق/ ۸۵۷ م، زبیده خاتون همسر امیرالمومنین هارون الرشید هزینه بسیاری برای آبادانی این شهر نمود. وی آنچنان به آبادانی آن پرداخت که گویی لارستان دیگری است. بعد از آن کاشان در میان حاکمان متعدد دست به دست شد تا در زمان خلیفه المستنصربالله،

حاکم شهر آقاجای نام به آبادنی آنجا همت گمارد. شهر آنچنان آباد گردید که گویی دمشق شام است. بعد از آن اینجوشاه از بغداد به کاشان آمد و آن را پایتخت آل اینجو کرد. در زبان مغول به شاه، اینجو می‌گویند. آل اینجو سه نفر بودند و هر سه‌ی آنها در کاشان به قتل رسیدند و در بیرون شهر در زیر یک گنبد که به مشهد اینجوییان مشهور است، دفن شده‌اند.

مغولان به این شهر قسوات می‌گویند. کردها بدان کشاو، هندیان بدان گردمان یعنی دیار عقرب، عربها بدان کاسبان یعنی کارکنان می‌گویند. در زبان جغتایی کشان و در زبان فارسی کاشان یا قاشان می‌گویند. زیرا قاف و کاف قریب المخرج‌اند. اما صحیحش قاشان است. در اصل نام قدیمی آن قیل مان بوده است اما در زمان زبیده خاتون و بعد از اتمام آن در ۴۵۲ هفته به قاشان که در حروف ابجد ۴۵۲ می‌شود مسمّی گردید. بعدها در سال ۷۹۱هـ‌ق/ ۱۳۸۹م، تیمورخان به هنگام تسلط بر عراق این شهر را خراب نکرد و آن را به پسرش یعقوب‌شاه بخشید. وی نیز آن را پایتخت خود نمود. بعد از آن القاص میرزا به فرمان سلطان سلیمان خان این شهر را تخریب نمود. کاشان بعد از آن رو به آبادانی گذاشت. در ذیل به اندازه قطره‌ای از دریا به توصیف کاشان می‌پردازیم.

توصیف قلعه فین کاشان

قلعه فین از بناهای منوچهر است. در بیرون شهر کاشان و در یک دشت قرار گرفته است. سمت جنوبش کوه سر به آسمان کشیده فین واقع شده است. قلعه‌ای مستحکم که در دامن کوه و در محلی سرسبز قرار گرفته است. قلعه‌اش مانند قلعه ماغوت در جزیره قبرس است. مساحت قلعه سیزده هزار و هفتصد قدم است که از طریق قدم زدن بر روی دیوار قلعه به دست آمده است. خندق بسیار عمیق و تمیز در اطراف خود دارد. روی دیوارهای قلعه را

با گچ خراسان گل اندود کرده‌اند تا تابش آفتاب و بارش باران و برف، دیوارهای آن را از بین نبرد. ارتفاع دیوار هشتاد ذراع و عرض آن بیست ذراع است. بر روی دیوارهای قلعه چند سوارکار می‌توانند چوگان بازی کنند. این شهر کمی از قم کوچکتر است. آبش تماماً از کوه فین سرچشمه گرفته سپس با رود دوماتیز یکی شده و بعد از آن تمامی باغ و باغات و عمارت‌های شهر را با آن آبیاری می‌کنند. مردمانش تماماً اهل کار و کوشش‌اند و آلات حربیه ساخته این شهر در هیچ جای دیگر یافت نمی‌شود. حقیقتاً مردم این شهر در این فن، مهارت بسیار زیادی دارند. آلوی بخارا و تخم قازش نیز بسیار معروف است. از میوه‌هایش گلابی‌هایش بسیار آبدار و لذیذ است. این شهر در عرض نوزدهم واقع شده به همین خاطر عقرب در این شهر بسیار زیاد است. حتی بعضی از اینجا با نام شهر عقرب یاد کرده‌اند. عقرب‌هایش مانند خرچنگ‌های دریای روم است. این حیوان دم خود را کج کرده و بوسیله ادرارش تمام حشرات را شکار می‌کند. حتی قاطر و شتر را نیز می‌تواند هلاک کند. از حکمت الهی هنگامی که همسر هارون الرشید این شهر را آباد می‌نمود کاهنی برای این شهر طلسمی نوشت و آن را در محلی به نام ناوان دفن نمود. بر روی طلسم جمله مسافرم مسافرم نوشته شده است. حالا هرگاه فردی از اهل شهر یا غریبه‌ای به هنگام ورود به شهر سه بار کلمه مسافرم را تکرار کند به امر خداوند هیچ ضرری به وی نمی‌رسد. به همین خاطر رفیق همراه ما یعنی باباعبدی خراسانی که از شهر بالکسری آناطولی است، منظومه‌ای درباره عقرب‌های کاشان سروده است.

ابیات برغوثیه

نه پیره هر بری بر یردن ایدر ایسه هجوم نه پیره بیمز امان ویرمز امان جانه قیار

پیره بر هیئت ایله خلقه هجوم ایلرکه دیوی ده باغلارسه لر ایلیه مز بونده قرار
بویله جه بیر پیره یی ک. ررسه ایدی بی شک اهل کاشان دیر ایدی عقربه رحمت هربار
بالکسریده خداعبدی یه قیلمزسه مدد پیره لر آنی شهید ایلیه جک زار و نزار

اوصاف زیارتگاه ملوک و سلف سلاطین

حضرت عمر بعد از خارج کردن بصره از دست خوارج، خالد بن ولید را برای تصرف کاشان اعزام کرد. در نتیجه جنگی که در این محل صورت گرفت، چند تن از صحابه پیامبر(ص) به شهادت رسیدند. فتح کاشان سرانجام توسط اسود بن مقداد میسر گردید. در طی حکومت صحابه پیامبر شهر کاشان آباد گردید. در حال حاضر چند تن از اولاد صحابه در محلی بنام قرانه عرب مدفون‌اند. این شهر را به بهترین وجه تماشا کردیم و به جانب شرق به راه افتادیم. از میان روستاهای آباد گذشته به روستای زلیزن رسیدیم. دو هزار خانه باغچه‌دار داشت. سپس در جهت شرق ادامه داده به گلپایگان رسیدیم.

اوصاف شهر گلپایگان

یکی از امرای انوشیروان عادل و از برادران حاتم طایی یعنی امیرجربان آن را بنا نمود و از این رو به جربان خان معروف شد. مغولان بدان قان می‌گویند. در زبان مغولی و چینی قان به معنی حاکم می‌باشد. گلپایگان سلطان نشینی مستقل در ایالت کاشان در خاک عراق است و حاکمش صاحب هزار غلام است. اگرچه دیوارهای شهر خراب شده‌اند اما شهر آباد است. چهار

طرف شهر خندق است. چهارده دروازه با نام‌های مهربان، اصفهان، قاشان، ساوه، دماوند، بغداد، دیلم، درتنگ، الموت و غیره دارد. هفت هزار باب خانه آباد، مسجد، حمام، کاروانسرا و بازارهای متعدد دارد. مردمش تماماً شیعه هستند. همگی آنها ظریف سخن، نکته‌دان و فارسی‌دان هستند. کودکانشان بسیار نجیب و رشید هستند و در مکتب خانه‌هایشان اینگونه بدانها آموزش می‌دهند. الف با زیر ئه با زیر ئی با پیش ئو، ب با زبر به با زیر بی با پیش بو، ت با زبر ته با زیر تی با پیش تو، ث با زبر ثه با زیر ثی با پیش ثو، ت با زبر ته با زیر تی با پیش تو، ج با زبر جه با زیر جی با پیش جو، و الخ.

اهالی شهر گلپایگان در چندین علوم واقف‌اند. همچنین در تشیع نیز بسیار غالی هستند. لباس‌هایشان اغلب قلمکاری شده است و تاج در سر می‌گذارند. همچنین کفش‌های سبز و شلوارهای سبزرنگ می‌پوشند. اکثریت مردم گلپایگان خواننده‌اند بطوریکه در هر محله یکی را میبینی که دایره‌ای در دست گرفته و دوازده مقام و چهل و هشت ترکیب و بیست و چهار اصول را می‌خواند. بعضی از این اشعار که به طرز خراسانی و رباعی سروده شد است اینگونه‌اند:

تبریزیـن باغـی گوزل ای جـانم
باغچه سی داغی گوزل ای جانم
دون ایشیتدیم که رقیبم اولمش
بوخبـر دخـی گـوزل ای جـانم[1]

شعری در مقام عراقی و طرز لارستانی

نه هوای باغ و نه ساز نه کنار کشت مارا

۱. باغ تبریز زیباست ای جانم، باغ و کوهسارانش زیباست ای جانم، دیروز شنیدم که که رقیبم مرده این خبر نیز زیباست ای جانم (مترجمین).

همه حیرتم به دهقان همدان بهشت مارا
درگزین بهشت مارا، شهربان بهشت مارا
دیر، دیر تن، تن، تانا درنی تللره تللره تانی تانی، تانی تانی

در گوشه گوشه صحراها اینگونه به سوز و ساز می‌پردازند. از گلپایگان تا قم یک منزل راه است. در ابتدای راه خروجی شهر قبرستانی وجود دارد که مدفن چندین سلطان و خاقان است. همچنین زیارتگاه‌هایی چون مقام چهل تنان، مقام حضرت خضر، مقام حسین، مقام رجال الغیب، مقام امنا و مقام نجبا وجود دارد.

اوصاف شهر ساوه

از گلپایگان به سمت شرق به راه افتاده به شهر ساوه رسیدیم. مورخان بنای این شهر را در زمان حضرت نوح می‌دانند و آن را قعد ساوه نیز می‌گویند. قعد در زبان عربی به معنی شهر می‌باشد. گویا آنچنان این شهر وسیع بوده که برای طی کردن تمامی آن می‌بایست سه روز راه بروی. ششصد سال قبل از ولادت حضرت محمد و در زمان حضرت عیسی(ع)، بخت‌النصر برای طلب خون حضرت یحیی خروج کرد و به این سمت آمد. او در این شهر دویست هزار یهودی را کشت و شهر را متصرف شد. بعدها یزدگردشاه اینجا را آباد کرد. در حال حاضر سلطان‌نشینی در خاک عراق و تحت حاکمیت خان کاشان است و حاکمش صاحب هزار غلام است. قلعه‌اش بخاطر قرار گرفتن در مرز و همچنین بنای خاکی‌اش خراب است. در داخل شهر پنج هزار باب خانه گلی وجود دارد. ساختمان‌ها و بناهایش شبیه قم است. این شهر از لحاظ آب و هوا، تندرستی و زببایی اهالیش بعد از همدان بر دیگر شهرها ارجحیت دارد. در داخل شهر سنیّان بسیاری وجود دارد. براساس یرلیغ شاهی که دارند کسانی که سبّ خلفای راشدین کنند نفی بلد می‌شوند. اگر

بخواهیم وصف این شهر را بیان کنیم بسیاری طولانی می‌شود. اما دو کار آنها بسیار عالی است یکی آنکه اهالی این شهر به چیزی محتاج نیستند دیگر آنکه شهرشان بسیار منظم است. هر شب درب دکان‌هایشان باز است و هرکس در خانه‌اش بدون ترس و واهمه می‌خوابد و پاسبانها تا صبح نگهبانی می‌دهند. آن قدر شهر منظمی است که کسی به مشروبات و ماکولات در باغ‌ها دست نمی‌زند. مردمانش بسیار دقیق و حسابگر هستند و کاسبانشان حتی حساب یک دانه برنج را نیز می‌دانند. آنها این را قانون شیخ صفی می‌دانند.

نرخ و اوزان شهر

هر یک «گز» معادل هفتصد و چهل و هشت هزار و هشتصد درهم است. «شق» معادل شصت و دو هزار و چهار صد درهم است. هر «قفیز» معادل دوازده هزار چهارصد و هشتاد درهم است. و هر قفیز معادل دوازده صاع است. هر «مکوک» معادل هزار و پانصد و شصت درهم است. هر «صاع» معادل هزار و چهل درهم است. هر «رطل» معادل صد و سی درهم است. همچنین هر «فرسخ» معادل دوازده هزار گام است. هر «میل» معادل چهار صد گام است. هر گام نیز چهار برابر درازی یک پا می‌باشد. هر یک پا نیز برابر بیست و یک جو می‌باشد. با این حساب و کتاب‌ها مردمان ساوه در علم اعداد مانند هندیان هستند. از ساوه به سمت شرق حرکت کردیم و به روستای حیدرقان رسیدیم. این روستا صد باب خانه، مسجد و کاروانسرا داشت. از اینجا نیز به طرف جنوب حرکت کرده به روستای سلطان دوزع رسیدیم. متعلق به حاکم کاشان بود. روستایی آباد با هزار باب خانه بود. از آن نیز عبور کرده در سمت جنوب به شهر ری رسیدیم.

اوصاف شهر شهیر ری

بنابر گفته مورخان ایرانی نخستین بانی این شهر کیومرث یکی از پادشاهان قدیمی ایران و توران می‌باشد. شهر ری چندین مرتبه توسط متجاوزین خراب شد. اما هوشنگ شاه آن را تجدید بنا نمود. این شهر آنگونه آباد بوده که بغداد روستایی در برابر آن به حساب می‌آمده است. حکومتش چندین بار دست به دست شده است. در حال حاضر شهری آباد و بزرگ در سرزمین عراق و در جانب غربی کوه دماوند است. به مانند بورسه شهری است در دشتی فراخ و چمنزار که باغهای فراوان آن را احاطه کرده است. طول این شهر آباد از شرق به غرب دو فرسخ یعنی بیست و چهار هزار گام است و عرضش تنها نیم فرسخ است. شهر ری به مانند شهرهای تیره و مغنیسا به درازا ساخته شده است. در در دو منزلی غرب ری کوه اقرع که در حدود کردستان است قرار دارد.

شهر ساوه در جانب شرقی و سه منزل با آن فاصله دارد. اما ما به آرامی در دو منزل بدانجا رسیدیم. حاکم شهر ری مالک هفت هزار غلام است. ملّا، خواجه انامی، شیخ السادات، ایشیک آغاسی، مهماندار و غیره نیز دارد. این افراد به اجرای عدل و داد در شهر می‌پردازند. قلعه‌اش اگرچه به مانند دیگر قلعه‌ها آباد نیست اما شهرش بی‌نهایت آباد است. در شهر نه هزار و هشتصد باب خانه باغدار وجود دارد. تمام ساختمان‌هایشان از آجر ساخته شده است. در چهار سمت شهر خندقی عظیم کنده شده و از این جهت مصون از تجاوزات است. هشت دروازه در شهر وجود دارد که تماماً از چوب ساخته شده‌اند. شاهراه‌های داخل شهر بی‌اندازه تنگ هستند. علت تنگ بودن شاهراه‌ها به خاطر ترس از یاغیان عرب و کرد است که همواره شهر را تهدید می‌کنند. به هنگام حمله یاغیان، اهالی شهر از بام‌ها و خانه‌هایشان دشمنان

را که در کوچه‌های تنگ گیر افتاده اند، با تیر و تفنگ و سنگ و غیره می‌زنند. خانه‌های شهر به مانند خانه‌های جزیره ساکیز و حلب قلعه مانند هستند. در شهر صد و ده چشمه آب وجود دارد که تمامی افراد می‌توانند از آب آن بنوشند. همچنین به یاد شهدای کربلا در هفتاد و دو نقطه از شهر سقّاخانه وجود دارد. در این میان سقّاخانه شاه بسیار آباد است. در جانب غربی شهر دو رود که از کوه دماوند سرچشمه گرفته‌اند در جریان است و تمامی باغ و باغات شهر را آبیاری می‌کند. آب این رودخانه به خاطر گذر از معادن آهن خوش طعم نیست. به همین خاطر در داخل شهر نهصد هزار چاه آب وجود دارد. هوای شهر به مانند دیگر شهرها خیلی خوب نیست و بسیار گرم است. مردمانش در تمامی تابستان و زمستان بر روی پشت بام می‌خوابند. شب‌های این شهر بسیار خنک و لطیف است. همچنین در اطراف این شهر معادن ذی قیمت لعل و یاقوت وجود دارد.

زیارگاه‌های شهر ری

از زمان خلافت حضرت عمر چند تن از صحابه مهاجر و انصار در شهرری مدفون‌اند. اینک مزار آنها در جانب جنوب شهر زیارتگاه بزرگی است. همچنین زیارتگاه شاهرخ قای که دارای یک گنبد بزرگ است. زیارتگاه سلمان کوفی در بیرون شهر و در زیر گنبد مدفون است. وی پیر سقّاها بوده و حضرت علی کمرش را بسته و در صد و سی سالگی فوت نموده است. بعد از تماشای شهر ری به طرف کوه دماوند حرکت کردیم و بعد از چندی به روستای شیرعلی رسیدیم. این روستا کلانترنشینی در خاک ری است. از آنجا نیز گذر کرده از میان باغ‌های دلگشا عبور کردیم تا به قلعه دماوند رسیدیم.

قلعه دماوند

در ابتدا و در زمان خلفای عباسی قلعه‌ای در اینجا بنا نموده‌اند. اما به خاطر اینکه از آجر ساخته شده بود به مرور ایام از بین رفت. در این اواخر و در سال ۹۹۵هـ‌ق/ ۱۵۸۷م، وزیر سلطان مرادخان یعنی چغال پاشا بعد از فتح و غارت شهرهای آذربایجان، ری، قم، کاشان، درگزین، همدان، مهربان، شهراللصوص، قزوین و غیره به کوه دماوند رسید. در آنجا متوجه شد قلعه‌ای که میان تبریز و همدان و بغداد باشد وجود ندارد لذا بعد از مشاورت با امرا و فرماندهان دستور بنای قلعه‌ای در دامن دماوند را صادر کرد. بعد از آن چغال پاشا به جانب بغداد رفت و تعداد دیگری قلعه را متصرف‌شد. بعد از بازگشت از بغداد، مجدد به قلعه دماوند بازگشت و با سعی و تلاش وی سرانجام در سال ۹۹۵هـ‌ق/ ۱۵۸۷م، قلعه دماوند به اتمام رسید. چغال پاشا سه هزار سرباز در آن گمارد و خود راهی بغداد شد.

اوصاف قلعه دماوند

قلعه‌ای مستحکم در دامن دماوند و بر روی یک پشته بلند قرار گرفته است. دیوارهای بزرگی دارد و فاقد خندق است. دو دروازه با نام‌های دروازه ری و دروازه بغداد دارد. داخل قلعه سیصد باب خانه، مسجد، کاروانسرا، حمام و دکان دارد. مساحت آن دو هزار گام است. سلطان نشینی در منطقه ری است. حاکمش صاحب هزار غلام است. باغ و باغاتش آراسته چون باغ‌های بهشتی‌اند. مردمانش تماماً شیعه مذهب‌اند.

کوه دماوند

این کوه به مانند کوه بیستون و کوه الوند یک کوه بلند است. چندین هزار حیوان و دام در دامنه‌های آن به چرای می‌پردازند. در دامنه‌های این کوه،

کوچ نشینان عرب، عجم و ترکمان به ییلاق و قشلاق پرداخته و به حاکم ری و بغداد حق چرای می‌پردازند.

ییلاق‌های کوه دماوند

دماوند کوه بلندی است و قلعه‌اش با نام دماوند از گذشته مشهور و آباد بوده است. در سال ۹۹۵هـ‌ق/ ۱۵۸۷م و در زمان وزارت چغال پاشا وزیر سلطان مراد سوم قلعه کوه دماوند را در هفت روز فتح نمود و آن را با خاک یکسان کرد. چغال پاشا پنج هزار گوسفند به غارت برده بود. در حال حاضر در این کوهها صدها هزار حیوان و دام پراکنده‌اند. در جانب شرق ییلاق دماوند ایلات افشار، کهرانی و ترکمانان دنبلی حق چرای خود را از شاه ایران گرفته‌اند. همچنین در سمت غرب و جنوب کوه دماوند قبایل عرب و کرد حق چرای خود را از حاکم عقره و عمادیه گرفته‌اند. کوه دماوند کوه بسیار بزرگی است و در آن معادن بسیاری وجود دارد. به همین جهت آب‌های آن سود چندانی ندارد. در شمال آن کوه عقره وجود دارد.

اوصاف کوه عقره

نام صحیح آن کوه اقرع است. این کوه در سه منزلی جانب شمال غرب شهر ری واقع شده است. کوهستانی عریان و بدون درخت که در میان بیگ‌نشین عقره و ایران قرار گرفته است. به هنگام رفتن به عمادیه در دامنه این کوه توقف کرده بودیم. اگرچه معادن طلا در دامن این کوه قرار دارد اما به خاطر واقع شدن در سرزمین کردان استخراج آن فایده‌ای ندارد. این حقیر به هنگام اقامت در شهر ری شاهد بودم که هفت بار قاطر طلا را که از کوه اقرع آورده بودند را آهنگران تبدیل به زر خالص نمودند. در شهر ری اگر بخواهند بن یک ساختمانی را حفر کنند، قطعات ذی قیمت لعل و یاقوت

خارج می‌شود. هر ساله در داخل و خارج شهر ری دفینه‌های چندی پیدا می‌شود. به همین خاطر تعداد بسیار زیادی از اهالی شهر شب و روز به دنبال گنج می‌گردند.

منزل شاه کوپرو

از قلعه دماوند حرکت کردیم و از میان روستاهای آباد دشت دماوند گذر کرده به منزل شاه کوپرو رسیدیم. این پل در میان ایرانیان به بل شاهی معروف است. این پل بسیار بزرگ دارای نه عدد طاق است. تمام رودهای میان کوه دماوند و بیستون از زیر این پل عبور می‌کنند. از این پل جالب عبور کرده از دامنه کوه بیستون و از میان صحرای قلعه سرخ بید سه منزل رفته در چهارمین روز به قلعه کرمانشاه رسیدیم. این قلعه از بناهای شاه اسماعیل است. اوصافش قبل از این توصیف گردیده است. از اینجا بود که به نهاوند، قم و کاشان رفته و بعد از سیاحت آنها مجدد به کرمانشاه بازگشته بودیم. زیرا کرمانشاه تا همدان سه منزل و بر سر راه بغداد واقع شده است.

روستای فجارخان

از کرمانشاه به جانب جنوب حرکت کردیم و بعد از سه ساعت به روستای فجارخان رسیدیم. روستایی با هزار باب خانه، مسجد، کاروانسرا و حمام بود. سپس به سمت جنوب ادامه داده بعد از هفت ساعت به روستای سهرابه رسیدیم. این روستا جزء خاک کرمانشاه و دارای پانصد باب خانه و یک مسجد بود. از آنجا نیز به سمت جنوب ادامه داده به روستای سرخله رسیدیم. دارای سیصد باب خانه بود. سپس به طرف جنوب رفته بعد از هشت ساعت به قصبه طاق گرای رسیدیم. در زمان هلاکوخان که بغداد را تصرف کرد، فرزندش کرای خان در این محل به صید و شکار پرداخت. از

این رو در این محل شهری را بنا نمود و نام آن را طاق کرای خان نهاد. حالا آن قدر آباد نیست. خسروپاشا سپهسالار سلطان مراد چهارم بعد از تصرف و تخریب همدان و درگزین گذرش به اینجا آمده طاق را تخریب نمود. در حال حاضر قصبه‌ای است در حدود قلعه درتنگ که دارای هزار باب خانه، کاروانسرا و حمام است. از اینجا حرکت کرده به سمت جنوب رفته بعد از دو ساعت به تنگه درتنگ رسیدیم. نعوذبالله جای بسیار پرمخاطره و مخوفی است. بسیاری از شتران و قاطران تجّار در این محل از بین می‌روند و انسانها به سختی از آن راه باریک عبور می‌کنند. در دو طرف دیوارهای آن لانه‌های پرندگان شاهین و قرقی است. بعد از فتح بغداد و مراجعت سلطان مراد چهارم به استانبول، قره مصطفی پاشا والی دیاربکر و احمدپاشا والی بغداد در این محل با پادشاه ایران به تعیین حدود و مرزها پرداختند. در حال حاضر در دهانه ورودی این تنگه کتیبه‌ای سنگی وجود دارد که با خط درشت حدودنامه بر آن نوشته شده است. از داخل تنگه به آن طرف، جزء سرحدات بغداد و متعلق به دولت عثمانی است. طرف بیرونی آن نیز متعلق به شاه ایران است. در این تنگه و در گردنه شاه غارهایی وجود دارد که ایرانیان آنها را در اثنای جنگ پر از ذخایر می‌کردند. تنگه را به سلامتی گذر کرده بعد از پنج ساعت به درتنگ رسیدیم.

اوصاف قلعه درتنگ

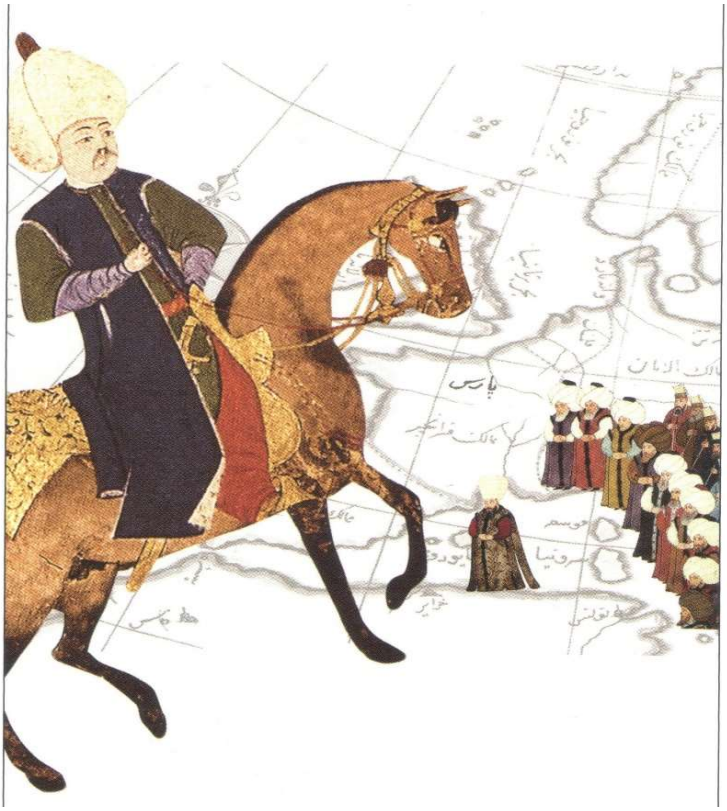
بانی نخستین آن انوشیروان عادل بود که برای محافظت عراق از مغول، ازبک و تاتارهای هند این قلعه را در دهانه این تنگه بنا نموده است. در حال حاضر و بر اساس قوانین سلطان سلیمان سنجاق نشینی مستقل در منطقه بغداد است. حاکمش مالک صد سرباز است. درآمد خالصه آن چهارصد و سی هزار آقچه می‌باشد. آلای بیگی، چری باشی، محتسب، شهبندر و قاضی

دارد. از این محل به سمت جنوب حرکت کردیم و بعد از نه ساعت به قلعه درنه رسیدیم.

اوصاف قلعه درنه

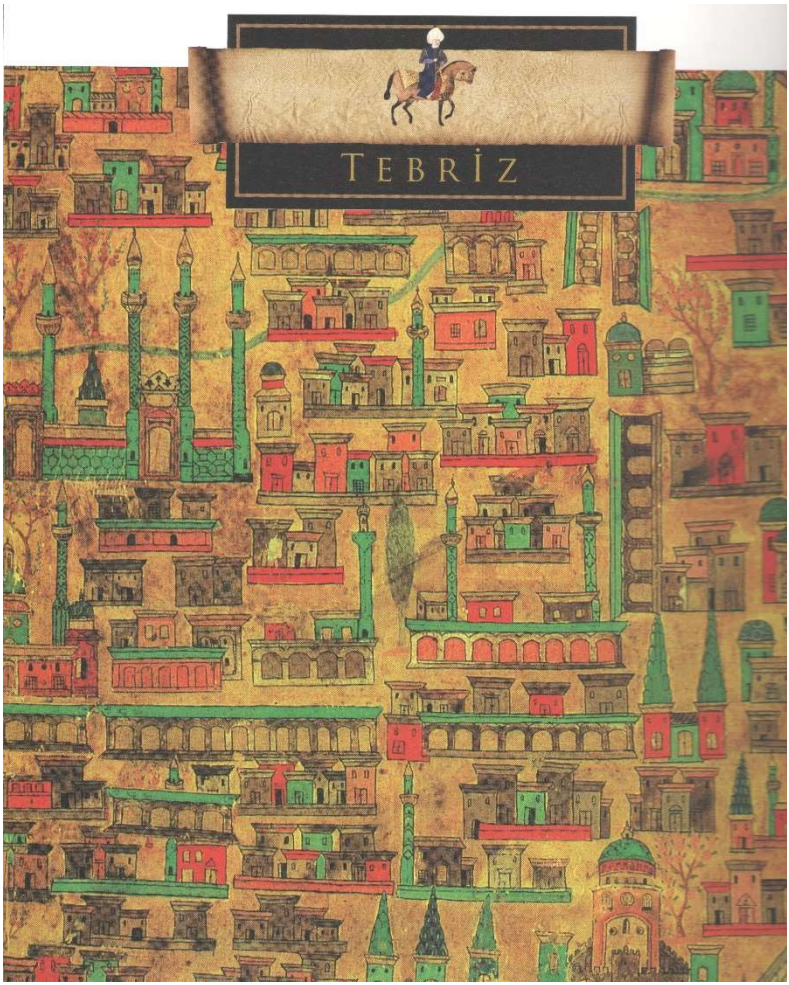
از بناهای یزدگرد شاه است. در گذشته شهر عظیمی بوده که بعدها توسط تیمور خراب گردید. مجدداً آباد شده اما در سنه ۱۰۳۹هـق/ ۱۶۲۹م، توسط خسروپاشا خراب گردید. حالا در دست عثمانی‌هاست و بسیار آباد شده است. براساس قانون سلطان سلیمان، درنه سنجاق نشینی در ایالت بغداد گردید. حاکمش صاحب هزار سرباز است و خالصه درآمدش چهارصد و شش هزار و نهصد و سی و یک آقچه می‌باشد. قاضی، قلعه بان، محتسب و گمرک خانه دارد. از درنه به سمت جنوب حرکت کرده به روستای خانقاه کبیر رسیدیم. تحت حاکمیت خان درنه است. در ابتدا خانقاهی بوده برای عبادت کنندگان اما بعدها در اطرافش خانه‌ها، مساجد، کاروانسرا، حمام و بازار ساخته شد. از آنجا نیز حرکت کرده بعد از شش ساعت به خانقاه صغیر رسیدیم. روستای آبادی بود که پانصد باب خانه داشت. از اینجا نیز هشت ساعت به سمت جنوب حرکت کرده به قصبه هارونیه[1]رسیدیم. بخاطر بنای آن توسط هارون الرشید در در سال ۲۴۰هـق/ ۸۵۴ م، بدان اسم مسمی گردیده است. از آنجا نیز عبور کرده به قصبه گیلان[2]رسیدیم. مرکز سنجاق نشینی مستقل در ایالت بغداد است. خاصه درآمد آنجا دویست هزار آقچه می‌باشد. درگذشته روستایی بوده است. به خاطر آنکه وطن شیخ عبدالقادر گیلانی بوده به نام وی نیز خوانده می‌شود.

۱. اسلام آباد غرب امروزی (مترجمین).
۲. گیلان غرب امروزی (مترجمین)



تصویر شماره ۱: تصویر خیالی از اولیاء چلبی

(Ovliya Celebi Atlasi, 2005: 571)



تصویر شماره ۲: شهر تبریز از نگاه سیاحان عثمانی

(Ovliya Celebi Atlasi, 2005: 139)



سفر چهارم اولیاء چلبی به ایران در سال ۱۰۷۷-۱۰۷۶هـ‌ق/۱۶۶۶-۱۶۶۵م



سفر چهارم اولیاء برای ماموریت صورت نگرفت و بیشتر سیاحت مد نظر این سیاح ترک بود. وی از طریق شمال دریای سیاه به مناطق داغستان، باکو، شروان و غیره سفر کرد. سپس بعد از گذشت از مناطقی چون بلگراد، وین، بودین، افلاق و بوغدان در رومانی امروزی، به کریمه، داغـستان و قفقاز شمالی رسید. بعد از مدتی اقامت در داغستان به طرف دربند حرکت کرد. اولیاء می‌نویسد:

از شهر ایدر پایتخت پادشاهان داغستان به طرف شرق به راه افتادیم. بعد از چندی به دربند رسیدیم که اوصاف کامل آن را در سفر قبلی به سال ۱۰۵۷هـق/ ۱۶۴۷م و در جلد دوم کتاب تحریر کرده‌ام. سپس به نزد حاکم شهر رفتیم. در آنجا نامه‌های سلطان محمود شمخال پادشاه داغستان را تقدیم خان دربند نمودیم. حاکم در حق ما احترام بسیاری نمود و ما را در کاخ مهمان کرد و سه روز در آنجا ماندیم. با دوستانی که در سفر قبل با آنها آشنا شده بودیم و همچنین با حاکم دربند به صحبت نشستیم. شهر دربند به نسبت سفر قبلیمان بسیار آبادتر گردیده بود. واقعاً سرزمین بزرگی است.

در بیان قلاع و شهرهای اطراف دربند

ابتدا شهر بان سرای که متعلق به پادشاه داغستان است و در شرق دربند قرار دارد. همچنین شهر قره بوداق که در یک منزلی شرق دربند قرار دارد.

شهر شابوران که از توابع دربند است و هفتاد مسجد دارد. در سفر قبلی توضیحات کاملی از آن ارائه کردیم. در یک منزلی آن شهر نیازآباد قرار دارد. درگذشته شهر عظیمی بوده اما بعد از تخریبش توسط فرهادپاشا در دست ایرانی‌ها باقی مانده و بیش از شش هزار خانه و چهل مسجد ندارد. قلعه شماخی نیز در دست ایرانی‌هاست. قلعه باکو در پنج منزلی شمال دربند قرار دارد و در دست ایرانی‌هاست. باکو در کنار دریای خزر قرار دارد و رعاهایش از قوم تراکمه هستند. قلعه ارش نیز در شرق دربند واقع و در دست ایرانی‌هاست. گنجه نیز در دست ایرانی‌هاست. شهر سریر اللان داغستان نیز در دست ایرانی‌هاست. شهر کاخت قبلاً متعلق به حکام داغستان بود اینک در دست حاکم گرجی شوشاد قرار دارد. قلعه ترک در غرب دربند و شمال داغستان قرار دارد و متعلق به پادشاه مسکو است. خلاصه اینکه نواحی که در بالا ذکر کردم در چهار طرف دربند قرار دارند و اینک در دست ایرانی‌هاست. اوصاف تمامی آن مناطق را در جلد دوم و در سفری که به سال ۱۰۵۷هـق/ ۱۶۴۷م داشته‌ام، نوشته‌ام.

بعد از آنکه چند روزی مهمان حاکم دربند بودیم، هدایایی از حاکم دریافت نموده و قصد عزیمت به قلعه ترک نمودیم. اما به خاطر طولانی بودن و از ترس، اسباب و اشیاهایمان را در یک کشتی ایرانی گزارده و به راه افتادیم. اما به خاطر باد و طوفان دریا، کشتی ما به جانب دیگری سوق پیدا کرد تا به بندر باکو درآمدیم.

اوصاف قلعه باکو

حمد خدا به سلامتی در اسکله پیاده شدیم. دو روز مهمان میرحیدر حاکم باکو بودیم. مجدداً به تماشای شهر پرداخته و با تراکمه و ارامنه و اعراب آنجا دوستی نمودیم. اوصاف کامل این منطقه اعم از قلعه، ساحل، معادن

نفت و غیره را در سفر قبلی خود به سال ۱۰۵۷هـق/ ۱۶۴۷م تحریر نموده‌ام. همچنین مزار شیخ شریمی یکی از خلفای شیخ صفی را زیارت کردیم و از سیب‌های باغ آن تناول کردیم. در باکو درویشان و صوفیان بسیاری هستند که به ریاضت می‌پردازند. از شدت عرفان و مجاهدت بسیار نورانی هستند. اگر به انسان نگاه کنند انسان دچار خوف می‌شود. گروهی موحد و پیرو امام حنفی و شافعی هستند. به هنگام فتح باکو توسط فرهادپاشا موقوفات بسیاری برای درویشان وقف نمود. هرکس که از آن محل بگذرد مشمول نعمات آنها می‌گردد. سپس از آنها و حاکم باکو خداحافظی کردیم و سوار بر کشتی شدیم. بعد از یک روز سیاحت در دریای خزر به گیلان رسیدیم. ابتدای سرزمین ایران است. چندباری ترکمان‌ها و قزاق‌های مسکو با کشتی‌های خود آن را تصرف کرده‌اند. در حال حاضر خان‌نشینی مستقل است و حاکمش صفی قلی خان صاحب هفت هزار سرباز است. در این سرزمین اقوام قوموق، هندی، قیتاق، لزگی و قحطانی وجود ندارد اما اقوام مغول و قره طاق و بغه جاق بسیار است. شهر گیلان در جانب شرق دریای خزر و در انتهای یک خلیج ساخته شده است. شهری بزرگ که در کنارش دشتی فراخ است. یازده هزار باب خانه، داروغه، قاضی، یساول آغاسی، تجارتخانه و هفتاد باب مسجد داشت. چند شهر اطراف گیلان را تماشا کرده سپس سوار بر کشتی شدیم. اگرچه قصدمان رفتن به طرف هشترخان و بالوخان بود اما باد و طوفان ما را به جانب جنوب دریای خزر سوق داد و بعد از سه روز به منزل نهر قلی سوینچ در خاک داغستان رسیدیم.



تصویر شماره ۳: شهر تبریز از نگاه سیاحان عثمانی

(Ovliya Celebi Atlasi, 2005: 143)



تصویر شماره ۴: استانبول از نگاه سیاحان عثمانی

(Ovliya Celebi Atlasi, 2005: 57)

اعلام

ا

ابازه پاشا: ۲۰۹
ابجدخان: ۵۱
ابدال لر: ۱۳۹
ابراهیم پاشا: ۱۸۸، ۲۰۷
ابراهیم خان: ۱۲۶
ابن اسحاق: ۱۲۰
ابن بطوطه: ۱
ابن حوقل: ۱۲۴
ابوالفتح خان: ۱۹۳
ابوبکر قزوینی: ۱۲
ابوبکر: ۴۵، ۱۶۶
ابوحامد اندلسی: ۷۹
ابوحنیفه نعمان بن ثابت: ۶۴
الاتلی: ۲۰۴
احمد آقا آونیکی: ۱۹
احمد آقا: ۹۴
احمد بیگ: ۲۹
احمد پاشا: ۳، ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۹، ۹۴، ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۳۲
احمد جودت: ۱۰، ۱۱
اخلاط: ۶
ادرنه: ۱۰۸
ادهمی: ۵۵،
ارجیش: ۶، ۱۸۶
اردبیل بن اردمنی: ۱۹۳
اردبیل: ۸، ۶۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۶
اردشیر بابکان: ۲۱۹
اردلان: ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۹۱
اردمنی: ۷۹
اردو: ۱۹۵
اردهان: ۹۳، ۹۴، ۱۳۲
ارزروم: ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۴۳، ۴۹، ۶۴، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۹
ارزنجان: ۱۳۹

ارس: ۲۱،۲۳، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰
ارسطو: ۲۱۲
ارسلان پاشا: ۱۹۲
ارش: ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۲۴۹
ارمنستان: ۷۹
ارومیه: ۸، ۶۰، ۸۰، ۸۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۲۷
ارونق: ۶۳
ازبک: ۱۱۸
ازبکستان: ۱۱۶
ازدمیت وان: ۱۴۴
استانبول / استانبولی: ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۸، ۷۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۶۴، ۲۰۷، ۲۴۵
اسد آباد: ۲۲۹
اسدالدین کرمانی: ۲۲۹
اسعرد: ۱۹۵
اسفج: ۶۲
اسکندر پاشا: ۱۷۳
اسکندر: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۳
اسکندربیگ منشی: ۹۹
اسکندریه: ۱۹۸
اسکودار: ۹۴
اسلام آباد: ۲۴۶
اسود بن مقداد: ۲۳۶
اشرف خان: ۱۱۶
اشنویه: ۱۷۰، ۱۷۳
اصفهان: ۸، ۶۳، ۶۷، ۸۸، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۳۷
الاطر: ۱۲۵
اعتمادالدوله: ۳۱
افراسیاب: ۳۱، ۷۱، ۱۱۲
افشار خان: ۱۱۹
افشار کندی: ۹۰، ۹۱
افشارلی: ۹۰

افکنده شاه بن فرخ زاد: ۲۲۶
افلاق: ۶، ۲۴۸
البرز: ۱۰۶
الصفصافی احمد المرسی: ۱۰
القابندلیس: ۶۳، ۷۴، ۱۸۸
القاص میرزا: ۴۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴
الکساندر غور: ۱۳۳
الکساندر: ۱۰۱
الله وردی خان: ۵۳
الم شاه خان: ۱۷۱، ۲۰۲
المستکفی بالله: ۲۲۷
المستنصربالله: ۱۹۴، ۲۳۳
الموت: ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷
الوند آقا: ۵۵، ۹۲، ۲۰۴
الوند غلام: ۲۲۳
الوند: ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۲
امام بوغابای: ۱۶۸
امام حسین (ع): ۶۱، ۶۲، ۸۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
امام حفرانه: ۶۹
امام رضا (ع): ۲۸، ۱۱۱
امامقلی خان: ۱۳۱
امته: ۲۰۴
امیر بوغای: ۸۸
امیر جربان خان: ۲۳۶
امیر زاهد خماباش: ۲۲۶
امیر غیاث الدین: ۲۳۰
امیر یوسف بیگ: ۱۲۸
امیرخان: ۹۹
امیرقیز: ۵۳
امیرگونه خان: ۹۴، ۹۶
امیه بن عمر به امیه: ۷۰
انزله: ۲۰۴
انزلی سلطان: ۱۵۴
انزلی: ۱۵۵
انطاکیه: ۸۸
انگوران: ۷۶
انوری: ۷۰
انوشیروان: ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۷۲، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۵
اوجان: ۷۶، ۷۷، ۱۸۸، ۱۹۴
اوچ کلیسا: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۱۳۹

اود: ۱۲۸
اوزدمیرزاده‌عثمان‌پاشا: ۴۷، ۵۲، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴
اوزون حسن: ۲۲، ۵۰، ۸۹، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰
اوزی: ۵
اوشار بابا / افشار بابا: ۱۰۵
اوکراین: ۶
اولامه پاشا: ۱۰۷
اولو سلطان: ۱۶۸
اولیاء الله: ۱۶۱، ۱۶۶
اولیاء چلبی: در اکثر صفحات
اون قاپی: ۲
اوودان: ۲۰۱
اوه: ۲۱۰
ایاصوفیه: ۸۱
ایدر: ۲۴۸
ایدیل: ۱۱۴
ایران: در اکثر صفحات
ایروان: ۷، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۸، ۴۸، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۸۲
ایلیجه لر (آلاجالار): ۲۰
اینجو شاه: ۲۳۴
ایوب خان: ۸۹

آ

آبازه: ۲، ۱۸، ۱۰۶
آباغای: ۱۸۰
آبخاز: ۲۰۹
آبخازی: ۱۰۶
آچیق باش: ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۲
آخرقسقه: ۱۳۵
آخسقه: ۲۳، ۹۳، ۹۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۰، ۲۱۹
آدانا: ۲۱۹، ۲۲۰
آذربایجان / آذربایجانی: ۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۷۷، ۷۹، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۲،

۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۳، ۲۴۲
آرامشاه: ۸۴
آزاق: ۱۲۱، ۱۲۵
آزغوزه: ۱۳۲
آزوق: ۵،
آق قویونلو: ۱۸۸
آقا جای: ۲۳۴
آقصقه: ۱۳۶
آل رسول: ۷۱
آل عباس: ۲۱۹
آل عثمان: ۶۳، ۹۵، ۱۰۸، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۸
آلاق بولاق: ۱۸۸
آلباق: ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۲
آلبانی: ۷
آلتی آغاچ: ۱۱۲
آناطولی: ۳، ۶، ۹۴
آنکارا: ۱۳۹
آوار: ۱۲۷

ب

باب اخضر: ۱۹۸
باباحسن میمندی: ۷۰
باباعبدی خراسانی: ۲۳۵
بابافرج: ۷۰
بادانلیجه: ۲۳۰
بادلجوانلی: ۱۳۹
بارتولد: ۱۲، ۱۳
باردوز: ۱۳۹
بارقوی: ۴۵
بارگیری: ۶
باروتخانه: ۲۱، ۲۲
باش قلعه: ۱۴۷
باغ جنان: ۲۲۹
باقی پاشا افندی: ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱
باکو: ۶، ۹، ۹۲، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
بالکان: ۹
بالکسری آناطولی: ۲۳۵
بالو خان: ۲۵۰
بان سرای: ۲۴۸
بای اولان: ۱۹۷
بای تیمور: ۲۲۰، ۲۲۲

بایبرت: ۱۹۵
بایبرس: ۴۹
بایزید خان: ۱۳۶
بایزید: ۹۵
بتلیس: ۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۶
بخت النصر: ۲۶، ۲۱۹، ۲۳۸
بردوک: ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۵
برغوثیه: ۲۳۵
بروسه لی: ۳
بزرجمهر: ۱۷۹
بصره: ۲۳۶
بطلمیوس: ۲۳۳
بغداد: ۸، ۹، ۱۸، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۹۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
بل شاهی: ۲۴۴
بلغار: ۱۱۸
بلغارستان: ۶
بلگراد: ۶، ۲۴۸
بناچون: ۷۶
بند ماهی: ۱۸۳
بندر باب/ باب الابواب: ۱۲۰
بنی اسرائیل: ۲۱۹
بنی اصفر: ۱۲۰
بنی عباس: ۱۲، ۱۶۲
بنی کنعان: ۲۱۹
بوداق غلام: ۲۲۳
بوداق‌خان: ۱۹۷
بودین: ۶، ۲۴۸
بورسه: ۴، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۴۰
بوره خان: ۱۹۶
بوزجه آدا: ۱۶۴
بوسنی / بوسنی و هرزگوین: ۳، ۶، ۱۸، ۲۰۹
بوغابای: ۱۶۸، ۱۷۳
بوغدان: ۶، ۲۴۸
بولدوق خان: ۵۲
بونکا: ۲۰۱
بهتک: ۲۰۵
بهره ماز: ۲۰۴
بهساند: ۷۶

بهستان: ۸۴، ۸۸، ۱۷۹
بی داد: ۲۲۹
بی‌بدیل: ۷۰
بیجور: ۱۷۹،
بیرام پاشا: ۹۴، ۲۳۲
بیژن بن کیومرث بن گودرز: ۷۶
بیستون: ۱۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۲، ۲۴۴

پ

پاشا افندی: ۱۵۳
پالو: ۲۳۰
پخولان خان: ۱۵۰
پرانوار بیقلی حسن پاشا: ۱۹۲
پرتو پاشا: ۱۰۸
پرویز آباد: ۲۲۸
پرویز جم: ۲۱۷
پرویز: ۶۵، ۲۰۴
پلونا: ۱۰۰
پنجاهی: ۲۲۳
پولادزاده مصطفی پاشا: ۹۴
پیر درکوه: ۱۱۰
پیر مریزات سلطان: ۱۱۰
پیرباش آقا: ۵۵
پیربوداق خان: ۵۳، ۱۹۵، ۲۰۲
پیره دوس سلطان: ۱۵۴، ۱۵۸
پیره دوس: ۱۵۴
پیری پاشا: ۱۰۷، ۱۰۸
پیریار سلطان: ۲۰۳، ۲۲۷
پیله ور خان: ۲۱۶
پیله ور: ۲۱۶، ۲۳۰
پیمانه: ۱۹۷
پینیانش: ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۴

ت

تابنده: ۲۰۴
تاج الدین علیشاه: ۱۸۰
تاج الدین منشی: ۲۴
تاکستان: ۱۸۹
تامار: ۱۳۵
تاورنیه: ۳۰
تبرسران: ۱۲۶
تبریز: ۷، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸،

۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۸،
۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۰،
۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶،
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲،
۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۳۷،
۲۴۲
ترجان: ۴۹
ترکستان ایران: ۱۶۱
ترکستان: ۱۷۵
ترکیه: ۵، ۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۲۴
ترمد: ۱۹۷
تسوی / تسوج: ۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹،
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۵
تفلیس: ۴۸، ۶۷، ۱۰۶، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹،
۱۷۲
تقی خان: ۲۰، ۲۱، ۵۱، ۱۱۰
تقی علی خان: ۱۱۶
تل فراق: ۹۱
تمدیح خان: ۵۳
تمرس خان اوغلی: ۹۳
تنزیله: ۲۰۴
توپراق حصار غازان: ۱۵۶
توپراق قلعه: ۱۶۱، ۱۷۷، ۲۲۷
توپقاپی: ۲، ۱۰، ۱۱
توت الوسی: ۹۰
توخماق خان: ۹۳
توران: ۶۴، ۸۳، ۱۲۰، ۲۴۰
توقات: ۲۲۰
توقماق خان: ۹۳، ۹۶
تولنکی بای: ۱۹۷
تومانیس: ۴۸
تیل چایی: ۱۰۶
تیمور گورکانی: ۳۰، ۳۸، ۵۷،
۹۲، ۱۳۶، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۶،
۲۱۸، ۲۴۶
تیمورخان: ۱۹۱، ۲۳۴

ث

ثمود: ۲۰۰
ثمه خانم: ۲۲۳

ج

جان آپای خان: ۲۰۲
جان بولاد: ۱۹۷
جان جهان: ۱۹۷

جان قولی‌خان شیرازی: ۲۰۳
جاندلان: ۲۰۴
جاندماه خانم: ۲۲۶
جایی: ۵۵
جبال: ۲۰۶
جبنه: ۱۵۵
جدارلی: ۱۹۷
جرجیس نبی: ۱۶۸
جزیره حرسک: ۱۶۵
جزیره کبوتر: ۱۶۵
جزیره: ۶، ۱۹۵
جعفر انصاری: ۲۰۹
جعفرپاشا: ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۶، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۱۶۳، ۱۷۷
جکه جان: ۱۹۷
جلالی: ۶
جم علی افندی: ۱۳۳
جم: ۲۱۷
جمشید بن شداد: ۲۰۱
جمهوری آذربایجان: ۳۷
جنابادی: ۹۹
جناروت همدانی: ۲۰۳
جنوا: ۲۰
جوادی: ۱۰
جوان آرا: ۴۵
جولان دوروق: ۶۲، ۷۴، ۱۸۸
جهانشاه: ۵۶، ۵۷، ۱۸۲

چ

چاراپار: ۲۰۴
چارغ سلطان استاجلو: ۱۲۱
چاره ساز: ۲۲۳
چاغله غورنه: ۲۲
چاکری: ۵۵
چالدران: ۱۲۹، ۱۸۹
چرض: ۱۱۹
چرکسستان: ۱۲۲، ۱۲۳
چرنداب: ۶۹
چغال اوغلی سنان پاشا: ۱۸، ۳۳، ۴۷، ۵۳، ۷۸، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۳
چنگیز: ۵۷، ۱۵۶
چورس: ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۱۷۹
چوروم: ۱۳۹

چوگان: ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۳۵
چولان خان: ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸
چهل مقام: ۱۲۶
چیغالی سلطان: ۱۷۴
چیک احمد: ۲۳۰
چیگ‌یین آغاسی: ۳۱
چیلدیر: ۹۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶
چین: ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۵

ح

حاتم طلایی: ۲۳۶
حاجی بکتاش: ۳۴،
حاجی حرامی: ۸۵، ۱۸۳
حاجی قربان: ۱۵۸
حافظ ابرو: ۳۸
حافظ احمدپاشا: ۲۰۸، ۲۰۹
حانیه: ۱۲۵
حبشه: ۷
حجاج: ۱۶۹
حرزبیل: ۱۹۳
حرسک: ۱۶۵
حرم: ۱۹۷
حریر سلطانی: ۱۵۵
حریر: ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۳
حسام افندی: ۱۳۳
حسام آقا: ۵۵
حسام زاده: ۲۷
حسان بن ثابت: ۳۴
حسرخان: ۱۰۹
حسن آغا آلاجه آتلی: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۵
حسن بن زیدالباقر: ۲۲۷
حسن بیگ: ۹۲
حسن پاشا اباضه: ۶
حسن پاشا: ۸۹
حسن قلعه: ۹۴، ۱۳۹
حسن کیف: ۱۹۵
حسن مسمندی: ۱۹۷
حسن میمندی: ۵۱
حسنی پاشا: ۱۳۱
حسین پاشا: ۲۰۹
حسین تفتازانی: ۴۱
حسین خان: ۱۹۴
حسین نخجوانی: ۹
حسینه: ۱۵۱

حصار طلایی غازان: ۱۶۱
حضرت حمزه: ۷۰، ۱۰۳
حضرت خضر: ۲۳۸
حضرت دانیال: ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶
حضرت داود: ۱۳۵
حضرت سلیمان: ۱۲۷
حضرت علی (ع): ۵۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۱۷۴، ۲۴۱
حضرت عیسی: ۲۶، ۴۱، ۲۳۸
حضرت محمد / پیامبر / رسول الله / حضرت رسول: ۴، ۳۶، ۴۳، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۸۴، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۸
حضرت موت سلطان: ۲۲۷
حضرت نوح: ۲۱۹، ۲۳۸
حضرت یحیی: ۲۱۹، ۲۳۸
حکاری: ۱۵۰
حلب: ۵۴، ۱۰۲، ۱۳۶، ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۴۱
حلوان: ۲۱۸، ۲۱۹
حمایاس: ۲۲۱
حمدالله مستوفی: ۱۲، ۳۴، ۵۴، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۷، ۸۲، ۱۸۰
حمزه سلطان: ۱۹۵، ۲۰۲
حمی جان سلطان بیات: ۱۹۵
حناصون: ۱۴۸
حیدر شاه اردبیلی: ۴۷
حیدر قولی: ۲۲۳
حیدر میرزا: ۹۸
حیدرشاه: ۸۷، ۱۱۴
حیدرقان: ۲۳۹

خ

خادم جعفر پاشا: ۳۳، ۱۶۱
خاران: ۲۸
خالد بن ولید: ۲۳۶
خامیث بن یافث بن نوح: ۲۲۶
خان دنبلی: ۸، ۱۶۹، ۱۷۰
خاندانبیل: ۷۷
خانمرود: ۶۳
ختن: ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۲۲۳
خدابنده: ۵۲، ۱۱۱، ۲۰۴، ۲۰۶
خداداد: ۱۹۷
خداوردی خان: ۲۰۲

خراسان: ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۲۳، ۲۳۵
خرمقای: ۲۰۴
خرمن شاهی: ۱۵۶
خرّمه: ۱۹۷
خزر شاه: ۱۲۳
خسرو پاشا: ۷۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۶
خسرو پرویز: ۲۱۷، ۲۲۸
خطای: ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۵
خلخال: ۷۷
خلخالی: ۶۵
خلف الدین: ۱۸۸
خلف خان: ۲۱۱
خلیل بن حسان: ۲۰۹
خلیل پاشا: ۹۴، ۲۰۹، ۲۳۱
خمیس اوغلی: ۱۹۵
خناسه: ۱۹۷
خناوین: ۱۴۸
خواجه احمد یسوی: ۲، ۶۴، ۱۰۵
خواجه باغی: ۹۷
خواجه حسام: ۲۲۲
خواجه خان لاهیجانی: ۹۲
خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی: ۷۲
خواجه شاه: ۵۲
خواجه صارمی خان: ۱۱۷
خواجه صلاح الدین: ۱۱۱
خواجه محمد کجیجانی: ۷۰
خواجه نقدی مقریزی: ۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۰
خواجه نقی ترمذی: ۲۰۳
خوپاش: ۱۴۸، ۱۴۹
خودرای خان: ۱۲۹
خوشاب: ۱۴۴
خوی حسن میمندی: ۲۰۳
خوی: ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۵

د

دادیان: ۱۳۴، ۱۳۵
دارا شاه: ۱۱۳، ۲۰۱
داریال: ۱۲۰،
دارینه: ۲۰۱،
داغستان: ۶، ۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۸۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
دال محمد افندی: ۱۲۵
داودان سلطان: ۱۶۸
داودان: ۱۴۹، ۱۵۰
داودخان: ۱۲۹، ۱۳۰
دده شریمی: ۵۵
دده قوقورت: ۱۲۶
دده نعمت: ۲۸
دربند: ۶، ۹، ۴۸، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۴۸، ۲۴۹
درتنگ: ۹، ۱۸، ۲۳۷، ۲۴۵
درجروت: ۷۶،
درخشان: ۱۹۷
درگزین: ۸، ۱۱، ۷۹، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۲
درنه: ۹، ۱۸، ۲۴۶
درویش محمد ظلی: ۲
دره قوپاخ: ۱۵۲
دریاچه ارچک: ۱۴۴
دریاچه ارومیه: ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵
دریاچه وان: ۱۶۵
دریای خزر: ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۲۴۹، ۲۵۰
دریای دنبلی: ۱۶۵
دریای روم: ۲۳۵
دریای سیاه: ۵، ۹، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۰
دریای گیلان: ۲۸
دریای مدیترانه: ۱۲۶
دست پول: ۲۱۷
دفتردار پاشا: ۱۵۲
دل ماست: ۱۷۹
دلی دلاور پاشا: ۱۷
دلی دوروملی بیگ: ۲۰۹
دماوند: ۹، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
دمساز: ۲۲۳
دمشق: ۲۲۸، ۲۳۴
دمیرجی حسن: ۹۷
دمیرقاپو: ۱۲۱، ۱۲۲

دناور: ۲۱۶
دنبلی: ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۱
دودقات: ۱۸۹، ۱۹۰
دوشت: ۶۲
دوشوان: ۱۴۷
دوشی قایا: ۲۲
دوماتیز: ۲۳۵
دومدوم: ۱۶۹، ۲۰۱
دهک: ۲۲۱
دیاربکر: ۶، ۱۸، ۱۳۶، ۱۶۰، ۲۰۹، ۲۴۵
دیاله: ۲۲۹
دیده: ۶۳
دیدهرود: ۸۴
دیری بابا: ۱۱۰
دیلم: ۱۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۷
دینور: ۸
دیوان حافظ: ۱۸۸
دیوعلی: ۱۰۹

ذ

ذوالفقارخان: ۳۱، ۲۳۱
ذوالقدریه: ۱۸۹
ذوالقرنین: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹

ر

رازی: ۵۵
رامش: ۴۵
رباط شهر: ۱۹۶
رخ خان: ۲۵
رستم پاشا: ۳۳، ۲۱۵، ۲۲۹
رستم خان: ۵۲، ۵۳
رسول جعفریان: ۱۰
رسول عربخانی: ۲، ۳، ۹، ۱۳
رضاءالدین: ۳۵
رضابای: ۵۵
رضوان آغا: ۱۳۳
رکال: ۱۱۲
روان قلی خان: ۹۳
رود اریز: ۱۸۲
رود آقسو: ۱۰۲، ۱۰۵
رود دیاله: ۲۱۸
رود زنگی / زنگی چای: ۲۸، ۳۸، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷
رود ژان: ۳۹
رود سپلامه: ۱۶۵
رود فاشه: ۱۲۰، ۱۲۱

رود قات: ۶۳، ۷۴
رود قندی: ۱۹۲
رود قوبان: ۱۰۶
رود کور: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲
رود گیلان: ۱۰۴
رود مرند: ۳۹
روس: ۱۲۰
روستای امام رضا: ۱۷۷، ۱۷۸
روستای جعفر پاشا: ۱۸۳
روستای شاهسون: ۱۷۸، ۱۷۹
روستای گلستان: ۳۷
روستای یزدان: ۱۷۹
روسیه: ۳، ۱۱۸
روم ایلی: ۹۴
روم: ۵۰، ۶۵، ۹۸، ۲۰۲
رومانی: ۲۴۸
روملی: ۵، ۶، ۷، ۱۸
رومیه کبری: ۱۶۱

ز

زاب علی: ۱۴۷
زاخور: ۱۲۸
زارشد: ۱۳۹
زال پاشا: ۳۳
زبیده خاتون: ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۲۳۳، ۲۳۴
زبیده: ۵۳، ۲۲۳
زغره عسقلان: ۲۱۹
زکریا قزوینی: ۱۶۶
زکم: ۱۳۰
زلیزن: ۲۳۶
زنبقه: ۱۹۷
زنوز: ۴۰
زوالیز: ۶۵
زوخوریه: ۱۲۸
زین علی: ۷۱
زینب: ۵۲
زینل بیگ: ۲۰۹

س

ساره سوری: ۱۹۵
ساره: ۱۹۵
ساری احمد پاشا: ۹۷
ساری علی آغا: ۸، ۱۴۴
ساکیز: ۲۴۱
ساوه خان: ۲۲۱
ساوه: ۹، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰

سبلان: ۱۲، ۷۹، ۸۰، ۱۹۲، ۱۹۳
سجاه پاشا: ۱۹۲
سدرک: ۲۸، ۲۹، ۳۰
سر آه: ۱۹۲
سراب: ۱۴۵
سراچون: ۷۶
سراد: ۱۹۲
سراو: ۱۸۱، ۱۹۲
سراه بان: ۱۹۷
سراه: ۱۹۲
سرای آقا: ۲۲۲
سرای: ۱۱۳
سرجم خانی: ۱۸۸
سرجم: ۲۳۳
سرخ بید: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۴
سرخاب: ۵۳، ۶۹، ۷۱، ۷۴
سرخله: ۲۴۴
سرداب: ۵۳
سردرود: ۶۲، ۶۳، ۷۴
سرده: ۷۱
سرند غلام: ۲۲۳
سروقد: ۱۹۷
سریراللان: ۱۲۷
سعدوقاص: ۱۹۸
سعید آباد: ۶۲، ۷۰، ۱۸۷
سکون: ۲۷
سلطام مراد سوم: ۲۰۷
سلطان ابراهیم: ۵، ۱۴۵
سلطان احمد اول: ۲
سلطان افشار: ۱۵۳، ۱۵۴
سلطان حسن: ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹
سلطان حسین بایقرا: ۳۵، ۳۸، ۵۹، ۸۹، ۲۱۲
سلطان دوزع: ۲۳۹
سلطان سلیم: ۱۲۹، ۱۳۶
سلطان سلیمان: ۱۸، ۲۷، ۳۰، ۴۷، ۷۷، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۷۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۴۶
سلطان شکرخوان: ۷۰
سلطان عثمان دوم: ۱۹۶
سلطان محمد چهارم: ۶، ۱۸
سلطان محمد خان: ۳۸، ۷۱

سلطان محمد خدابنده: ۴۶، ۶۲، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۶۸
سلطان محمد سوم: ۳۰، ۹۸
سلطان محمد فاتح: ۲، ۴۹، ۱۶۳
سلطان مراد: ۱۸، ۸۹، ۹۴، ۱۰۰، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۱۱
سلطان مرادخان چهارم: ۳، ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۵
سلطان مرادخان سوم: ۴۷، ۷۲، ۷۸، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۱۹، ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵
سلطان مصطفی: ۱۳۱
سلطانجیق: ۱۰۰
سلطانیه: ۱۸۸، ۱۸۹
سلماس: ۸۷، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۱
سلمان کوفی: ۲۴۱
سلیمان پاشا: ۱۶۱
سلیمان خان عثمانی: ۲۱۸
سلیمان خان: ۶۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۳۴
سنبله: ۱۹۷
سنّته: ۱۹۷
سنجار: ۶
سنجاق هرسک: ۱۴۴
سنجاق: ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۹۹
سنندج: ۱۱
سنه: ۲۳۱
سوجه جان: ۱۸۳
سودان: ۳، ۷
سودایه: ۲۰۴
سوران: ۱۳۳
سوراوا: ۱۴۷
سونجه: ۱۸۲
سوندل: ۱۹۷
سوندوک خان: ۱۷۴
سه او: ۱۹۲
سهراب: ۴۵
سهرابه: ۲۴۴

سهلان: ۴۲
سهند، ۱۱، ۱۲، ۷۵، ۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱
سیادهن: ۱۸۹
سید ممی جان: ۷۰
سید واحدی: ۵۵
سیدلر: ۱۹۸
سیف الدین: ۹۱، ۲۰۴
سیف قلی خان: ۶۵، ۷۷
سیفعلی خان: ۲۰، ۲۱
سیفی قلی خان: ۹۱
سیلان: ۱۹۵
سیلیستره: ۵
سیمون: ۱۳۵
سیواس: ۱۳۶، ۱۶۴

ش

شابوران: ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۴۹
شاخ بوداق: ۲۰۳
شادباد خانم: ۲۰۴
شادی: ۱۹۷
شاردن: ۱
شام اقی: ۱۰۷
شام غازان: ۴۲، ۴۷، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۱۸۳
شام: ۳، ۵، ۱۸، ۳۸، ۴۷، ۱۰۷، ۱۶۴، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۳۴
شاو: ۲، ۳، ۵، ۱۲
شاه اسماعیل: ۳۱، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۸۰، ۸۸، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۴۴
شاه بند: ۷۸، ۱۹۱، ۲۲۲
شاه بنده خان: ۵۳، ۲۰۴
شاه جهان: ۵۱، ۵۳، ۱۷۳
شاه صفی: ۷، ۱۳، ۳۵، ۶۰، ۷۴، ۸۸، ۱۰۹، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۱۱
شاه طهماسب صفوی: ۷۷، ۹۷، ۹۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۳۲
شاه طهمورث: ۶۲
شاه عباس اول: ۴۸، ۵۰، ۸۱، ۸۴، ۱۷۰، ۱۹۳، ۲۰۷
شاه عباس دوم: ۷، ۸، ۱۳، ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۵

شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر: ۹۹
شاه گدیگی: ۱۸
شاه لوندقای: ۲۰۴
شاه منصور بعروری: ۲۲۹
شاه میخائیل: ۱۲۶
شاهبان: ۲۰۴
شاهرخ بن امیر تیمورخان: ۲۲، ۴۱
شاهرخ خان ذوالقدر: ۱۸۹
شاهرخ قای: ۲۴۱
شاهرخ: ۲۰۲
شاهزاده سلیم: ۱۳۵
شاهوردی خان: ۲۰۷، ۲۰۸
شبتری: ۱۸۳
شبین قره حصار: ۱۳۹
شجاع الدین کرمانی: ۱۴۸
شرابخانه: ۹۱
شروان: ۸، ۴۸، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۸۳، ۲۴۸
شروی: ۱۹۵
شط العرب: ۲۱۸
شکی: ۱۰۰، ۱۰۳
شلغه: ۲۰۴
شماخی: ۴۸، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۳، ۲۴۹،
شمخی: ۱۰۷
شمر: ۶۱
شمس الدین خویی: ۱۴۷
شمس الدین سبحانی: ۷۰
شمس تبریزی: ۵۲، ۸۸
شمس خان: ۱۷۳
شمسی: ۲۰۴
شورگل: ۹۱، ۹۳
شوشاد: ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۴۹
شوشیک: ۷، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲
شه لوند: ۶۵
شهاب بن ذالنون المصری: ۲۰۹
شهباز آقا: ۱۹۷

شهر ری: ۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
شهراب افندی: ۱۹۷
شهراللصوص: ۲۴۲
شهرزور: ۱۸، ۷۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۱
شهناز: ۱۹۷، ۲۲۳
شیخ ابراهیم شروانی: ۱۱۱
شیخ ابراهیم کوانان: ۶۹
شیخ ابراهیم: ۸۳، ۸۴
شیخ امیر سلطان: ۱۲۸
شیخ بدرالدین کرمانی: ۷۰
شیخ ترمذی: ۱۷۰
شیخ تقی: ۷۰
شیخ حسن بلغاری: ۷۰
شیخ حیدر: ۸۳
شیخ دهک: ۲۲۱
شیخ ساغوسی: ۷۰
شیخ سرخی بیدی: ۲۰۳
شیخ سلامی: ۷۰
شیخ سوسماری: ۴۱
شیخ سیدجان ممی: ۷۰
شیخ شجاالدین قزوینی: ۲۲۹
شیخ شجاع وکالین: ۷۰
شیخ شریمی: ۲۵۰
شیخ صفی: ۵۱، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۳۶، ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۵۰
شیخ عرب جباری: ۱۷۰
شیخ مالین تبریزی: ۷۰
شیخ مرضا: ۱۱۰
شیخ نصرالله آق شمس الدین اوغلی: ۷۱
شیخ نورالدین بیمارستانی: ۷۰
شیخ واحد: ۱۹۳
شیخعلی خان: ۲۱۰
شیر علی: ۲۴۱

ص

صادق خان: ۴۵
صاری علی آغا: ۱۵۲
صالح افندی: ۱۶۸
صباحی پاشا: ۲۱۰
صربستان: ۶

صفوی / صفویه: ۷، ۱۰، ۳۰، ۳۱، ۷۹، ۹۹، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۵
صفی خان: ۱۷۱
صفی قلی خان: ۲۵۰
صنقورقای: ۲۰۴
صوباشی: ۱۳۱
صوفیان: ۸۶
صولاق پاشا: ۹۴
صومای برادوست: ۱۴۹
صیامی: ۲۰۴

ط

طاق گرای: ۲۴۴، ۲۴۵
طالش: ۱۳۹
طبرستان: ۲۱۹
طبلرخان: ۲۳۰
طحان: ۱۰۶
طرابلس: ۴۷
طرابوزان: ۴، ۱۳۵
طرسوس: ۲۱۹
طقوز اولام: ۲۱۸
طورناچایری: ۷۶، ۱۹۰
طوقماق خان: ۱۱۹، ۱۶۷، ۱۶۸
طهمورث خان گرجی: ۱۲۴، ۱۲۸
طهمورث خان: ۱۸

ظ

ظالم احمد: ۱۸
ظهیرالدین فاریابی: ۷۰

ع

عاد: ۲۰۰
عادلجواز: ۶
عارف بالله: ۲۸
عاشورا: ۲۱۴، ۲۱۵
عالم شاه بیگم: ۵۳
عبدالقادر گیلانی: ۲۴۶
عتیق سنه: ۲۳۰
عثمان بن عفان: ۴۵
عثمان پاشا: ۱۲۱، ۱۳۰
عثمانی: در اکثر صفحات
عجز آقا: ۲۲۳
عراق عجم: ۷۹، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹

عراق: ۳، ۶، ۱۱۶، ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰
عربستان: ۵۰
عشوه باز: ۲۲۳
عقره: ۱۹۵، ۲۴۳
عقیل: ۵۲
علامه تفتازانی: ۴۱
علمدن: ۱۸۹
علی اسن پاشا: ۲۰۲
علی الدین مرقدی: ۴۱
علی آغا: ۱۵۷، ۱۸۷
علی باقی: ۱۴۷
علی بشنو: ۲۲۳
علی بک عقره لی: ۱۹۹
علی بیگ: ۲۳۰
علی پاشا: ۱۵۲
علی ترمذی: ۲۲۹
علی خان روشن: ۱۶۳
علی خان: ۱۷۰، ۲۲۰
علی خاندی: ۴۱
علی سلطان ارشی: ۹۹
علی فقی پاشا: ۲۰۷، ۲۰۹
علی قوچ دده: ۱۱۰
علی یار: ۶۵، ۱۷۴، ۱۹۷
علیشاه: ۵۶
عمادالدین بیک شروانی: ۹۹
عمادالدین شاه: ۲۲۱
عمادالدین شیرازی: ۲۱۹
عمادیه: ۱۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۴۳
عمار: ۱۹۸
عمر بن خطاب: ۴۲، ۴۵، ۸۰، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۳۶
عمر پاشا: ۴
عین تاب: ۱۳۶
عین علی: ۷۱، ۸۵

غ

غازان: ۱۲۵
غازی قیران: ۱۵۲، ۱۵
غزوه احد: ۲۱۴
غلام شاد: ۱۹۷
غیاث الدین شاه: ۲۲۲
غیاث الدین کیانی: ۱۷۲
غیاث الدین: ۲۲۶، ۲۳۲

ف

فارس: ۲۰۳

فاروق کیخسروی: ۹
فجارخان: ۲۴۴
فدنه: ۱۹۷
فراج غلام: ۲۲۳
فرج خان: ۱۰۹
فرخ بیگ پاشا: ۱۵۲
فرخ شاه بن تیمورخان: ۸۹
فرضی کشانی صبایی: ۲۲۳
فرقان: ۱۱
فرهاد: ۶۰، ۲۰۰، ۲۰۱
فرهادپاشا: ۳۳، ۳۸، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۷، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۴۹، ۲۵۰
فضلی پاشا: ۱۵۲
فضولی بغدادی: ۲۱۳
فغفور: ۱۱۸، ۱۲۵
فلسطین: ۲۱۹
فلکی شروانی: ۷۰
فون هامر پورگشتال: ۱، ۲، ۵
فیروزخان: ۵۳،
فین کاشان: ۲۳۴

ق

قارص: ۲۳، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۳۹، ۲۰۹
قارمین: ۲۱۸
قارنی یاریق: ۱۴۸، ۱۸۲
قاسم خان ایلچی: ۲۰، ۲۲
قاشان: ۲۳۴، ۲۳۷
قاغیزمان: ۹۴، ۱۳۹
قاف: ۱۰۶
قالماق: ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۲۴
قایا سلطان: ۲۷
قباد پاشا: ۱۱۴
قبچاق: ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۳۲
قبرس: ۲۷، ۲۳۴
قراباغ: ۸، ۳۸، ۱۰۲
قرافه کبری: ۲۲۶
قراق: ۱۰۲
قرامان: ۱۰۷
قرامصطفی: ۱۸
قرانه عرب: ۲۳۶
قربان بای: ۴۵، ۵۵
قرجفا: ۱۹۷
قرشی: ۲۳، ۲۴

قره باغلار کوچک: ۳۸
قره باغلار: ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۸، ۱۷۹
قره بوداق: ۲۴۸
قره جان: ۲۰۴
قره حصار وان: ۱۴۴
قره خان: ۲۰۴
قره سنان پاشا: ۱۰۰
قره سو: ۱۸۲
قره طیبی: ۱۳۹
قره قان / خرقان: ۱۸۹، ۱۹۷
قره قول‌خان: ۲۰۴
قره یبره: ۲۰۴
قره یوسف قراقویونلو: ۱۳۶
قزاق خان: ۱۰۹
قزان: ۱۰۲
قزبین: ۲۱۸
قزل الما: ۲۲۱
قزل اوغلان: ۱۹۹
قزل سوگودلی: ۱۹۹
قزمون: ۲۱۸
قزمین: ۲۱۸
قزوین: ۹، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۲
قزوینی: ۷۹
قشار اوغلی: ۲۰۳
قشه: ۱۲۹
قصر اللصوص: ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳
قصرشیرین: ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۱۷، ۲۱۸
قطور: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۰
قفاج / قاغاج: ۹۰
قفقاز شمالی: ۶، ۹، ۲۴۸
قفقاز: ۳، ۱۰، ۳۵
قلعه احمد: ۲۳۱
قلعه آباقای: ۱۴۴
قلعه آونیک: ۲۱
قلعه خنس: ۱۹
قلعه دزدان: ۲۲۸
قلعه سران: ۳۷
قلعه سوس مروان: ۳۷
قلعه قرشی: ۲۲
قلعه قطور: ۱۸

قلعه کریم: ۱۳۰
قلعه گالاتا: ۷۱
قلعه ماکو: ۷، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰
قلندر: ۲۰۴
قلی سوینچ: ۲۵۰
قلی: ۲۰۴
قم: ۹، ۱۱، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴
قمامه: ۱۹۱
قمله: ۷۲، ۱۸۱
قوتلی: ۲۰۴
قوچ آغابابا: ۱۷۱
قوچ آقا سلطان: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
قوچقا سلطان: ۱۶۳
قورخمازخان: ۲۰۸
قوزلی: ۱۱۱
قوشلونجه: ۹۹
قوللرآغاسی: ۳۱
قولی خان: ۲۲۲
قولی سنجه: ۲۲۳
قومله: ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۴
قوموق: ۱۲۰
قیزچیغه آقا: ۲۱۲
قیزیل اوزن: ۷۶
قیطاسی بیک: ۱۰۰

ک

کاخت: ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۲۴۹
کارتیل: ۱۰۶، ۱۳۴
کاردول: ۷۶
کارنی: ۱۹۵
کاشان: ۹، ۸۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴
کاشانی: ۲۲۳
کاشغر: ۲۲۳
کاکونج: ۴۵
کتابخانه بشیرآغا: ۱۰
کتابخانه پرتوپاشا: ۱۰
کتابخانه توپقاپی: ۱۰
کتابخانه حمیدیه: ۱۰
کتابخانه خالص افندی: ۱۰
کتابخانه سلیمانیه: ۱۰
کتابخانه ملت: ۱۰
کتابخانه ییلدیز: ۱۰
کتغاچ پاشا: ۱۷
کج آباد: ۱۸۱

کجاباد: ۶۳، ۷۴
کجیجان: ۷۰
کرای خان: ۲۴۴
کربلا: ۶۱، ۲۴۱
کرت: ۵
کرتبای سلطان: ۱۹۵
کردستان: ۱۱۶، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۳۲
کرکنه: ۳۹
کرکوک: ۱۹۰
کرمان: ۲۳۲
کرمانشاه: ۱۱، ۲۱۰، ۲۴۴
کره مش: ۸۶
کریمه: ۶، ۷، ۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۳۲، ۲۴۸
کسان: ۱۹۵
کسیک گنبد: ۳۷
کفه: ۱۰۸
کلبعلی: ۵۵
کلبعلی‌خان: ۴۳، ۶۴
کله‌جه: ۲۰۴
کلیسای ونک: ۱۴۴
کمال پاشازاده: ۳۵
کنداسفاج: ۱۸۷
کندرود: ۶۲
کندره: ۹۹
کندی‌بال: ۲۰۴
کندیده: ۱۹۷
کندیرلی: ۱۹۷
کنسه: ۲۰۴
کنگاور: ۸، ۱۹۸، ۲۰۶
کنگور: ۱۹۸
کوپروکوی: ۲۱، ۲۴۴
کوتاهیه: ۲
کوتاییس: ۱۳۵
کوره: ۱۲۶
کوکملی: ۱۲۵
کوه بات: ۲۱۷
کهروان / کهران: ۷۷، ۸۱، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۳۰
کهریز (کهرین): ۴۱
کیجه بای: ۲۰۴
کیطاوس: ۱۳۵
کیومرث: ۹۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۰

گ

گجرات: ۸۵
گجیلاب: ۶۹
گرجستان: ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
گزل حصار: ۲۱
گل گیت: ۲۰۴
گلبن خانم: ۲۰۴
گلپایگان: ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
گلچهره: ۲۰۴
گلچین: ۲۰۴
گنبد طهورث: ۱۸
گنج اورلو: ۱۹۷
گنجعلی حقا: ۲۲۳،
گنجعلی خان: ۱۴۳، ۱۷۷، ۲۰۳
گنجه: ۴۸، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۳۳
گوزل علی پاشا: ۳۳
گوگسو: ۱۰۶، ۱۰۷
گیلارجی: ۲۰
گیلان چای: ۱۰۲، ۱۰۴
گیلان غرب: ۲۴۶
گیلان: ۶، ۹، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۵۰

ل

لاغوش اوغلی احمدبیگ: ۱۰۱
لاکدرح: ۱۸۸
لاکدیزج: ۶۳، ۷۴
لالا قره مصطفی پاشا: ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۴۵، ۲۴۵
لرستان: ۲۱۰
لندن: ۱۰
لور / لوری: ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۳۳
لوند: ۱۰۰
لوندخان: ۱۰۱
لهستان: ۶
لیلی: ۲۰۱

م

ماردین: ۶، ۱۰۲
مازندرانی: ۱۹، ۱۸، ۲۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۴۶
ماسوله: ۱۹۲
ماغوت: ۲۳۴
ماکو: ۱۴۵، ۱۶۰

مالت: ۵
مامون: ۴۵، ۲۲۹، ۲۳۲
ماهان: ۱۰۴
ماهیه: ۲۲۳
متوکل: ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۹
مجارستان: ۶، ۱۲۹
مجنون: ۲۰۱
محمد بیگ: ۱۷، ۲۰
محمد پاشا: ۵، ۱۹، ۳۲، ۴۴، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۳۰
محمد دره: ۱۴۶
محمدپاشا افندی: ۱۱۶
محمدپاشا دفترزاده: ۸، ۴۳
محمدحسین سلطان: ۹۹
محمدخان سوم: ۳۱
محمدشاه بیگ: ۱۸۹
محمدظلی بن درویش: ۱۱
محمود آباد: ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۹
محمود شمخال: ۲۴۸
محمود غازان خان: ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۱
مدینه: ۷، ۱۹۸
مراد بیگ: ۱۸۸
مراد پاشا: ۱۴۳
مرادخان: ۲۷، ۱۴۷
مراغه: ۱۱، ۱۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵
مرتضی پاشا بیگلربیگی: ۵، ۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۵۷
مرتضی پاشا: ۹۴، ۹۵، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۱۸
مرجنه خانم: ۲۰۴
مرحبا خانم: ۲۰۴
مردان آقاخان: ۵۵
مردان علی: ۴۵
مرعش: ۱۰۲، ۱۳۶
مرند: ۴۰، ۴۱، ۴۸، ۸۷، ۱۷۹، ۱۸۱
مروان بن محمد الحمار: ۱۹۰
مزیدخان: ۴۵، ۸۶، ۱۸۲، ۱۸۳
مژنکرد: ۱۳۹
مسجد ایاصوفیه: ۳
مسجد سلطان اوحدالدین: ۲۴
مسکر: ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹

مسکو: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۲۴۹، ۲۵۰
مصر: ۳، ۴۹، ۵۰
مصطفی بیگ: ۲۰
مصطفی پاشا سلحدار: ۹۴
مصطفی پاشا گرجی: ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۳۱
مصطفی پاشا: ۱۹۲
مصطفی خان عثمانی: ۲۰۸
مصطفی دهقان: ۱۰
مصیرکند: ۲۴، ۲۵
معدن معانی: ۷۰
مغازبرد: ۱۳۹
مغان: ۱۰۲، ۱۱۲
مفتی اسرار سبحانی: ۷۰
مقتدر بالله: ۲۲۱
مقدسی: ۲۰۱، ۲۳۳
مقصود بن اوزون حسن: ۵۰
مکس: ۱۹۵
مکلنه خان: ۱۲۹
مکه: ۷، ۸۱
ملا برزنجی: ۲۰۳
ملا دهاقانی: ۱۷۰
ملا قطب الدین: ۳۷،
ملا ناصر شروانی: ۱۷۰
ملاخرامی: ۲۰۳
ملازگرد: ۱۷، ۱۸، ۲۰
ملطیه: ۶، ۱۳۶
ملک روح: ۲۰۴
مللی: ۹۰
منجیل: ۱۹۳
منشی آقا: ۱۹۷
منشی قمی: ۹۹
منکوچرود / مینگه چویر: ۹۹
منگرلی: ۱۳۴
منوچهر: ۱۹۱، ۲۳۳، ۲۳۴
منیژه صدری: ۱۰
موسی پاشا سلحدار: ۹۴
موصل: ۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۱
موصله: ۱۲، ۱۹۳، ۱۹۴
مه پاره: ۲۲۳
مه‌چین: ۲۰۴
مهرانرود: ۶۲، ۱۸۷
مهربان: ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۲

مهریه: ۲۰۴
مهمان قولی: ۲۰۳
میافارقین: ۶
میخاییل شاه: ۱۱۹
میر عزیزبیگ چلاق: ۱۴۹، ۱۵۰
میرحیدر: ۵۲، ۲۴۹
میرزا بای: ۵۵
میرزا جلی: ۲۲۳
میرزا خان: ۳۵، ۴۵، ۱۱۴، ۱۷۴، ۱۷۵
میرزا عماد: ۸۴
میرزا شاه فیروز: ۶۵
میرزا علی: ۱۰۱
میرزا عماد: ۸۴
میرکلام: ۱۹۷
میکائیل: ۳۶
میمندی خان افشار: ۷۷

ن

ناصرالدین بن ایوب شیخانی: ۲۰۹
ناوان: ۲۳۵
نجیب عاصم: ۱۰، ۱۱
نخجوان: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۸، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۵
نخشوان: ۳۱
نشنانجی پاشا: ۹۴
نقش جهان: ۳۱
نوح: ۲۰۰
نورالدین قمیجی: ۱۰
نووه: ۱۴۴
نهاوند: ۶۷، ۷۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۴۴
نهراوند: ۱۹۵
نهروان: ۱۸۹
نیاز آباد: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۷، ۲۴۹
نیکسار: ۱۳۹
نیل: ۷

و

وارنا: ۵
واعظ: ۲۲۲
واعظی خطایی: ۲۲۳
وان: ۵، ۶، ۸، ۱۸، ۲۳،۳۸، ۴۸، ۸۱، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۴،

۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۰
وای قلی: ۱۹۷
وای وای: ۱۹۷
ورقه خانم: ۱۸۲
وشله: ۸۷
ولی آغا گیلارجی نیکسارلی: ۲۲
ولیان: ۶۹، ۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲
ونیز: ۲۰، ۱۴۵
وین: ۳، ۶، ۱۰، ۲۴۸

ه

هارون الرشید: ۴۵، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۶
هارونیه: ۲۴۶
های قلی: ۱۹۷
های‌های: ۱۹۷
هبا اوغلی: ۲۰۳
هرزبیل: ۱۹۱
هرمز تاجدار بن انوشیروان: ۱۲۷
هرمز: ۲۲۰
هزار احمدی: ۹۸
هشام بن عبدالملک اموی: ۱۳۶
هشترخان: ۱۱۳، ۲۵۰
هشترود: ۷۶
هلند: ۳
هله‌جه: ۲۰۴
همایی: ۲۲۳
همدان: ۸، ۱۱، ۶۷، ۷۹، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۴
هند / هندوستان: ۷۱، ۱۱۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۵
هندی: ۶۵
هنسه: ۲۰۴
هنگوله خانم: ۲۰۴
هوشنگ: ۲۴۰
هولاکو / هلاکو: ۴۶، ۷۵، ۷۶، ۸۸، ۱۱۹، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۴۴
هویدا: ۲۲۳
هیرون: ۱۹۵

ی

یارعلی بدخشانی: ۲۰۳
یارعلی: ۵۲، ۸۴، ۲۰۴
یاری: ۲۲۳
یاشار: ۲۰۴
یافث: ۲۱۹
یاووز ار: ۲
یدی کلیسا: ۱۳۹
یزدان آقا: ۵۵
یزدان شیر: ۶۵
یزدان قلی: ۳۰
یزدگرد شاه: ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۹، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۴۶
یزید بن عبدالملک اموی: ۱۲۱، ۱۲۶
یساول آقا: ۲۲۲
یعقوب آق قویونلو: ۵۱، ۵۶، ۵۹، ۱۶۳، ۲۳۲
یمانه: ۱۹۷
ینی چری آقاسی: ۱۳۰
یوسف پاشا چغال زاده: ۹۳
یونانی: ۲۰۱
ییلاجیق: ۲۱
ییلبیز: ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

کتابنامه

ــ قرآن کریم
ــ اسکندربیک منشی (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، جلد سوم، تهران: دنیای کتاب.
ــ بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۳۷)، *فرهنگ و تمدن مسلمانان*، ترجمه علی اکبر دیانت، تبریز: ابن سینا.
ــ بروسه‌لی، محمدطاهر، (۱۳۴۲). *عثمانلی مؤلفلری*، استانبول.
ــ پورگشتال، هامر (۱۳۸۷)، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.
ــ تاورنیه، ژان باتیست، (۱۳۸۳). *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.
ــ جنابدی، میرزا بیگ حسین بن حسینی (۱۳۷۸)، *روضه الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
ــ چلبی، اولیاء (۱۳۱۴). *سیاحتنامه*، تصحیح نجیب عاصم، استانبول.
ــ چلبی، اولیاء (۱۳۱۴ق)، *سیاحتنامه سی*، اولیا چلپی محمدظلی بن درویش، طابعی احمد جودت، معارف نظارت جلیله سنک رخصتله ایلک طبعی، چاپ اول درسعاده اقدام مطبعه سی.
ــ حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰)، *زبده التواریخ*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
ــ شامی، نظام الدین (۱۳۷۹)، *ظفرنامه شامی*، با کوشش پناهی سمنانی، تهران: مهر آئین.
ــ شاو، ا. ج (۱۳۷۰). *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیهٔ جدید*، ترجمهٔ رمضان‌زاده، مشهد: آستان قدس.
ــ قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۹۵)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن، تصحیح سید محمد شاهمرادی، تهران: دانشگاه تهران.

ــ کرد در تاریخ همسایگان (۱۳۶۴)، *سیاحتنامه اولیاء چلبی*؛ ترجمه فاروق کیخسروی، ارومیه: انتشارات صلاح الدین ایوبی

ــ مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶)، *نزهه القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.

ــ منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۵۲)، *گلستان هنر*، تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ــ یارشاطر، احسان (۱۳۵۴)، *دانشنامه ایران و اسلام*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب طهران.

مقالات:

ــ الصفصافی، احمد المرسی (۱۳۸۴)، *«گزارش سفر اولیاء چلبی به حرمین شریفین»*، مجموعه میقات حج، ترجمه رسول جعفریان، شماره ۵۲، تابستان ۱۳۸۴.

ــ دهقان، مصطفی (۱۳۸۵)، *«چند اصطلاح کردی در متن ترکی سیاحتنامه اولیاء چلبی»*، مجله زبانشناسی، سال بیست و یکم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۵.

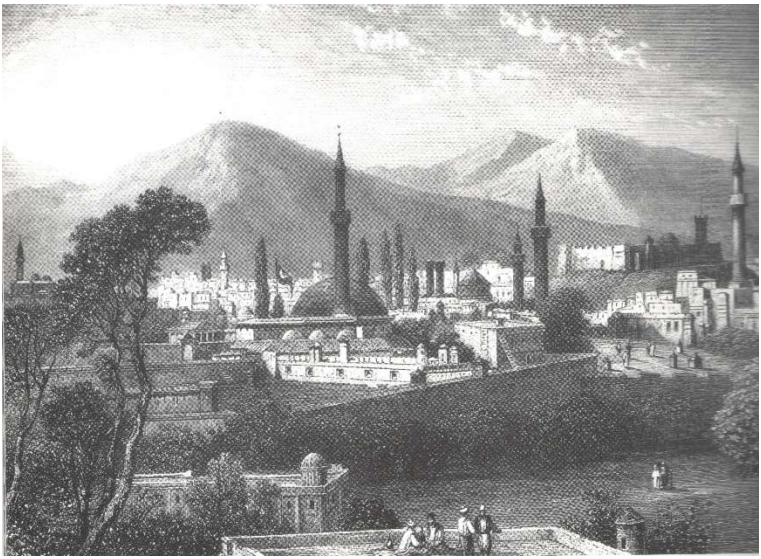
ــ صدری، منیژه (۱۳۹۳)، *«ایران و ایرانی در سفرنامه‌ی ابن بطوطه و اولیای چلبی»*، تاریخ اسلام و ایران، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۳.

ــ عربخانی، رسول (۱۳۹۴)، *«ملاحظاتی درباره ی گزارش اولیا چلبی از ایران»*، *پژوهش های ایرانشناسی*، سال ۵، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.

ــ قمیجی، نورالدین (۱۳۸۸)، *«زن در سفرنامه اولیاء چلبی»*، ترجمه منیژه صدری، سمینار بین المللی زن در تاریخ اسلام از سقوط بغداد تا تاریخ معاصر.

ــ نخجوانی، حسین (۱۳۳۸)، *«ترجمه و تلخیص سیاحتنامه اولیاء چلبی»*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۵۰، صص ۲۶۱-۳۰۱.

__ Karliga, Bekir (2005), Ovliya Celebi Atlasi, Medam, Istanbul.



تصویر شماره ۵: شهر ارزروم از نگاه سیاحان عثمانی

(Ovliya Celebi Atlasi, 2005: 188)



تصویر شماره ۵: تصویر مینیاتوری که در آن دو نفر بر زمین نشسته اند و نفر سمت راست تصویر، منسوب به تصویر اولیاء چلبی است.

(منبع: عکس از نگارنده: تصویر در بخش نقاش خانه دانشگاه فاتح استانبول می‌باشد)